**پژوهشي**

**پيرامون اصول و فروع**

**شيعه دوازده امامي**

**(2)**

**(مبحث تفسیر)**

**تأليف: دكتر علي سالوس**

**فهرست**

**دریچه**

**قسمت اول: تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت**

تفسیر و اصول آن

کلمه تأویل در سنت مطهر

کلمه تأویل در قرآن

علم تفسیر

فرق میان تفسیر و تأویل

تفسیر و تأویل و معنی

**قسمت دوم: تفسیر و اصول آن نزد شیعه اثنا عشری**

جمع آوری احادیث مربوط به تفسیر

فصل اول: تفاسیر یاران پیامبر

داناترین مردم به قرآن

احادیث موقوف و مرفوع

ویژگیهای تفسیر آنها

تدوین

کتاب تنویر المقباس

استدلال به آن حلال نیست

دیدگاه شیعه راجع به تفسیر شاگردان پیامبر اکرم

فصل دوم: تفسیر تابعین

نیاز تابعین به تفسیر

مدرسه های تفسیر

سرآغاز

تفسیر مجاهد

تفسیر قرآن به قرآن و به سنت

گفته های یاران پیامبر

اسرائیلیات

اقوال تا بعیان

تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است

تفسیر به رای و نظر البته همراه با علم و آگاهی

فصل سوم: تفسیر در قرن دوم

تفسیر مقاتل بن سلیمان

تفسیر یحیی بن سلام

معانی القرآن نوشته فراء

هدف و روش

فصل چهارم: قرن سوم و تفسیر طبری

مؤلفات طبری

عقیده طبری

تفسیر طبری

طبری و بیان روشش

شبهه‌ای در قرآن از ملحدان

مقدار پایبندی طبری به روش خویش

موضع طبری از اسرائیلیات

کتابهای تفسیر بعد از طبری

قرآن صامت و قرآن ناطق

امام همانند پیامبر

مذهب اخباریها

مذهب اصولیها

نسخ بعد از دوران پیامبر

تخصیص

ظاهر و باطن

حجیت ظاهرها

پافشاری در تأویل برای تایید عقیده

قرآن کریم و تحریف

چرا از تحریف سخن می گویند

فصل الخطاب

سوره ولایت در کتاب دبستان مذاهب

کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری

کتاب اول: تفسیر حسن عسکری

داستان دیکته کردن کتاب

افراط و گمراهی

کفر کسی که ولایت علی را انکار کند

شهادت فرش و تازیانه و خر

داستانهایی خرافی

روز عید و بعد از آن

اتهام شیخین و صحابه به نفاق و دروغ و کفر

ادعای آنها به اینکه صحابه بهیچ دینی اعتقاد نداشته‌اند

دعوت موسی به ولایت علی

داستانهای خرافی و ابلهانه

معجزات امام علی

قرار داد بخشش

این کتاب اثر کیست؟

کتاب دوم: تفسیر قمی

جایگاه کتاب و مؤلف آن نزد شیعه

جلوه هایی از افراط و گمراهی

قول به تحریف قرآن کریم

افترا به صحابه

1. رجعت
2. نزول وحی بر ائمه
3. ائمه غیب را می دانند
4. نفی علم از عالمان و مشهوران غیر خود
5. احکام فقهی آنها چون: متعه و خمس

اسباب نزول

1. هم پیمانی صحابه با ابلیس
2. بیعت روز غدیر
3. عاقبت کسانی که ولایت علی را غصب کردند
4. قائم الزمان مطالبه خون حسین را خواهد کرد
5. حادثه افک اتهامی است

قرآن یا کتاب تاریخ اثنا عشریه

1. اصحاب جمل و بصره
2. بنی امیه
3. بنو سباع
4. اتفاق بر قتل علی
5. کفر اصحاب بیعة الرضوان
6. علی امام آخرت است
7. قائم و جیش سفیانی

راههای قریب و گمراه کردن

کتاب سوم: تفسیر عیاشی

عیاشی در منزلت قمی باشد

روش و اهداف عیاشی همانند قمی است

ایمان به تحریف قرآن

اهانت و تکفیر یاران پیامبر اکرم

* فصل پنجم: تبیان اثر طوسی و تفاسیر طبرسی

مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی

فرق او با جمهور

* فصل ششم: تفسیر بعد از طوسی و طبرسی

تفسیر صافی

البرهان فی تفسیر القرآن

بحار الأنوار

تأویل آیات واضح و روشن

تفسیر شبر

کنز العرفان

زبدة البیان

المیزان

تفسیر کاشف

البیان

* فصل هفتم: نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر

خلاصه بحث

دریچه:

کتاب پژوهشی در اصول و فروع شیعه دوازده امامی نوشته استاد پژوهشگر دکتر محمد علی سالوس در چهار جزء ( عقیده ـ تفسیر ـ حدیث ـ فقه ) شاهکاری است علمی که نویسنده محترم سالهای متمادی عمر خویش را در راه به ثمر رساندن آن صرف کرده است.

این پژوهشگر معاصر جهان اسلام پس از سالها بحث و بررسی در تاریخ اسلام و تاریخ مذاهب فلسفی و عقیدتی و فقهی و ورق زدن در یک دنیا کتاب جدید و قدیم، بدین نتیجه رسیده که بنیانگذاران مذهب شیعه با ذکاوت و تیز هوشی خاصی اهرم اول مذهب را در امامت خلاصه کرده به زمین کوبیدند، سپس همه مذهب در همه جوانب آن؛ چه از نظر عقیدتی و چه از نظر تفسیر و دیدگاه خاص آن در فهم کلام الله مجید ـ قرآن؛ دستور العمل زندگی و دین ـ، و چه از نظر فهم خاص سخنان پیامبر اکرمغ و ساختن احادیثی بر زبان ائمه که با مفکوره امامت همخوانی داشته باشد، و چه از نظر پایه ریزی احکام و دستور العملهای فقهی و... بدور همان آسیابی می‌چرخد که امامت اهرم آن است.

بعبارت دیگر بنیانگذاران مذهب با ساختن افترایی بنام امامت، و سپس تراشیدن دلیلها و براهینی برای اثبات آن، و سعی در کج کردن گردن آیات قرآنی بطرف مفکوره ساختگیشان خود را از صف جمهور مسلمانان جدا کردند، سپس در راستای شاخ و برگ بخشیدن به مذهب به هدف دورتر شدن از جمهور مسلمانان که آنها را ـ عامه ـ نامیدند، ارکان مذهب و علوم و دانشهای آنرا در پرتو امامت بنا نهادند، و بسیار سعی نمودند بگونه ای خشت بنای کارشان را بگذارند که در هیچ موردی با امامت شاخ بشاخ نشود!

تا چه حد در این هدف به نتیجه رسیدند؟ و تا چه حد توانستند میخ امامت را محکم بزمین کوبند؟ و تا چه حد توانستند قضایای دیگر علمی را با این میخ ثابت نگه دارند؟ و بسیاری از پرسشهای دیگر که در ذهن هر پژوهشگر، و هر انسان با فرهنگ، و هر شخص دیندار، و هر طالب علم، و هر عاقلی مطرح می شود، را این کتاب ارزشمند دربرگرفته، و با اسلوب بسیار شیوا همه این مسائل را زیر زره بین بحث و بررسی برده، و همه چیز را بی پرده در مقابل خواننده قرار داده تا خود انتخاب کند که راه کجاست و چه کجا...

نویسنده نه به کسی توهین می‌کند، و نه به ایده و عقیده شخصی هجوم می‌برد. کتاب در واقع دریچه ای است که از آن می توانی دنیای حقیقتهای پنهان را ببینی، پس از آن اختیار باشماست...

ناشر...

**قسمت اول:**

**تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت**

**تفسیر و اصول آن**

**کلمه تأویل در سنت مطهر**

**کلمه تأویل در قرآن**

**علم تفسیر**

**فرق میان تفسیر و تأویل**

**تفسیر و تأویل و معنی**

**تفسیر و اصول آن**

 إن الحمد كله لله ، نحمده سبحان وتعالى ، ونستعينه ونستهديه ، ونستغفره ونتوب إليه ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا ، ونسأله عز وجل أن يجنبنا الزلل في القول والعمل ، ونصلى ونسلم على رسله الكرام ، وعلى أولهم خاتم الأنبياء والمرسلين ، وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه واتبع سنته إلى يوم الدين .

**این قسمت دوم کتاب ما است که حقیقت شیعه­ی اثنی عشریه را بیان می­کند، جزء اول مقارنه­ای میان عقیده­ی امامیه و دیگر عقاید بود، و این جزء مخصوص تفسیر و اصول تفسیر همراه با مقارنه می­باشد، به این خاطر آن را در دو بخش گذاشته­ام:**

**قسمت اول: از تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت سخن گشوده­ام.**

**قسمت دوم: را در مورد تفسیر و اصول آن نزد اهل تشیع قرار داده­ام**

**و این جزء قبلاً در کتاب جداگانه­ای چاپ شده، و نیازی به حذف و اضافه بر آن را روا نداشتم.**

**از خداوند متعال خواهانم که عمل ما را خالصانه برای خویش قرار دهد و از ما قبول کند، زیرا خداوند بهترین مولی و بهترین یاری دهنده می­باشد و تنها او یاری رسان می­باشد و هر چه شکر و سپاس است لایق ذات اوست.**

**﴿** **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ\* وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ\*** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الصافات:180-182)** **تاویل در اینجا به معنی: توضیح ماهیت و کیفیت آن می­باشد([[1]](#footnote-1))**

**و ابن کثیر می­گوید: یوسف به آنها خبر می­دهد: که آنها هر آنچه در خواب ببینند او به تفسیر و تعبیر آگاهی دارد و تعبیر آن را قبل از وقوع می­دهد.**

**و از جمله آن آیه­ها:قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ و همچنین وَقَالَ يَا أَبَتِ هَـذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ .**

**و در آیه­ی 35 سوره­ی اسراء وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً سرانجام بهتر و نیکوتری برای شماست در آخرت، و در آیه­ی 78 سوره­ی کهف قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا و در آیه 82 ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا و تاویل در اینجا به تفسیر خضر برای رویدادهایی که موسی دید و آن را انکار کرد گفته می­شود که عبارت بودند از سوراخ کردن کشتی، و کشتن غلام و بر پا کردن دیوار.**

**کلمه تاویل در سنت مطهر:**

**و از این به بعد به کتابهای سنت نگاه می­کنیم:**

**1ـ امام احمد و طبرانی از ابن عباس روایت می­کنند که پیامبر برای او دعا کرد و فرمود: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل» خداوندا ابن عباس را در دین فقیه گردان و تاویل را به او یاد بده)**

**و در روایت بزار: (اللهم علمه تأویل القران) آمده:**

**و در روایتی دیگر از امام احمد از عکرمه: (اللهم اعط ابن عباس الحکمة و علمه التاویل) (960ـ 8)**

**و راغب اصفهانی می­گوید: تفسیر از تاویل عامتر است زیرا اکثراً تاویل در معانی و جمله و همچنین تنها در کتب الهی استعمال می­شود، در حالی که تفسیر در الفاظ و مفردات آن و همچنین در کتب الهی و کتابهای دیگر نیز استعمال می­شود.**

**و سید شریف علی بن محمد جانی می­گوید: تفسیر علمی است که در آن احوال کلام الله مجید بنابر دلالت آن بر مراد و هدفش بحث می­شود و دو قسم دارد. یکی تفسیر: و آن به چیزی گفته می­شود که تنها به نقل درک خواهد شد، مانند اسباب النزول و داستان آن، پس تفسیر آن است که به روایت متعلق می­باشد. و دیگری تاویل: و آن به چیزی گفته می­شود که به وسیله­ی قواعد عربی درک شود و به علم درایت متعلق می­باشد، پس سخن در اولی بدون نقل در دومی به دلخواه و اشتهاء هر چند که درست هم باشد اشتباه است**

**و مقابل این اختلاف در معنی تاویل، معنی آنرا از دیدگاه قرآن و سنت نگاه می­کنیم:**

**کلمه­ی تاویل در قرآن:**

**این کلمه در قرآن 17 بار ذکر شده، در سوره آل عمران ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران:7) و معنی آن در اینجا: و کسانی که در دلهایشان كژي يعني گمراهي و گريز از حق به باطل است، متشابه را از معنايي كه موافق با محكم باشد به معناي موافق اهداف و بطالت خويش تغيير مي­دهند، در حالي كه تاويل و تفسير درست آنها را جز خدا هيچ كس ديگري نمي­داند، و دانشمندان ثابت قدم در علم خويش متشابه را به محكم بر مي­گردانند، و مي­گويند: هر كدام از محكم و متشابه از سوي خداي ماست، امكان ندارد كه بعضي از آن مخالف بعضي ديگر باشد.**

**كلمه­ي تاويل نخست به معني تحريف معني مي­باشد و به اين خاطر از قرآن تنها «متشابهي كه بتواند آن را به اهداف فاسد خويش منحرف كنند» مي­گيرند، اما به محكم كه هيچ گونه قدرتي بر آن ندارند دست نمي­زنند زيرا آيات محكم دلیل براي آنها و حجت بر عليه­شان مي­باشد.**

**و كلمه­ي تاويل دوم: به معني تاويل حقي كه متشابه بر آن حمل مي­شود، و آن هم معني درستي است كه با محكم هيچگونه تعارضي ندارد و در آيه 59 سوره­ي نساء ﴿...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾(النساء:59) احسن تاویلا: به معني بهترين عاقبت و آينده مي­باشد و در آیه­ی سوره اعراف**

**و در آيه­ي 53 سوره الاعراف:﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ﴾ و التاويل در اينجا به معني؛ عاقبت كار، و آنچه به او مي­رسد از وعده و وعيدهایي كه خداوند به او خبر داده است.**

**و در آيه 39 سوره­ي يونس:﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ يعني آينده و عاقبت کار آنها، و آن هم، خواری مشرکان.**

**علم تفسير**

**تفسير در لغت:**

 **تفسير در لغت به معني توضيح، شرح، و بيان آمده و در قرآن نيز به این معنی آمده ﴿وَلا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً﴾ (الفرقان:33) تفسير در اينجا به معني: روشن و بيان مي­باشد.**

**تفسير در اصطلاح:**

**زركشي در البرهان مي­گويد: تفسير در اصطلاح: آگاهي بر سبب نزول آيه و حکایت آن، و اشاره­هاي وارده در آن، سپس ترتيب مكي و مدني، محكم و متشابه، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، مطلق و مقيد، مجمل و مفسر آن مي­باشد و دسته­اي اضافه بر اين مي­گويند: آگاهي بر حلال و حرام، وعده و وعيد، امر و نهي و چيزهاي ديگر شبيه به اينها مي­باشد[[2]](#footnote-2)**

**آنچه زركشي بيان مي­دارد وظيفه­ي مفسر قرآن را مشخص می­نمايد، پس مفسر بايد تمام آنچه ذکر شد را روشن و بيان کرده، شرح و توضیح دهد.**

**تأويل:**

**بعضي اوقات تاويل به معني تفسير استعمال مي­شود. طبري تفسير خود را (جامع البيان عن تأويل آي القرآن) نام­گذاري كرده است و هنگام تفسير آيه­ها مي­گويد: سخن در تاويل اين آيه... اهل تاويل اختلاف دارند... يا اينكه؛ اهل تاويل اتفاق دارند.**

**و در لسان­العرب: أوّلَ الكلامَ و تأَوله: در آن فكر كرد و تقدير كرد، و أوّله و تأوّله: آن را تفسير كرد.**

**و در سوره­ی یوسف در هشت آیه این کلمه وارد شده = 6 ، 21 ، 36 ، 37 ، 44 ، 45 ، 100 ، 101**

**و كساني كه فرقي ميان تفسير و تاويل نمي­بينند عبارتند از: ابو عبيد، ابو العباس احمدبن يحيي، و ابن الاعربي، و ثعلب که گفته­اند: تفسير و تاويل يكي هستند، يا اينكه تفسير به معني: مشكل برطرف كردن، و تاويل: از دو احتمال انتخاب آنچه مطابق ظاهر مي­باشد.[[3]](#footnote-3)**

**تاويل در لغت از ريشه­ي (اوّل) و به معني برگشتن به عاقبت امر مي­باشد، و معني: تاويل اين كلام چيست؟ عاقبت اين سخن به چه مي­رسد؟**

**و مي­گوئيد: أوّلته فآل: آن را تغيير دادم پس تغيير كرد، پس تاويل انتقال آيه به معاني محتمل آن مي­باشد.**

**و گفته شده: تاويل از ريشه­ي اياله مي­باشد و به معني سياست است. پس معني لغوي تاويل از اطلاق آن بر تفسير امتناع نمي­ورزد.**

**ولی دسته­اي ميان تفسير و تاويل فرق گذاشته­اند: مثل ماتريدي كه تفسير خود را «تاويلات اهل السنه» نامگذاري كرده است. و این به اين خاطر است كه ميان آنها فرق مي­گذارد، گفته: مراد از لفظ تفسیر قاطعانه بيان كردن مي­باشد، و گواهي دادن بر خداوند به اينكه هدف او از اين لفظ چنين مي­باشد، و تاويل: ترجيح يكي از دو احتمالات بدون قاطعيت و گواهي دادن است.**

**و ابن حبيب نيشابوري و بغوي مي­گويند: تاويل: گرداندن آيه به آن معني كه با ماقبل و مابعدش موافق باشد و از طريق استنباط باشد و مخالف با قرآن و سنت نباشد و تفسير: سخن از اسباب نزول آيه و شان و مقام آن و حکایت نزول آن مي­باشد!**

**و ابن اثیر مي­گويد: مراد از تاويل نقل ظاهر لفظ از معني اصلي به دليلي است كه به آن احتياج دارد.**

**2ـ و شيخان روايت مي­كنند كه پيامبر فرمود:**

**در خواب ديدم كه مردم را به من نشان مي­دهند، هر يك پيراهني را به تن دارند، كه بعضي از اين پيراهنها كوتاه بود و تنها به سينه­ي آنان مي­رسيد، و بعضي ديگر از اين هم كوتاهتر بود ولي عمربن خطاب را ديدم كه پيراهن بلند به تن داشت از بس كه بلند بود آن را به روي زمين مي­كشيد (قالوا: فما أوّلت ذلك يا رسول الله؟ قال: الدين: گفتند: اي رسول خدا! اين خواب را چطور تعبير كردي؟ فرمود: آن را به ايمان تعبير كردم.[[4]](#footnote-4)**

**و از جمله­ی آن آیه­ها﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ...﴾ (يوسف:6) یعنی تعبیر و تفسیر خواب. و همچنین ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ\* قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا...﴾ (يوسف:36-37) نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ: یعنی خواب، اما: نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ: یعنی وضعیت کنونی و آینده­ی آن را به شما خبر می­دهم.**

**3ـ و در روايت جابر در مورد حج پيامبر غ آمده كه ايشان فرمودند:**

**در روز حج به راست و چپ و جلو و عقب پيامبر نگاه كردم و به اندازه­ي ديد چشم سوار و پياده را ديدم و پيامبر در ميان ما بود در حالي كه قرآن بر او نازل مي­شد (و هو يعرف تاويله) ـ و او تفسير آن را مي­دانست ـ و هر آنچه انجام می‌داد ما هم انجام می‌دادیم.[[5]](#footnote-5)**

**4ـ امام بخاري از ام المومنين عائشه روايت كرده كه فرمودند: پيامبرغ در ركوع و سجده بسيار اين دعا را مي­خواند: سبحانك اللهم ربنا و بحمدك، اللهم اغفرلي، و با اين دعا (يتاوّل القرآن) قرآن را تفسير مي­كرد[[6]](#footnote-6)**

**و هدف ايشان تفسير آيه­ي ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ..﴾(النصر:3) مي­باشد.**

**5ـ و همچنين در صحيح بخاري آمده... عمربن خطاب رضي­الله عنه ـ مي­فرمود: مومن از كافر ارث نمي­برد. ابن شهاب مي­گويد: (و كانوا يتأولون القرآن) و با اين كار آيه­ي 72 سوره­ي انفال را تفسير مي­كردند ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾(لأنفال:72)[[7]](#footnote-7)**

**ابن حجر در تعبير (و كانوا يتأولون) مي­گويد: و آيه­ي ﴿...بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾ را به ولايت در ميراث تفسير مي­كردند، يعني بعضي از آنها در ميراث و چيزهاي ديگر ولي و ياران بعضي ديگر مي­باشند.**

**ترجمه­ي آيه: بيگمان كساني كه ايمان آورده­اند و مهاجرت كرده­اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نموده­اند و كساني كه پناه داده­اند و ياري نموده­اند برخي از آنان ياران بعضي ديگرند.**

**6ـ و امام احمد روايت مي­كند كه پيامبرغ فرمودند: يتعلمون القرآن فيتاولونه علي غير ما انزل الله عزوجل[[8]](#footnote-8) قرآن را ياد مي­گيرند و آن را خلاف خواسته خداوند تاويل مي­كردند.**

**7ـ امام مالك از كعب الأحبار روايت مي­كند، مردي كفشهايش را بيرون آورد و كعب الأحبار به او گفت: چرا كفشهايت را بيرون آوردي؟ شايد اين آيه را تفسير كرده باشيد﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً..﴾(طـه:12) بعد گفت: آيا مي­دانيد كفشهاي موسي چه بود؟ و...[[9]](#footnote-9)**

**8ـ از عائشه روايت شده فرمودند: نماز ابتدا دو ركعت واجب بود، سپس دو ركعت در نماز سفر به اثبات رسيد، و در حالت اقامت به اتمام رسيد. زهري مي­گويد: به عروه گفتم: چرا عائشه نمازها را تمام مي­خواند؟ گفت: تأوّلت ما تأوّل عثمان = او هم همانند عثمان تفسير مي­كرد.[[10]](#footnote-10)**

**و بازگويي اين داستان در اينجا به درازا مي­كشاند**

**بعد از عرضه كردن آنچه در قرآن و كتاب سنت نبوي آمده مي­بينيم كه استعمال كلمه­ي تأوّيل در قرآن و سنت مخالف اطلاق آن بر تفسير قرآن نيست، افزون بر آن معناي لغوي كلمه­ي تاويل را ديديم و فراموش نمي­كنيم كه تاويل صحيح و فاسد دارد همانگونه كه تفسير، فاسد و صحيح دارد.**

**فرق ميان تفسير و تأويل**

**و كساني كه ميان تفسير و تأويل فرق قرار مي­دهند فكر مي­كنم كه اشكالاتي بر آن وارد است:**

**1ـ ماتريدي تاويل را تنها بر سخن پيامبر غ و چيزي كه به تفسير نياز نداشته باشد منحصر مي­كند! و شايد اين همان چيزي باشد كه او را وادار کرد تفسير خويش را به «تأويلات اهل السنة» نامگذاري ­كند و اين سخن ماتريدي با آنچه در سنت نبوي آمده هيچ گونه تعارضي ندارد. به اينكه پيامبر اكرم غ تاويل قرآن را مي­دانست، و ايشان قرآن را تاويل مي­كرد.**

**2ـ و مذهب نيشابوري و بغوي كه تفسير را بر كلام در اسباب نزول آيه و حکایت نزول آن منحصر مي­كند قطعي نمي­باشد، مفهوم تفسير تنها به اين تمام نمي­شود، بلكه شرح جهت توضيح و روشني و بيان و تفسير به نظر و استنباط نيازمند مي­باشد، پس آنچه براي تاويل ذكر كردند شامل تفسير نيز مي­باشد، و آنچه ابن اثير ذكر كرده هم مثل اين است.**

**3ـ سخن راغب اصفهاني مانع اطلاق تاويل بر تفسير نمي­باشد.**

**4ـ و شريف جرجاني به دو نوع تفسير معروف اشاره مي­كند، كه عبارتند از: تفسير به ماثور يا نقل، كه متعلق به روايت مي­باشد، و تفسير عقلي، كه متعلق به روايت مي‌باشد و آنچه در مورد آنها مي­گويد صحيح و درست است، ولي يكي را به تفسير و ديگري را به تاويل نامگذاري كرده است، و تفسير قرآن هر دو را در خود جمع مي­كند.**

**و ابن تيميه سبب اختلاف در فهم معنی «تاويل» را بيان مي­كند و مي­گويد: لفظ تاويل ميان آنچه از قرآن فهمیده مي­شود و آنچه طائفه­اي از سلف اطلاق مي­كنند و اصطلاح دسته­اي از متاخرين مشترك مي­باشد، به سبب همين اشتراك در لفظ تاويل هر كس طبق فهم خويش معتقد بوده است كه آنچه در قرآن ذكر شده شامل لغت او مي­باشد[[11]](#footnote-11) و بعد اين را بيان مي­كند كه تاويل داراي سه معني مي­باشد: تاويل در عرف فقهاء و متکلمان و محدثان و صوفیان متأخر: تغيير لفظ از معني راجح به معني پوچ به خاطر دليلي كه با آن مقترن مي­باشد و اين همان تاويلي است كه در اصول فقه و مسائل اختلافی در آن حرف مي­زنند.**

**اما تاويل در اصطلاح سلف دو معني دارد:**

**يكي: تفسير كلام و بيان معناي آن، و فرق نمي­كند با ظاهر آن مخالف و يا موافق باشد، تفسير و تاويل نزد اين دسته مترادف و يا به هم نزديك مي­باشند و اين همان چيزي است كه مجاهد مي­گويد: دانشمندان تاويل آن را مي­دانند و محمدبن جرير طبري در تفسير خود مي­گويد: «القول في تاويل كذا و كذا» سخن در تفسير قول او چنين و چنان است، و «اختلف أهل التأويل في هذه الآيه»: اهل تفسير در تفسير اين آيه با هم اختلاف دارند، چيزهاي ديگر شبيه به اين، و مراد ايشان از كلمه تأويل، تفسير مي­باشد!**

**تفسير و تأويل و معني:**

**و بعضي اوقات «معني» بر «تفسير» اطلاق مي­شود؛ براي نمونه فرّاء تفسير خود را «معاني قرآن» ناميده است و از ابو العباس احمد بن يحيي در مورد تاويل سوال شد؟ فرمودند: تفسير و معني وتأويل هر سه يكي مي­باشند، و ابن العرابي نيز اين را گفته است[[12]](#footnote-12).**

**از ابن مسعود روايت شده كه گفته: در ميان ما چنان بود كه هر وقت ده آيه را ياد مي گرفتيم از آن نمي­گذشتيم مگر اينكه معاني آن را بخوبی درک کرده بدان عمل می‌کردیم.**

**و بنابراين درست است كه گفته مي­شود: تفسير آيه، يا تاويل آيه، يا معني آيه چنان است اما اگر ما به علم (قائم به ذات خود) نگاه كنيم، علمي كه كتابها و مردان مخصوص به خود را دارد، ما براي اين علم تنها يك اسم كه براي همه متعارف است مي­يابيم كه عبارتست از «علم التفسير».**

**تفسير پيامبر غ توضيح سنت براي قرآن**

**خداوند مي­فرمايد:﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ\* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (القيامة:17-19) چرا كه جمع‏كردن و خواندن آن بر عهده ماست ، پس هر گاه آن را خوانديم از خواندن آن پيروى كن ، سپس بيان و توضيح آن نيز بر عهده ماست.**

**و مي­فرمايد:﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (يوسف:2)** **خداوند سبحان چنانكه كفالت نگهداري قرآن را به عهده گرفته، حفاظت و نگهداری، شرح و بيان آن را نيز به عهده خويش گرفته، و پيامبر معني همه­ي قرآن را فهميده و هيچ گونه دانشي از قرآن بر او مخفي نبوده است پس بر او واجب بوده كه آن را براي اصحاب خويش بيان و روشن كند.**

**و پيامبر در تفسير قرآن كريم مجمل را بيان و مطلق را مقيد و مقيد را مطلق و بعضي اوقات عام را تخصص و خاص را تعميم مي­كند، و تمام اين كارها را به وحي و دستور و تعميم و توفيق خداوند متعال انجام مي­دهد ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى\* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى\* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (لنجم:3-5) (و ما ينطق عن الهوي، ان هو الاوحي يوحي، علمه شديد القوي = و از سر هوس سخن نمى‏گويد ، اين سخن بجز وحيى كه وحى مى‏شود نيست).**

**قسمت دوم:**

**تفسير و اصول آن نزد شيعه­ي اثني عشري**

 **سه روش**

**امام شافعي مي­گويد: در ميان اهل علم هيچ مخالفي براي اينكه سنت نبوي سه روش دارد نيافتم، همه بر دو روش آن اجماع كرده­اند، و آن دو روش؛ يكي اينكه خداوند در قرآن موردی را با نص آورده باشد، و پيامبر هم مانند آن نص قرآن، نصي بيان كند، و ديگري مانند اجمالي كه در قرآن نازل شده است، و پيامبر معني و مراد از آن را واضح و روشن مي­كند. و اين دو روش مورد اختلاف ميان دانشمندان اسلامي نمي­باشد.**

**و روش سوم: آن چيزي كه نصي در قرآن ندارد و پيامبر غ آن را سنت قرار داده است. بعضي از آنها مي­گويند: به علت اينكه خداوند اطاعت و پيروي از پيامبر را واجب گردانيده و مي­دانسته كه به رضايت او توفيق پيدا مي­كند خداوند به پيامبر اجازه داده در مورد چيزهايي كه در قرآن براي آن نصي وجود ندارد براي مردم قانونگذاری كند.**

**و بعضي هم گفته­اند: هر چيزي كه پيامبر براي مردم قانون نهاده حتماً اصلي در قرآن دارد، چنانكه پيامبر تعداد نمازها و شيوه­ي انجام دادن آن را بيان كرده و اصل فرضيت نماز در قرآن وارد شده است، و همچنين شيوه­ي معامله و چيزهاي ديگري كه براي مردم تشريع كرده است، زيرا خداوند مي­فرمايد: ﴿وَلا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...﴾(البقرة: 188) و مي­گويد: ﴿...وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبا...﴾(البقرة: 275)**

**و امام شافعي فرموده­ي پيامبر را آورده است كه مي­فرمايد: هر چيزي كه خداوند به شما دستور داده حتماً آن را به شما دستور داده­ام و هر آنچه خداوند از شما نهي كرده حتماً آن را از شما منع كرده­ام[[13]](#footnote-13) و در مجموع سنتهايي كه با تفسير مرتبط نمي­باشند بسيار ناچیز هستند.**

**مشخص است كه پيامبر غ بسياري از احكام عبادات و معاملات و احوال شخصيه و چيزهاي ديگري نيز كه در قرآن بيان نشده­اند را روشن گردانيده است، و تنها راه معرفت آنها همان شرح و تفسیر و یا روشنگری پيامبر مي­باشد، و اما شرح و تفصیل پيامبر كه به تفسير مرتبط مي­باشد بسيار نيستند و اين هم به اين سبب مي­باشد كه یاران گرامی ایشان آگاهترين مردم به قرآن بودند؛ زيرا قرآن به لغت آنها نازل شده و آنها از فصيح­ترين مردم بوده‌اند و همچنین بر اسباب نزول آگاهی کامل داشتند. پس ظاهر قرآن كريم را دانسته­اند و احكام را استنباط و تطبيق كرده­اند: از ابن مسعود روايت شده كه فرموده: در ميان ما چنان بود كه هر وقت ده آيه را ياد مي­گرفتيم از آن نمي­گذاشتيم مگر اينكه معاني آن را ياد مي­گرفتيم و به آن عمل مي­كرديم.**

**و ابو عبدالرحمان مي­گويد: آنهايي كه به ما قرآن را ياد مي­دادند مي­گفتند هنگامي كه در خدمت پيامبر ده آيه را ياد مي­گرفتيم از آن نمي­گذاشتيم مگر اينكه آن را تطبيق و اجرا مي­كرديم، پس ما علم و عمل را همگام می‌آموختیم.[[14]](#footnote-14)**

**ابن خلدون مي­گويد: اما در مورد تفسير اين را بايد بدانيم كه قرآن به لغت عرب و اساليب آنها نازل شده، و هر كدام از آنها قرآن را مي­فهميدند و معاني آن را در سایه کلمات و جملات آن درك مي­كردند، و قرآن جمله جمله و آيه آيه جهت بيان توحيد و فرضهاي ديني و بر حسب وقايع نازل مي­شد، و برخی از آن آيه­ها به عقائد و برخی دیگر به احكام متعلق بود، و بعضي از آن مقدم و بعضي متاخر و ناسخ آيه­ي قبلي بود، و پيامبر مجمل را بيان و ناسخ را از منسوخ جدا مي­كرد و به اصحاب شناسايي مي­كرد و آنها آن را مي­شناختند، و سبب نزول و مقتضي حال آيات را مي­دانستند.[[15]](#footnote-15)**

**جمع­آوري احاديث مربوط به تفسير:**

**و در اينجا برخی از احاديث صحيح و حسن كه به تفسير مربوط­اند و توانسته­ام آنها را به قدرت خداوند جمع­آوري كنم را مي­آورم و در این راستا بر كتابهاي زير اعتماد كرده­ام:**

**اولا: صحيح بخاري به شرح فتح الباري، زيرا ايشان بسياري از اين احاديث را در كتاب تفسير اخراج كرده است. ابن حجر در نهايت كتاب فتح الباري مي­گويد: كتاب تفسير شامل 548 حديث مرفوع و يا در حكم مرفوع و 465 حديث موصول مي­باشد و بقيه همه معلقه مي­باشند، احاديث تكراري آن 448 حديث مرفوع و يا در حكم مرفوع و 465 حديث موصول مي­باشد و بقيه همه معلقه مي­باشند. احاديث تكراري آن 448 حديث است، و احاديث ناب و خالص آن صد حديث هستند، و مسلم بر اخراج بعضي از آنها موافقت كرده و بسياري از آنها را اخراج نكرده زيرا در مرفوع بودن ظاهر نمي­باشند، و بيشتر آنها از تفسير ابن عباس گرفته شده است كه آنها هم 66 تا هستند.**

**و بعد از ذكر اين احاديث مي­گويد: 580 اثر اصحاب و تابعين در آن مي­باشد. پس صحيح بخاري بسياري از احاديث و آثار مرفوع را در بر گرفته است، و در صحيح بخاري نيازي به بررسی سند نداريم، هر چند كه ما به احاديث مرفوع اكتفا مي­كنيم. اضافه بر اين ابن حجر در شرح خود احاديث مربوط به آن موضوع را با روايتهاي مختلف همراه با ذكر راوي ذكر مي­كند.**

**ثانياً: صحيح مسلم همراه با مختصر حافظ المنذري، هر چند امام مسلم در اين مورد احاديث بسياری را اخراج نكرده[[16]](#footnote-16) ولي تنها آنهايي كه ايشان اخراج كرده­اند را به دلیل صحت آن مي­گيريم.**

**ثالثاً: (الإتقان في علوم القرآن) جلال الدين سيوطي: ايشان بعد از ذكر طبقات مفسرين كه نزديك به اتمام كتاب است مي­گويد: و چون سخن ما در آنچه خواستيم در اين كتاب بیاوریم، پايان يافته بجاست كه آن را با آنچه از پيغمبر غ رسيده ـ از تفسيرهاي كه مرفوع بودن آنها تصريح شده ـ خاتمه دهم.**

**و بعد از ذكر احاديث زيادي در اين مورد مي­گويد: اين است آنچه به دستم رسيده از تفاسير مرفوعي كه به رفع آنها تصريح شده است؛ صحيح، حسن، ضعيف، مرسل، و معضل آنها را در اينجا آوردم و به احاديث جعلي و اباطيل اعتماد نكردم.**

**و آنگاه كه ما از احاديث وارد شده در الإتقان كمك مي­گيريم، تنها از احاديث صحيح و حسن آن استفاده مي­كنيم و براي ما مهم نيست كه آن احاديث را از كتابهاي سنت و يا تفسير جمع­آوري كرده باشد.**

**رابعاً: (الدر المنثور في التفسير بالمأثور) نوشته­ي امام سيوطي: و اين كتاب با كتابهاي قبلي ايشان فرق دارد، اين در شش جلد و با حجمي بزرگ مي­باشد، و احاديث ضعيف و موضوع آن بيشتر از احاديث صحيح مي­باشد.**

**و هيچ كدام از ما همه­ي آن را نخوانده­ايم، و ليكن تنها در تفسير بعضي از آيات به آن مراجعه كرده­ايم، زيرا ايشان در ذكر راويهاي گوناگون بسيار فراوان تفصيل مي­دهد و همچنين به رجال حديث و تفسير آن نيز اشاره مي­كند.**

**سي و پنج (35) حديث:**

**بعد از اين به ذكر احاديث پيامبر غ شروع مي­كنيم، و تعداد آنهايي كه من جمع كرده­ام 35 حديث مي­باشد.**

**1ـ از ابي سعيدبن معلي روايت شده که گفته: در مسجد نماز می­خواندم، پیامبر غ مرا صدا زدند، به او جواب ندادم، بعد از نماز خدمت پیامبر رفتم و عرض کردم، من نماز می­خواندم، فرمودند مگر خداوند نفرموده: ﴿...اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ...﴾(لأنفال: من الآية24) هنگامي كه خدا و پيامبرش شما را خواستند به آنها جواب دهيد؟**

**بعد گفت: قبل از اينكه از مسجد بيرون برويد يك سوره از بزرگترين سوره­هاي قرآن را به شما ياد مي­دهم، بعد دستم را گرفت، و هنگامي كه خواست از مسجد بيرون برود به او عرض كردم: مگر نگفتي: بزرگترين سوره­ي قرآن را به شما ياد مي­دهم؟ گفت ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الفاتحة:2) اين سبع المثاني و قرآن ارزشمند و بزرگواري است كه به سوي من فرستاده شده است.**

**(البخاري ـ كتاب التفسير ـ باب ما جاء في فاتحة الكتاب، و ترمذی با سندی ديگر در كتاب فضائل القرآن باب: ما جاء في فضل فاتحه الكتاب روايت كرده است و گفته كه؛ حسن و صحيح است و ابن خزيمه و حاكم نيز آن را اخراج كرده­اند: به فتح الباري 8/157 مراجعه شود).**

**2ـ پيامبر غ فرمودند: يهود (مغضوب عليهم) مورد خشم خداوند واقع شده­اند و نصاري (ضالین) گمراه مي­باشند. (ترمذی در ابواب التفسير: سوره­ي فاتحه الكتاب و احمدبن حبان اين روايت را گزارش كرده­اند. فتح الباري 8/159 سيوطي اخبار بسياري را روايت مي­كند و بعد مي­گويد: ابن ابي حاتم گفت: اختلافي ميان مفسرين در تفسير (مغضوب عليهم) به يهود و (ضالين) به نصاري را نمي­يابیم ـ الدر المنثور 1/16.)**

**3ـ پيامبر غ فرمود: قارچ از ترنجبين است، و آب آن براي چشم شفاء مي­باشد.**

**(البخاري ـ كتاب التفسير ـ سوره بقره ـ باب: ﴿...وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى...﴾(البقرة: من الآية57) و ابر را چون سايباني، بالای سرتان نگاه داشتيم و براي شما ترنجين و بلدرچين فرستاديم). فتح الباري 8/164).**

**4ـ پيامبر غ فرمود: به بني اسرائيل گفته شد: ﴿... وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ...﴾(البقرة:58) و از دروازه­ي آن شهر با خشوع و خضوع وارد شويد، و بگوييد خدايا از گناهان ما در گذر تا گناهان شما را بيامرزيم) آنها به مسجد در نيامدند و دسته جمعي نشستند و به جاي معذرت خواهي گفتند:«حبة في شعرة»، (كه كلامي است نامفهوم و بي معني چون معني لغوي «آن دانه­ای در موي» مي­باشد و مقصود بني اسرائيل اين بود كه با قول و عمل با دستور خداوند مخالفت نمايند و به جاي سجده بنشينند، و به جاي معذرت­خواهي سخن نامفهوم و بي معني بگويند).**

**5ـ پيامبرغ فرمودند: در روز قيامت نوح خواسته مي­شود مي­گويد: به روي چشم، در خدمتم اي پروردگار، خداوند مي­گويد: آيا تبليغ و ابلاغ كرديد؟ در جواب مي­گويد: آري. سپس از امتش سوال مي­شود: آيا به شما ابلاغ كرد؟ مي­گويند: ترساننده­اي پيش ما نيامد، بعد به نوح مي­گويد: گواه و شاهد داريد؟ نوح مي­گويد: محمد و امتش، پس همه گواهي مي­دهید كه نوح ابلاغ كرده، و پيامبر بر شما گواه مي­باشد و اين تفسير این آيه مي­باشد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً...﴾ (البقرة:143)**

**شما را ملت ميانه­روي كرديم تا گواهاني بر مردم باشيد و پيامبر گواهي بر شما باشد. (بخاري ـ كتاب التفسير ـ سوره بقره: باب (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ ...) و احمد و نسائي و ترمذی و ابن ماجه نيز اين را روايت كرده­اند. فتح الباري 8/172).**

**6ـ عدي بن حاتم مي­گويد: خدمت پيامبر عرض كردم: اي رسول خدا! رشته­ي سپيده از رشته­ی سياه به چه معني است؟**

**آيا واقعاً رشته و تار است؟ گفت: اگر چنین گمان می‌بری حقا که کم فهم هستی، بعد گفت: نه، بلكه آن سفيدي روز و سياهي شب است. (البخاري: باب. ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ﴾. و ترمذي در تفسير آن آيه حديث فوق را آورده و بعد گفته: اين حديث حسن و صحيح است.**

**7ـ ام سلمه از پيامبر روايت مي­كند در مورد فرموده خداوند ﴿... نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ...﴾ زنان شما محل بذرافشاني شما هستند پس از هر راهي كه مي­خواهيد به آن محل درآييد.**

**يعني از يك دریچه و سوپاپ (ترمذی آورده و گفته: اين حديث حسن و صحيح است) و از ابن عباس آمده كه فرمود: عمر نزد پيامبر غ آمد و عرض كرد: اي رسول خدا هلاك شدم، پيامبر فرمود: چه چيزي شما را هلاك كرد؟ گفت: امشب شيوه­ي جماع را تغيير دادم. ابن عباس مي­گويد: پيامبر هيچ جوابي را به او نداد، تا اينكه اين آيه بر پيامبر نازل شد ﴿... نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ...﴾ بعد فرمود: از جلو و عقب در غير دبر و موقع حيض درآييد. (ترمذی آورده و گفته: حسن و غريب است و ابن حجر در الفتح 8/191) مي­گويد: احمد و ترمذی اين را صحيح دانسته­اند به الدار المنثور جهت بسياري از اخبار مرفوع و موقوف مراجعه كنيد 1/261ـ 267).**

**8ـ پيامبر غ در روز خندق فرمود: از نماز میانه تا غروب شمس ما را حبس كردند، خداوند قبرها و كاشانه­هايشان را پر از آتش كند (بخاري ـ سوره بقره: باب «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى» مسلم در كتاب الصلاه باب«الدليل لمن قال الصلاه الوسطي هي صلاه العصر» چندين روايت آورده است، و در بعضي روايتها: ما را از نماز ميانه «نماز عصر» مشغول كردند، و نزد ترمذی "نماز ميانه نماز عصر است" و گفته: حسن و صحيح است، و ديگران نيز اين را روايت كرده­اند: فتح­الباري 8/195 ، الاتقان 2/192 ، الدر المنثور 1/300ـ 305.**

**9ـ ابو هريره از پيامبر غ روايت مي­كند، فرمود: مسكين به كسي گفته نمي­شود كه خرمايي يا دو خرما، و يا لقمه­اي را مي­گيرد، بلكه مسكين به كسي گفته مي­شود كه شرم و حيا مي­كند. اگر مي­خواهيد آيه­ي ﴿...لا يَسْأَلونَ النَّاسَ إِلْحَافاً...﴾(البقرة:273) با الحاف و اصرار چيزي از مردم نمي­خواهند) را بخوانيد. (بخاري ـ سوره­ي بقره ـ باب (لا يَسْأَلونَ النَّاسَ إِلْحَافا) و احمد و ابو داود و نسائي از طريق عبداالرحمان بن ابي سعيد از پدرش در حديث موضوعي روايت مي­كند. هر كس چهل درهم داشته باشد و گدايي كند حقيقتاً الحاف و اصرار كرده است، ابن خزيمه و ابن حبان اين روايت را صحيح دانسته­اند.**

**و احمد نيز از طريق عطاءبن يسار، مردي از بني اسد، در حديث موضوعي اين را روايت كرده است. و دوباره احمد همراه با سنائي از طريق عمروبن شعيب از پدرش و او از جدش در حديث مرفوعي اين را روايت كرده است. فتح الباري 8/202ـ 203 و الدار المنثور 1/358ـ 363).**

**10ـ پيامبر غ مي­فرمايد: خداوند به هر كس مالي را بدهد و زكات آن را ندهد، اين مال در روز قيامت به عنوان ماري شاخ­دار به گردن او آويزان مي­شود در حالي كه استخوان آرواره او را مي­گيرد و مي­گويد: منم مال و گنج شما. بعد اين آيه را خواند ﴿وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾(آل عمران: 180) تا آخر اينكه (البخاري ـ سوره آل عمران: باب (وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ، و نزد ترمذی: «ما من رجل يؤدي زكاة ماله إلا جعل الله يوم القيامه في عنقه شجاعاً» هر كس زكات مالش را ادا نكند در روز قيامت به عنوان ماري به گردن او آويخته مي­شود. و گفته اين حديث حسن و صحيح است و احمد و نسائي و ابن خزيمه نيز اين حديث را روايت كرده­اند. فتح الباري 8/230)**

**11ـ ابوبكر بلند شد و بعد از حمد و شكر و سپاس خداوند فرمود: اي مردم شما اين آيه را مي­خوانيد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...﴾(المائدة:105) اي مومنان مواظب خود باشد، هنگامي كه شما هدايت يافتيد گمراهي گمراهان به شما زياني نمي­رساند) و آن را در غير جاي خود استعمال مي­كنيد، و من از پيامبر خدا شنيدم كه مي­فرمود: آنگاه كه مردم منكر را مشاهده مي­كنند و آن را تغيير نمي­دهند، احتمال دارد كه خداوند همه­ي آنها را معاقبه كند. (ابن ابي شبيه و احمد و عبدبن و حميدي در مسانید خويش و ابو داود و ترمذی كه آن را صحيح دانسته و نسائي و ابن ماجه آن را روايت كرده‌اند ـ الدار المنثور 2/339 ، الاتقان 2/193).**

**12ـ پيغمبر غ فرمود: پنج چيز از غيبها هستند ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾(لقمان:34) آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه‌ي خداست، و او است كه باران را مي­باراند، و مطلع است از آنچه در رحمها است و هيچ كس نمي­داند فردا چه چيز را فرا چنگ مي­آورد و در كدام سرزميني مي­ميرد قطعاً خداوند آگاه و باخبر است. و در روايت ديگري آمده كه فرمود: پنج چيز به جز خدا هيچ كس آنها را نمي­داند: هيچ كس نمي­داند فردا چه چيزي را فراچنگ مي­آورد، و هيچ كسي نمي­داند كه در كدام سرزمين مي­ميرد و كي باران مي­بارد، و چه چيزي در رحمهاي مادران است، و كي قيامت فرا مي­رسد به جز خداوند پاك و منزه) (البخاري ـ سوره انعام. باب: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ).**

**و احمد و بزار و ابن حبان آن را صحيح نيز دانسته‌اند و حاكم اين حديث را روايت كرده­اند. (الفتح الباري 8/514، الدار المنثور 3/15).**

**13ـ پيامبر غ فرمود: تا وقتي كه خورشيد از مغرب طلوع نكند قيامت بر پا نمي­شود، هنگامي كه مردم آن را مشاهده كردند همه ايمان مي­آورند، ولي آن روز روزي است که ايمان كسي كه قبلاً ايمان نياورده باشد سودي ندارد. بعد آيه­ را قرائت فرمودند. (البخاري ـ سوره الإنعام. باب: (قله لم شهداءكم)، باب (لا ينفع نفس إيمانها).**

**و مسلم و احمد و ترمذی نيز اين حديث را روايت كرده­اند، (الاتقان 2/194 و در روايت مسلم (سه چيز وقتي خارج مي­شوند ﴿لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً...﴾(الأنعام:158).**

**ايمان آوردن افرادي كه قبل از آن ـ ظهور برخی علامات آخرت ـ ايمان نياورده­اند يا اينكه با وجود داشتن ايمان خيري نيندوخته­اند سودي به حالشان نخواهد داشت) و آنها عبارتند از: طلوع خورشيد از مغرب، دجال، و دابه الارض، ايمان آوردن بعد از ظهور این سه چیز ارزشي ندارد. و اخبار بسياري را در الدار المنثور 3/57 ـ 62 بخوانيد).**

**14ـ پيامبر غ فرمودند: منادي ندا می­زند: كه سالم بمانيد و هرگز مريض نشويد، زنده بمانيد و هرگز نميريد، و جوان باشيد و هرگز پير نشويد، و در ناز و نعمت باشيد و هيچ وقت نااميد نشويد، و اين تفسير آيه ﴿..وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ..﴾(لأعراف:43). (مختصر مسلم ـ سوره الأعراف ـ باب (وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ ...) و ابن ابي شبيه و احمد و عبدبن عميد و دارمي و ترمذی و نسائي و كسان ديگري نيز اين حديث را روايت كرده‌اند: الدار المنثور 3/58).**

**15ـ ابو سلمه مي­گويد: عبدالرحمان ابي سعيد خدري از كنار من گذشت، به او عرض كردم: پدر شما چه مسجدي را تاسيس شده بر تقوي مي­ناميد؟ در جواب گفت: پدرم گفت: خدمت پيامبر به منزلش رفتم، گفتم: اي رسول خدا كدام مسجد بر تقوي تاسيس شده است؟ گفت: پيامبر كمي از شن را برداشت و آن را بر زمين پرت كرد، بعد گفت: آن مسجد، مسجد مدينه است. ابو سلمه مي­گويد: گفتم: گواهي مي­دهم من از پدرت شنيدم كه همين گونه آن را بازگويي مي­كرد.**

**(مختصر صحيح مسلم ـ كتاب الصلاه، باب: في المسجد الذي اسس علي التقوي، و كتاب الحج، باب، بيان المسجد الذي اسس علي التقوي، و ابن ابي الشبيه و احمد و ترمذی و نسائي نيز اين را روايت كرده­اند و در يكي از روايتها: دو مردم در عصر پيامبر در مورد مسجدي كه بر تقوي تاسيس شده اختلاف پيدا كردند، يكي مي­گفت: آن مسجد پيامبر و ديگري مي­گفت مسجد قباء است، خدمت پيامبر آمدند و از ايشان سوال كردند؟ پيامبر فرمود: آن مسجد من است. الدار المنثور 3/277 ، الاتقان 2/195.**

**و اين مشخص است كه اين آيه در مورد مسجد قباء نازل شد ولي اگر اين مسجد از روز اول بر تقوي تاسيس شده باشد، مسجد پيامبر به اين نام اولي­تر است. به سخن ابن تيميه و ابن كثير در كتاب من: (آية التطهير بين أمهات المومنين و أهل الكساء: ص 26 مراجعه شود.)**

**16ـ صهيب روايت مي­كند، كه پيامبر اين آيه را تلاوت كرد ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ..﴾(يونس:26) براي نيكوكاران نيكوترين پاداشها و زياده بر آن است و گفت: آنگاه كه اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم داخل جهنم مي­شوند، منادي ندا سر مي­دهد: اي اهل بهشت شما وعده­اي از جانب خداوند داريد كه مي­خواهد آن را به شما بدهد، مي­گويند: و آن وعده چيست؟ مگر خداوند ترازوي اعمال نيك ما را سنگين و روي ما را سفيد و ما را داخل بهشت و دور از جهنم نكرد؟ گفت: پرده را از روي خود كنار مي­زند و به او نگاه مي­كنند، به خدا قسم كه نگاه به خداوند براي آنها از همه چيز دوست­داشتني­تر است. (احمد و مسلم و ترمذی و ابن ماجه اين روايت را گزارش كرده­اند و در روايتي ديگر: الْحُسْنَى: بهشت وَزِيَادَةٌ: نگاه به خداي تعالي است. الدار المنثور 3/305 ، التقان 2/195).**

**17ـ از پيامبر غ در مورد آيه ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ..﴾(يونس: 64) براي آنان در زندگي دنيا و آخرت بشارت است، روايت شده است كه فرمود: اين در دنيا خواب خوبي است كه مومن مي­بيند يا براي او ديده مي­شود و بشارت آخرت وي بهشت است. (سعيدبن منصور و ابن ابي شیبه و احمد و ترمذی كه آن را حسن دانسته اين را روايت كرده­اند. الدر المنثور 3/313 ، الاتقان 2/195ـ 196).**

**18ـ پيامبر غ فرمود: در قيامت مومن از پروردگارش تا محوطه او نزديك مي­شود، خداوند در مورد گناهانش از او اقرار مي­خواهد و از او مي­پرسد: فلان گناه را مي­شناسيد؟ دو بار پشت سر هم مي­گويد: آري خداوندا مي­شناسم: خداوند مي­گويد: در دنيا آن را پوشيدم و امروز شما را عفو می­كنم. بعد كتاب حسنات آنها جمع مي­شود، و اما كافران در حضور ديگران به آنها گفته مي­شود: اينها همان كساني هستند كه پروردگارشان را تكذيب مي­كردند. (بخاري ـ سوره هود، باب ( هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).**

**مختصر صحيح مسلم كتاب، التوبه و قبولها، باب: في النجوي و تقرير العبد بذنوبه، و ابن مبارك و ابن ابي شیبه و ابن جرير و كساني ديگر نيز اين را روايت كرده­اند. الدر المنثور 3/325).**

**19ـ پيامبر غ فرمودند: خداوند به ظالم فرصت می­دهد تا ظلم را به دلخواه خود پیگیری کند، بعد او را می­گیرد و هرگز او را رها نمی­کند، بعد از آن اين آيه را خواند ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ (هود:102). (بخاري ـ سوره هود ـ باب (وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ...) و مسلم مختصر صحيح مسلم ـ كتاب الظلم ـ باب، في الاملا للظالم. و ترمذی و نسائي و ابن ماجه و ديگران نيز اين حديث را روايت كرده­اند. الدار المنثور 3/439**

**20ـ ابن مسعود مي­گويد: مردي خدمت پيامبر آمد و گفت: اي رسول خدا زن بيگانه­اي را بوسيدم چكار كنم كه خداوند مرا عفو كند، بعد اين آيه نازل شد ﴿ وَأَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾ (هود:114) آن مرد گفت: اين شامل من هم مي­باشد؟ پيامبر فرمود: شامل هر كس كه بخواهد به آن عمل كند مي­باشد (بخاري ـ سوره­ي هود ـ باب: (وَأَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً...).**

**و در روايت مسلم: مردي خدمت پيامبر آمد و گفت: در كنار شهر با زني خلوت كردم ولي با او همبستر نشدم، حكم خداوند را بر من اجرا كن. عمر به او گفت: اگر بر خود مي­پوشانيديد خداوند آن را پوشانيده بود، و پيامبر هيچ جوابي به او نداد تا آن مرد رفت بعد پيامبر مردی را دنبال او فرستاد و اين آيه را بر او تلاوت كرد (وَأَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً..)**

**مردي از ميان آنها گفت: اي پيامبر خدا اين تنها مخصوص او است؟ پيامبر فرمود: نه، بلكه براي همه­ي امت است.**

**(و احمد و ترمذی و نسائي و كساني ديگر نيز اين را روايت كرده­اند. الدار المنثور 3/352).**

**21ـ ابن عمر مي­گويد: خدمت پيامبر بوديم فرمودند: كدام يك از شما درختي را مي­شناسد كه به مرد مسلمان شبيه است و برگهايش ريخته نمي­شود و هميشه ميوه­ي خود را مي­دهد؟ ابن عمر مي­گويد: خرما به ذهنم خطور كرد، ولي وقتي كه ديدم ابوبكر و عمر حرف نمي­زنند، دوست نداشتم كه حرف بزنم. وقتي كه هيچ كس جواب نداد پيامبرغ فرمود آن خرما است.**

**(البخاري ـ سوره­ي ابراهيم:24 ـ باب: (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ...). ترمذی و نسائي و حاكم و ابن حبان و احمد نيز شبيه اين را روايت كرده­اند ـ الاتقان 2/197 الدار المنثور 4/74ـ 77. مختصر صحيح مسلم: كتاب الايمان ـ باب مثل المومن...)**

**22ـ پيامبر غ فرمود: هر گاه از مسلماني در قبر سوال شد گواهي مي­دهد كه جز الله خدايي نيست و اينكه محمد رسول خدا است و اين است كه خداي تعالي فرموده: ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ...﴾(ابراهيم:27) خداوند كساني را كه ايمان آورده­اند بر گفته­ي استوار در زندگي دنيا و آخرت پايدار مي­دارد. (بخاري و بسياري ديگر از بزرگواران نيز اين حديث را روايت كرده­اند. الاتقان 2/197 ، الدر المنثور 4/78).**

**23ـ ابو هريره روايت مي­كند كه پيامبر غ فرمودند: نماز جماعت 25 امتياز بيشتر از نماز تنهايي دارد، و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح جمع مي­شوند.**

**ابو هريره گفت: اگر دوست داريد اين آيه را بخوانيد ﴿ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً...﴾(الاسراء:78) براستي كه قران خواندن (نماز) فجر مشهود است. (بخاري ـ سوره­ي اسراء ـ باب: (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً). مسلم و عبدالرزاق و ابن جرير و احمد و ترمذی كه آن را صحيح دانسته اند، و نسائي و ابن ماجه و ديگران از ابو هريره اين روايت را در مورد آيه­ي (وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً...) گزارش داده­اند. الدر المنثور 4/196 ، الاتقان 2/198).**

**24ـ پيامبر غ فرمود: موسي به سخنراني ميان بني اسرائيل پرداخت. از او سوال شد: چه كسي از همه عالمتر است؟ گفت: من از همه عالمتر هستم. خدا او را به علت اينكه علم را به خداوند نسبت نداد مورد سرزنش قرار داد، پس خداوند به او وحي كرد: بنده­اي در مجمع البحرين دارم كه از شما عالمتر است. موسي گفت: پروردگارا چگونه او را بيابم؟ گفت: يك ماهي را در سبدي بزرگ با خود بردار و برو، در هر كجا ماهي را گم كردي آنجا او را مي­يابيد. پس موسي يك ماهي را در سبدي بزرگ با خود برداشت و همراه يوشع بن نون به راه افتاد...)**

**اين خبر و خبرهاي ديگري را نيز در صحيح بخاري به شرح فتح الباري بخوانيد 8/409ـ 425. الدر المنثور 4/229ـ 240 و مختصر صحيح مسلم ـ كتاب ذكر الانبياء و فضلهم ـ باب: في فقر موسي مع الخضر عليهما السلام).**

**25ـ مغيره بن شعبه مي­گويد: پيامبر مرا به سوي بحران فرستاد، اهل بحران پرسيدند: ديده­ايد كه مي­خوانيد: يا اخت هارون = اي خواهر هارون) و حال اينكه موسي سالها پيش از عيسي بوده است؟ پس به خدمت رسول خدا غ بازگشتم و اين را بر آن حضرت عرضه داشتم، فرمود: چرا به آنها خبر ندادي كه آنان به نام پيغمبران و صالحان پيش از خود ناميده مي­شدند.**

**(ابن ابي شيبه و احمد و عبدبن حميد و مسلم و ترمذی و نسائي و ديگران اين روايت را گزارش كرده­اند. الدر المنثور 4/270 ، الاتقان 2/198).**

**26ـ ابو هريره روايت مي­كند كه پيامبرغ فرمودند: هر گاه خداوند بنده­اي را دوست بدارد، جبرئيل را ندا مي­كند كه: من فلاني را دوست دارم پس او را دوست بدار، آنگاه در آسمان ندا مي­كند، سپس محبت براي او در زمين فرود مي­آيد، پس اين است فرموده­ي خداوند ﴿.. سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾(مريم:96) خداي رحمان براي ايشان دوستي قرار دهد). (شيخان و ديگران اين را آورده­اند ـ الدر المنثور 4/287 ، الاتقان 2/199).**

**انس بن مالك مي­گويد: مردي خدمت پيامبر عرض كرد: اي پيامبر خدا؛ كافران بر رخساره در روز قيامت حشر مي­شوند؟ گفت: كسي كه توانايي به راه انداختن بر دو پا داشته­ باشد، می‌تواند بر رخسار به راه اندازد.**

**(بخاري ـ سوره فرقان ـ باب:﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً﴾ (الفرقان:34)** **ابن حجر مي­گويد: بزار از ابو هريره روايت مي­كند: مردم به سه دسته حشر مي­شوند: دسته­اي سواره، و دسته­اي پياده، و دسته­اي بر رخسار. عرض كردند: چگونه بر رخسار راه مي­روند؟... الحديث.**

**از مجموع احاديث مي­فهميم كه مقربين سواره، و مسلمانان پايين­تر از آنها پياده و كافران بر رخسار حشر مي­شوند. فتح الباري 8/492. مسلم و ديگران آن را روايت كرده­اند. الاتقان 2/198. و مختصر صحيح مسلم ـ كتاب صفه القيامة ـ باب: حشر الكافر علي وجهه يوم القيامة).**

**28ـ عبدالله بن مسعود مي­گويد: وقتي اين آيه نازل شد: ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (الأنعام:82)** **= آنهايي كه ايمان آورده­اند و ايمان خويش را به ظلم نيالوده­اند) بر مردم گران آمد، پس گفتند: اي رسول خدا؛ كداميك از ما بر خودش ظلم نمي­كند؟ فرمود: آن طور كه شما در نظر داريد نيست، مگر نشنيده­ايد كه لقمان به پسرش گفت: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** **= همانا شرك ظلم بزرگي است).**

**(بخاري سوره­ي لقمان ـ باب: لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) و احمد و مسلم و ديگران نيز روايت كرده­اند. الاتقان 2/193 ، الدر المنثور 3/26 ، مختصر صحيح مسلم: كتاب، التفسير: سوره­ي الانعام ـ باب (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...)**

**29ـ فروه­بن مسيك مرادي مي­گويد: خدمت پيامبر غ آمدم، و عرض كردم: اي رسول خدا اجازه مي­دهيد به وسيله مسلمانان قبيله­ام با كافران قبيله­ي خويش بجنگم؟ اي پيامبر خدا؛ به من اجازه­ي جنگ با آنها را بده، هنگامي كه از خدمت ایشان مرخص شدم، دنبالم فرستاد و گفت: قبيله­ات را به ايمان دعوت كن، هر كدام ايمان آوردند، پس او را قبول كن، و هر كدام ايمان نياوردند عجله نكن تا در اين مورد با شما سخن بگويم، گفت: و خدا در مورد سبا نازل كرد آنچه که نازل كرد. مردي در مورد سبا پرسيد: كه آيا سبأ زن يا سرزمين است؟ فرمود: بلكه مردي بوده است كه برايش ده فرزند متولد شد شش تن از آنان در يمن و چهار تن ديگر در شام ساكن شدند و اما آنها كه در شام ساكن شدند عبارت بودند از: لخم، جزام، غسام و عامله، و اما ساكنين يمن عبارتند از: أزد، أشعريون، حمير، كنده، مذحج و انهار. مردي پرسيد: اي رسول خدا أنهار كيست؟ گفت: نسب خشعم و بحيله است. (احمد و عبدبن حميد و بخاري در تاريخ خويش و ترمذی كه آن را حسن دانسته­ و ابن منذر و حاكم كه آن را صحيح دانسته و ابن مردويه اين را روايت كرده­اند.**

**احمد و ديگران از ابن عباس روايت كرده­اند: مردي از رسول خدا درباره­ي سبأ پرسيد كه آيا مرد يا زن يا سرزمين بوده است؟ فرمود: بلكه مردي بوده است كه برايش ده فرزند متولد شد شش تن از آنان در يمن و چهار تن ديگر در شام ساكن شدند. يمنيها عبارت بودند از: مذحج، كنده، أزد، اشعريون، انهار و حمير، و شاميها عبارتند از: لخم، جزام، عامله و غسان. الدر المنثور 5/231 ، الاتقان 2/200.**

**30ـ ابو هريره روايت مي­كند كه پيامبر غ فرمودند: فاصله­ي ميان آن دو دميدن چهل است گفتند: اي ابو هريره چهل روز؟ فرمود: نه خير. يكي ديگر گفت: چهل سال؟ فرمود: نه خير. گفتند: چهل ماه؟ فرمود: من هم بر آن اطلاعي ندارم و همه اعضاي انسان به جز منشا حيات او كه در مكان دُم است از بين مي­رود و از آن نكته­ي حيات مخلوقات درست مي­شود.**

**و در روايت ديگري: و بعد از آسمان باراني مي­بارد، و انسانها مانند گياه از زمين بيرون مي­آيند، و همه­ي اعضاي انسان به جز يك استخوان كه منشا زندگي است از بين مي­رود و از آن استخوان روز قيامت مخلوقات خلق مي­شوند.**

**(بخاري ـ سوره زمر:68 ـ باب ﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ...﴾ و سوره­ي نبأ:18 ـ باب ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً﴾.**

**و علماء گفته­اند: اين حديث عام است ولي پيامبران از آن جدا هستند، زيرا زمين بدن پيامبران را از بين نمي­برد. (فتح الباري 8/552ـ 553 ، مختصر صحيح مسلم ـ كتاب الفتن ـ باب: ما بين النفختين أربعون و يبلي الإنسان إلا عجب الذنب، الدر المنثور 5/336 و احمد و ابن ماجه و ترمذی و ديگران اين روايت را گزارش داده­اند.)**

**31ـ پيغمبر اكرم غ فرمودند: ﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾(المطففين:6)= روزي كه مردم به سوي پروردگار عالميان بر مي­خيزند) تا اينكه هر كدامشان در ترشح بدن خود تا نصف گوش فرو مي­رود.**

**(بخاري ـ سوره­ي مطفقين ـ باب (يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ). و در روايت مسلم: خورشيد در روز قيامت تا فاصله­ي يك ميل به مردم نزديك مي­شود، مردم به اندازه­ي اعمال خويش در ترشح بدن خود فرو مي­روند: بعضي تا قوزك پا، و بعضي تا زانو، و بعضي تا پايين كمر و بعضي تمام بدنش در عرق فرو مي­رود.**

**(فتح الباري: 8/696. مختصر صحيح مسلم: كتاب صفة القيامة ـ باب دنو الشمس من الخلق يوم القيامة، الاتقان: 2/203 و مالك و عبدبن حميد و الترمذی و ديگران روايت كرده­اند. الدر المنثور 6/324).**

**32ـ عائشه روايت مي­كند كه پيامبر غ فرمود: هيچ كس پاي حساب كشيده نمي­شود مگر اينكه هلاک مي­شود گفتم: مگر نه اين است كه خداوند مي­فرمايد: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ\* فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾ (الانشقاق:7-8) = هر كس نامه­ي اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب آسان و ساده­اي خواهد شد) فرمود: اين حساب نيست، بلكه عرضه بر حساب است، و هر كس به پاي حساب كشيده شود هلاك مي­گردد.**

**(بخاري ـ سوره­ي اشتقاق ـ باب (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً). و مختصر صحيح مسلم ـ كتاب التفسير ـ سوره انشقاق ـ باب: (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ...). و احمد و عبدبن حميد و ترمذی و ديگران روايت كرده­اند: الدر المنثور 6/329 ، الاتقان 2/203).**

**33ـ عبدالله بن زمعه مي­گويد: شنيدم كه پيامبر غ در خطبه­اي از شتر و كسي كه آن را پي كرد سخن مي­گفت: و فرمود: ﴿ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾ (الشمس:12) = آنگاه كه بدبخت­ترين آنها برخاست و رفت) مردي عزيز و پر حدت كه در ميان قبيله­اش نفوذناپذير بود همانند ابو ذمعه عموي زبير عوام براي آن كار برخاست.**

**(بخاري ـ سوره­ي شمس، فتح الباري 8/705ـ 706). و سعيدبن منصور و احمد و عبدبن حميد و مسلم و ترمذی و نسائي و ديگران اين روايت را گزارش كرده­اند. الدر المنثور 6/375).**

**34ـ علي بن ابي طالب مي­گويد: همراه جنازه­اي در بقيع بوديم، پيامبر غ در حالي كه عصاي در دست داشت آمد و نشست، و ما هم كنار او نشستيم، پيامبر در حالیکه با سر عصايش به زمين مي­زد گفت: جايگاه هر كس در جهنم و يا در بهشت نوشته شده است، و خوشبختي یا بدبختي براي انسان نوشته شده است. مردي گفت: اي رسول خدا پس چرا به آن نوشته اتکا نكنيم و ديگر عمل نيك را انجام ندهيم؟ زيرا هر كس از ما اهل خوشبختي باشد به صف خوشبختان مي­رود و هر كس بدبخت باشد با بدبختيها جمع مي­شود. پيامبرغ فرمودند: خوشبختيها به سعادت و خوشبختي مي­رسند و بدبختها به بدبختي مي­رسند، بعد اين آيه را خواند:﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى\*وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى) (الليل:5-6) = كسي كه بذل و بخشش كند و پرهيزگاری را پيشه سازد و به پاداش خوب ايمان و باور داشته باشد). (بخاري ـ سوره­ي الليل ـ از باب سوم تا باب هفتم، و اين حديث را الجماعه و ديگران روايت كرده­اند: الدر المنثور 6/359).**

**35ـ انس مي­گويد: وقتي كه پيامبر به آسمان صعود داده شده گفت: بر رودخانه­اي وارد شدم كه اطراف او را با گنبدهاي مرواريد ميان تهي كشيده بودند، پرسيدم: اين چيست اي جبرئيل؟ گفت: اين رود كوثر است. (بخاري ـ سوره­ي الكوثر حديث اول).**

**اولي: ابو عبيده مي­گويد: از عائشه در مورد آيه­ي ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ (الكوثر:1)** **پرسيدم: گفت: آن رودي است كه به پيامبر غ داده شده و در كرانه­هاي آن مرواريدهاي ميان تهي با ظرفهاي بسياري به اندازه­ي شماره ستاره­ها قرار گرفته است**

**و دومي: ابو بشر از سعيدبن جبير از ابن عباس روايت مي­كند كه در مورد كوثر فرمود: آن همان خير فراواني است كه خداوند به پيامبر داده است. ابو بشر گفت: به سعيدبن جبير گفتم: مردم مي­گويند: كه آن رودي در بهشت است، سعيد گفت: رودي که در بهشت است قسمتي از آن، خير فراوان است.**

**و در روايت نسائي؛ از عائشه گزارش مي­دهد: آن رودي است كه در وسط بهشت به پيامبر داده شده است.**

**و ابن حجر در شرح صحیح بخاري مي­گويد: و اين تاويلي است از جانب سعيدبن جبير و وسيله­اي براي جمع ميان دو روايت عائشه و ابن عباس مي­باشد و ترمذي از طريق ابن عمر اين روايت را مرفوع كرده است: كوثر رودي در بهشت است كه كرانه­هاي آن از طلا و آبگذار آن از ياقوت و مرواريد است، و ترمذی مي­گويد: اين حديث حسن و صحيح است و در صحيح مسلم: در خدمت پيامبر بوديم يك لحظه پيامبر خوابش برد، بعد با لبخندي سرش را بلند كرد عرض كرديم: چه چيزي شما را شاد كرده است؟ فرمود: اين سوره بر من نازل شد: (بسم الله الرحمن الرحيم. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ...). بعد گفت: مي­دانيد كوثر چيست؟ گفتم: خدا و رسولش آگاهتر از همه هستند. گفت: آن رودي است كه خداوند به من وعده داده و خير بسياري بر آن است، و آن چشمه­اي است كه امت من در روز قيامت بر آن وارد مي­شوند. و خلاصه سخن سعيدبن جبير اين است. ابن عباس كوثر را به خير فراوان تفسير كرده است مخالف با سخن ديگران كه آن را با رودي در بهشت تفسير كرده­اند قرار نداده است.**

**زيرا رود يكي از خيرهاي فراوان است، و شايد سعيد خواسته باشد اشاره كند كه سخن ابن عباس عام است و تخصيص پيامبر راجع به آن به ثبوت رسيده است و راه گريزي از آن وجود ندارد.**

**(فتح الباري 8/732 ، و به مجموع احاديث مربوط به اين موضوع در كتاب الدر المنثور 6/401ـ 403 مراجعه شود).**

**نتيجه­ي جمع­بندي احاديث:**

**اين تمامي احاديث مربوط به تفسير است كه توانستم آنها را جمع­آوري كنيم، و قبلاً به نقش سنت نسبت به قرآن كريم اشاره كرديم و نيازي به تكرار آن نداريم ولي در پرتو اين احاديث ملاحظاتي را بيان مي­كنيم:**

**1ـ پيامبر غ براي اصحاب آنچه نمي­دانستند و راهي براي شناخت آن هم جز بيان نبوي وجود نداشت بيان فرمود، مانند: اخبار امتهاي قبلي و پيامبرانشان، يا آنها كه از غيبيات هستند مانند: بعضي از آنچه كه در قيامت رخ مي­دهد و قرآن به آن اشاره كرده است.**

**2ـ و ملاحظه مي­كنيم كه بعضي از اصحاب بعضي از آيات را اشتباه مي­فهميدند و پيامبر آن را براي آنها تصحيح مي­كرد و مراد خداوند را براي آنها بيان مي­كرد و آن هم مانند: ﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى...﴾(البقرة:187) و ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ )(الأنعام:82).**

**3ـ پيامبر آنچه بر همه­ي اصحاب و يا بعضي از اصحاب مخفي بود بيان مي­كرد، مانند: شناخت مسكين و نماز ميانه، و مفاتح الغيب...).**

**4ـ پيامبر بعضي اوقات از اصحاب سوالاتي مي­پرسيد تا از صحت فهم آنها متأكد شود، چنانكه از «شجر الطيبه» سوال كرد و اصحاب نيز آنچه دانستند از پيامبر سوال مي­كردند. مانند سوال از «الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ» و از «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً» و سخن پيامبر غ هر كس پاي حساب كشيده شود هلاك مي­گردد.**

**5ـ و اين بيشترين احاديث صحيح در تفسير آيات قرآن كريم بود و در كنار اين تفسير بيان پيامبر غ براي مجملات قرآن همانند احكام عبادات و معاملات و احوال شخيصه­ و چيزهاي ديگر نيز وجود دارد.**

**و اين احاديث بسيار كم هستند و آنها دليلي قانع و رد نشدني نزد جمهور مسلمين مي­باشد زيرا سخن پيامبر غ است.**

**و در اينجا شكاف ميان جمهور مسلمين و شيعه­ي جعفريه نمايان مي­شود، زيرا آنها تمامي ائمه و بزرگواران خويش را معصوم مي­پندارند، سخن ائمه را همانند سخن پيامبر قرار مي­دهند و مي­گويند: ائمه مي­توانند مجمل قرآن را بيان و مطلق را مقيد و عام را تخصيص كنند، زيرا سخن ائمه در مفهوم سنت همانند مصدري از مصادر تشريع وارد مي­شود، و آنها نيز نقش خود را راجع به قرآن ايفا مي­كنند.**

**و به اين سبب هنگامي كه كتاب تفسير آنها را نگاه كنيم بعضي احاديث معتبر نزد آنها را مي­يابيم زيرا مي­پندارند كه از ائمه گزارش شده است.**

**فصل اول:**

**تفاسیر یاران پیامبر**

**داناترین مردم به قرآن**

**احادیث موقوف و مرفوع**

**ویژگیهای تفسیر آنها**

**تدوین**

**کتاب تنویر المقباس**

**استدلال به آن حلال نیست**

**دیدگاه شیعه راجع به تفسیر شاگردان پیامبر اکرم**

**تفاسير شاگردان پیامبر رضي الله عنهم**

**داناترين مردم به قرآن:**

**تفسير اصحاب بعد از تفسير پيامبر در درجه­ي دوم قرار گرفته‌‌اند، آنها چنانكه قبلاً اشاره كرديم داناترين مردم به قرآن هستند؛ قرآن به لغت آنها كه فصيح­ترين عرب هستند و اسباب نزول را مشاهده مي­كردند نازل شد پس ظاهر قرآن را مي­دانستند و احكام را ياد مي­گرفتند و تطبيق مي­كردند.**

**احاديث موقوف و مرفوع:**

**و بسياري از تفاسير ماثور از اصحاب هر چند كه مرفوع نيستند ولي اعتبار مرفوع را دارند، و قبلاً به سخن ابن حجر اشاره كرديم كه كتاب «التفسير» صحيح بخاري شامل 548 حديث مرفوع و 85 اثر از آثار اصحاب كه حكم مرفوع را ندارد مي­باشد. پس آنچه به اصحاب مي­رسد بعضي به عنوان مرفوع و بعضي به عنوان موقوف معتبر است.**

**و اما مسلم با بخاری در مرفوع قرار دادن بسیاری از احادیث موافقت نکرده است، زیرا به نظر ایشان در مرفوع بودن ظاهر نيستند و هر دو بر این متفق هستند كه تفسير صحابي اگر مربوط به سبب نزول و یا شبيه آن باشد حكم مرفوع را دارد، چون اين چيزي است كه تنها از پيامبر غ اخذ مي­شود و راي هيچ گونه مجالي در آن ندارد. و حاكم در علوم­الحديث و ابن صلاح و ديگران نيز با شيخين بر آن نظريه متفق هستند.[[17]](#footnote-17)**

**بعضي از تفاسير اصحاب كه از نظر سند صحيح هستند:**

**جهت مشاهده كردن صورتي از تفاسير اصحاب به بعضي از آنچه در کتابهای تفسير ذكر كرده اند اشاره می‌کنیم.**

**1ـ "4495" ـ عبدالله بن يوسف از مالك از هشام بن عروه از پدرش روايت مي­كند كه گفت: نوجوان بودم، به عائشه همسر پيامبر گفتم: قول خداوند متعال را ديده­ايد كه مي­گويد: ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾(البقرة: 158) = بي گمان صفا و مروه از نشانه­هاي خدا و عبادت الله است، پس هر كه حج بيت­ يا عمره را به جاي آورد بر او گناهي نخواهد بود كه آن دو كوه را بارها طواف كند) پس گناهي بر هيچ كس نمي­بينم اگر طواف آن را ترك كند!**

**عائشه گفت: نه خير، اگر چنان بود كه مي­گوئيد: اينگونه مي­بود (فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما) بر او گناهي نخواهد بود كه آن را طواف نكند، اين آيه در مورد انصار نازل گشت، آنها براي منات كه مقابل قدير بود طواف مي­كردند و بعد از اسلام آوردن طواف ميان صفا و مروه بر آنها سخت آمد و به اين سبب از پيامبر در اين مورد سوال كردند.**

**پس خداوند اين آيه را نازل كرد (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ...)[[18]](#footnote-18)**

**2ـ 4489 "-حميدي از سفيان از عمره از مجاهد از ابن عباس روايت مي­كند گفت: ميان بني اسرائيل قصاص وجود داشت، اما ديه موجود نبود، خداوند به اين امت گفت: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ)(البقرة:178) = درباره­ي كشتگان قصاص بر شما فرض شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر بر كسي از ناحيه­ي برادر خود گذشتي شد (گذشت در قتل عمد بايد همراه با قبول ديه باشد) ﴿ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ...﴾(البقرة:178) = بايد نيك رفتاري شود و پرداخت با نيكي انجام گيرد).** **﴿..ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ..﴾ = اين تخفيف و رحمتي است از سوي پروردگارتان) نسبت به امتهاي قبل از شما ﴿..فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ...﴾= پس اگر كسي بعد از آن تجاوز كند او را عذاب دردناكي خواهد بود) بعد از قبول ديه كشته نخواهد شد.**

**3ـ 4505" اسحاق از روح از ذكريابن اسحاق از عمروبن دينار از عطاء روايت مي­كند كه از ابن عباس شنيد اين آيه را مي­خواند (و علي الذين يطيقونه فديه طعام مسكين = و بر كساني كه توانايي انجام آن را ندارند لازم است كفاره بدهند) و گفت: اين آيه منسوخ نيست بلكه راجع به زن و مرد پيري است كه نمي­توانند روزه بگيرند پس در برابر هر روز مسكيني را سير كنند.**

**4ـ 4506 "عياش بن وليد از عبدالاعلي از عبدالله از نافع از ابن عمر روايت مي­كنند كه آيه­ي ﴿.. فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ..﴾ را منسوخ اعلام كرد.**

**5ـ 4507 " قتيبه از بكربن معز از عمروبن حارث از بكيربن عبدالله از يزيد مولاي سلمه بن اکوع از سلمه كه گفت:**

**وقتي اين آيه نازل شد ﴿**...**وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ چنان بود که هر کس می­خواست روزه نباشد از آن خودداری می­کرد و در برابر فدیه می­داد تا اینکه آیه­ی بعدی نازل گشت و این آیه را نسخ کرد.**

 **6ـ 4512 "عبیدالله بن موسی از اسرائیل از ابو اسحاق از براء که گفته: انصار قبل از اسلام عادت داشتند وقتي كه حج مي­كردند و به خانه بر مي­گشتند از بالاي بام وارد خانه مي­شدند، پس خداوند اين آيه را نازل كرد ﴿ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا..﴾(البقرة:189) = نيكي و احسان نیست كه از پشت بامها وارد خانه­ها شويد، بلكه از در خانه‌ها وارد شويد).**

**7ـ 4521 "محمدبن ابوبكر از فضيل بن سليمان از موسي بن عقبه از كريب از ابن عباس روايت مي­كند: كه گفت: فرد در حالت طواف بيت­الحرام بدون احرام مي­باشد تا آنکه كه ايام حج فرا مي­رسد، و وقتي كه به عرفه رفت هر آنچه در توانش بود از شتر و گاو و گوسفند آن را قرباني كند ولي نمي­تواند هر يك از آنها را كه برايش ميسر بود به خواست خود انتخاب كند، اگر اين برايش ميسر نبود بايد سه روز را قبل از برگشتن روزه بگيرد و اگر آخرين روز از ايام روزه، يوم العرفه بود گناهي بر او نيست، بعداً براي وقوف به عرفه از نماز عصر تا ابتداي شب وقت دارد اگر تصميم رفتن را كردند خود را به آن جمعي كه ظاهر شده­اند ملحق مي­كنند و زياد ذكر خداوند را مي­كنند يا تكبير و تهليل را تا قبل از نماز صبح اين كار را به كثرت به جاي مي­آورند و خداوند مي­گويد ﴿** **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (البقرة:199)** **= سپس از همانجا كه مردم روان مي­شوند روان شويد و از خداوند آمرزش بخواهید بي گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.) تا هنگام رمي جمره.**

**8ـ 4528 "ابو نعيم از سفيان از ابن المكند مي­گفت: از جابر شنيدم گفت: يهود مي­گفتند: هر كس از عقب با همسر خود همبستر شود فرزندش دوبين به دنيا مي­آيد پس آيه نازل گشت ﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ..﴾(البقرة: 223)**

**9ـ 4568 " ابراهيم بن موسي از هشام از ابن جريج از ابن ابي مليكه از علقمه بن وقاص خبر داد كه مروان به دربان خويش گفت: اي رافع نزد ابن عباس برو و بگو: اگر هر كس به آنچه به او داده شده شاد شود، و دوست داشته باشد كه ديگران از او را شكرگذاري كنند، مورد عذاب الهی قرار می‌گیرد، پس ما همه معذب خواهيم بود.**

**ابن عباس گفت: اين چه ربطي به شما دارد؟ پيامبر يهود را ندا زد و از آنها در مورد چيزي سوال كرد و آنها آن را از پيامبر مخفي كردند و چيز ديگري را به پيامبر خبر دادند و با اين حال خواستار آن بودند كه در برابر جوابي كه به پيامبر داده‌اند مورد شكر قرار گيرند و به آن مخفي كاري خويش خوشحال شدند. بعد ابن عباس اين آيه را خواند ﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ..﴾(آل عمران:187) تا ﴿.. يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا..﴾(آل عمران:188)= از كارهاي كه انجام مي­دهند خوشحال مي­شوند و دوست مي­دارند كه در برابر كارهاي كه انجام نداده­اند ستايش شوند.)**

**10ـ 4573 عبدالعزيزبن عبدالله از ابراهيم­بن سعد از صالح بن كيسان از ابن شهاب؛ گفت: عروه بن زبير از عائشه درباره آيه 3 سوره نساء سوال كرد كه مي­فرمايد: اگر بيم داشتيد در مورد دخترهاي صغيره و یتيمه كه نمي­توانيد عدالت را مراعات كنيد، يك يا دو یا سه يا چهار زن پاك ديگر غير یتيمه را نكاح نماييد، عروه گفت: منظور از يتامي چيست؟**

**عائشه گفت: اي خواهرزاده من! منظور دخترهاي یتيمه­اي است كه در منزل فاميلان و نزديكان خودشان هستند و تحت سرپرستي آنان قرار دارند و با ايشان شريك المال مي­باشند، اين نوع فاميلان به خاطر زيبايي و مال اينگونه دخترها به آنان علاقه­مند مي­شوند و با آنان ازدواج مي­نمايند ولي در تعيين مهر آنان عدالت را مراعات نمي­كنند و مهریه­ای را كه به زنان ديگر مي­دهند به اين دخترها نمي­دهند، لذا از جانب خداوند از نكاح كردن اين يتيمه­ها منع شدند مگر اينكه در تعيين مهريه آنان عدالت را رعايت شوند و بالاترين مهري كه در بين زنان عادت و متداول است به اين يتيمه­ها بدهند و به اين گونه فاميلان دستور داده شده كه با زنان پاك غير يتيمه نكاح كنند.**

**عائشه مي­گويد: بعد از نزول آيه­ي فوق مردم درباره­ي حقوق زنان از پيامبرغ فتوي خواستند خداوند آيه 127 سوره­ي نساء را نازل فرمود ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾(النساء:127) از تو درباره زنان سوال مي­كنند. عائشه مي­گويد: خداوند كه در آيه­ي 127 سوره‌ي نساء مي­فرمايد: ﴿**..**وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ..﴾ منظور اين است عده­اي كه سرپرستي دختران بدون مال و بدون زيبايي را به عهده داشتند از ازدواج با آنها خودداري مي­كردند، ولي براي ازدواج با دخترهاي يتيمه تحت سرپرستي خود كه صاحب مال و جمال بودند (به خاطر نفع مادي) علاقه و رغبت فراوان نشان مي­دادند، به خاطر اين تبعيض و سودجويي خداوند متعال آنان را از ازدواج با يتيمه­هايي كه داراي پول و جمال بودند مادام كه رعايت عدالت ننمايند منع نمود.**

**11ـ 4590 " آدم بن ابو اياس از شعبه از مغيره بن نعمان مي­گويد: از سعيدبن جبير شنيدم مي­گفت: در مورد حكم آيه‌ا­ي اهل كوفه اختلاف پيدا كرده­اند لذا به خاطر آن به سوي ابن عباس مسافرت نمودم و درباره­ي آن از ابن عباس پرسيدم، فرمود: آيه­ي سوره­ي نساء ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ..﴾(النساء:93) = كسي كه شخص ايمان داري را بكشد تنها جزاي او جهنم است) كه درباره­ي حكم آن اختلاف داريد آخرين آيات نازل شده است و هيچ چيزي آن را نسخ نكرده است.**

**12ـ 4601" محمدبن مقاتل از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روايت مي­كند كه عائشه گفت: ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً..﴾ (النساء:128) = اگر زني بيم داشت كه شوهرش به خاطر پيري و يا نداشتن جمال و زيبايي از او دوري كند و به او روي خوش نشان ندهد...) اين آيه هنگامي نازل شد كه عده­اي از مردان به واسطه پيري و عدم زيبايي زنان خود را دوست نداشتند و از آنان دوري مي­كردند و زنهايشان به خاطر اينكه طلاق داده نشوند به شوهران خود مي­گفتند: ما شما را در مورد خودمان آزاد مي­كنيم و حلال باشيد، ما نسبت به حقي كه به عهده شما داريم ادعايي نداريم و شما هم ما را طلاق ندهيد.**

**13ـ 4613 " علي بن سلمه از مالك بن سعيد از هشام از پدرش از عائشه روايت مي­كند كه گفت: اين آيه نازل شد ﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ..﴾(البقرة:225) در مورد كسي كه مي­گويد: نه به خدا، و بله به خدا.**

**14ـ 4682 "ابراهيم بن موسي از هشام از ابن جريج از محمدبن عباد بن جعفر روايت شده كه ابن عباس اين آيه را قرائت كرد**  أَلا إِنَّهُمْ تَثْنُونىَ صُدُورَهُمْ  **= هان آنان كينه و دشمني را به دل مي­گيرند) گفتم: اي ابن عباس! «**ما تثنونى صدورهم ؟**» مي­خوانيد؟ گفت: مرد با زنش همبستر مي­شد، پس از او شرم و حيا مي­كرد و اين آيه نازل شد. ﴿..أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ..﴾(هود:5).**

**15ـ 4683 " حميد از سفيان از عمر روايت مي­كند كه گفت: ابن عباس اين آيه را خواند:**  أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ  **و گفت: «** يَسْتَغْشُونَ **» سر خود را مي­پوشانند «سِيءَ بِهِمْ» گمان بد به قوم خويش داشت، «وَضَاقَ بِهِمْ» به مهمانان خويش، «بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» در تاريكي،** **«وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»(هود:88) به سوي او برمي­گردیم.**

**16ـ 4695" عبدالعزيز بن عبدالله از ابراهيم بن سعد از صالح ابن شهاب گفت: عروه بن زبیر به من خبر داد كه از عائشه در مورد اين آيه سوال كرد ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا..﴾(يوسف:110) = تا آنجا كه پيامبران نا اميد گشته­اند و گمان برده­اند كه تكذيب شده­اند) گفتم: تكذيب شده­اند يا اينكه تكذيب كرده­اند؟ گفت: تكذيب شده­اند. گفتم: آنها كه يقين داشتند قومشان آنها را تكذيب كرده­اند و گماني در اين نداشتند. گفت: آري به خدا قسم، به آن يقين داشتند. گفتم: پس چرا گمان برده­اند؟ گفت: پناه بر خدا، پيامبران اين گماني را به خداوند نداشتند. گفتم: پس اين آيه چيست؟ گفت: آن پيامبران هستند كه به خدا ايمان آورده­اند و پيامبران را تصديق كرده­اند، پس امتحان بر آنها طول كشيد و پيروزي از آنها متاخر شد تا آنجا كه پيامبران از تكذيب كنندگان كافر مايوس شدند و گمان بردند كه پيروانشان نيز آنها را تكذيب كرده­اند، در آن هنگام ياري خدا به سوي آنها آمد.**

**17ـ 4700" علي بن عبدالله از سفيان از عمرو از عطاء كه از عباس شنيد در تفسير اين آيه مي­گويد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾(ابراهيم:28) آنها كافران مكه هستند.**

**18ـ 4705 يعقوب بن ابراهيم از ميثم از ابو بشر از سعيدبن جبير از ابن عباس در تفسير آيه­ي** ﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ **گفت: آنها اهل كتاب هستند كه كتاب را قطعه­قطعه كردند و به بعضي ايمان آوردند و به بعضي كفر ورزيدند.**

**19ـ 4706 " عبيدالله بن موسي از اعمش از ابو ظبيان از ابن عباس روايت مي­كنند كه در مورد اين آيه ﴿ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى المُقْتَسِمِينَ ﴾** **گفت: آنهايي كه به بعضي ايمان آوردند و به بعضي كفر ورزيدند يهود و نصاري هستند.**

**20ـ 4714 " عمروبن علي از يحيي از سفيان از سليمان از ابراهيم از ابو معمر از عبدالله بن مسعود در تفسير آيه ﴿يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾(الاسراء:57) = وسيله­اي براي نزديك­تر شدن به خدا مي­طلبند) گفت: درباره­ي عده­اي از جن و عده­اي از انسانهايي كه كافر بودند و جنها را پرستش مي­كردند نازل شد. بعداً جنها مسلمان شدند ولي انسانها به حالت كفر و شرك باقي ماندند .**

**21ـ 4716 "علي بن عبدالله از سفيان بن عمرو از عكرمه از ابن عباس روايت مي­كنند كه در تفسير آيه­ي ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ (الاسراء:60) = ما ديداري كه براي تو ميسر كرديم جز وسيله­ي آزمايش مردمان قرار نداده­ايم) گفت: آن ديدار مربوط به شب روي پيامبر است و در تفسير ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾(الاسراء:60) گفت: درخت زقوم است.**

**22ـ 4722 "يعقوب بن ابراهيم از ميثم از ابو بشر از سعيدبن جبير از ابن عباس روايت مي­كند در مورد آيه­ي ﴿وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا﴾ (الاسراء:110) گفت: اين آيه وقتي نازل شد كه پيامبر در مكه مخفي بود و نماز را با صداي بلند مي­خواند، و هنگامي كه مشركين آن را مي­شنيدند به قرآن و فرستنده آن دشنام مي­دادند خداوند به پيامبر فرمود (وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ) يعني قرائت را به صورتي نخوان كه مشركان آن را بشنوند و به آن دشنام بدهند (وَلا تُخَافِتْ بِهَا) و آن را از اصحاب مخفي مگردان كه آن را نشنوند ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً﴾ و به صورتي ميانه آن را بخوان.**

**23ـ 4732 "حميدي از سفيان از اعمش از ابو ضحي از مسروق كه گفت: از خباب شنيدم گفت: نزد عاص بن وائل رفتم، از او تقاضا كردم دَينم را پس بدهد ، گفت: آن را به شما پس نمي­دهم مگر اينكه به محمد كفر ورزيد. گفتم: اين كار را نمي­كنم حتی اگر بمیری و زنده شوی. گفت: يعني من مرده مي­شوم و سپس زنده مي­گردم؟ گفتم: آري. گفت: من در آنجا دارايي و فرزنداني دارم كه در آنجا به شما پس مي­دهم، پس اين آيه نازل گشت ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآياتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً﴾ (مريم:77) = آيا در شگفت نيستي از آن كسي كه آيات ما را انكار كرده و مي­گويد: بدون شك دارايي فراوان و فرزندان زيادي به من داده خواهد شد). ثوري، شعبه، خمص، ابو معاويه و وكيع از اعمش روايت كرده است.**

**24ـ 4753 "محمدبن مثني از يحيي از عمروبن سعيد از ابي حسبن از ابن مليكه كه گفت: ابن عباس در مريضي مرگ عائشه از ايشان اجازه­ي ورود خواست، عائشه گفت: مي­ترسم كه مرا تمجيد كند، به او گفتند: عموزاده­ي پيامبر، از بزرگان مسلمين است، عائشه گفت: به او اجازه بدهيد. ابن عباس وارد شد و گفت: حالت چطور است؟ گفت: اگر متقي حساب شوم خوب هستم. ابن عباس گفت: ان شاءلله خوب هستيد، زيرا شما بكر پيامبر هستيد، و پاكدامني شما از آسمان نازل گشت.**

**25ـ 4806 محمدبن بشار از غندر از شعبه از عوام كه گفت: از مجاهد در مورد سجده­ي سوره­ي ص سوال كردم گفت: از ابن عباس سوال شد در جواب گفت: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾(الأنعام:90) و ابن عباس در آنجا سجده مي­برد.**

**ويژگيهاي تفسير آنها :**

**اين بعضي از تفاسير اصحاب بود كه بيان داشتيم ، و به آن اكتفاء مي كنيم ؛ زيرا با اين اندازه مي توانيم نشانه هاي تفاسير آنها را درك كنيم .**

**و در اينجا نكات زير را ملاحظه مي كنيم:**

**1- اصحاب بزرگوار آيات قرآن را به طور كامل (آيه به آيه) تفسير نكرده‌اند، بلكه بعضي از آيات را تفسير كرده اند كه تمام مسلمانان ان را نمي فهميدند .**

**2- اگر آنها – رضي الله عنهم – تمام آيات را تفسير نكرده اند اما بسياري از كلمات قرآن را تفسير كرده اند، و هر كس كتاب تفسير از صحيح بخاري را مطالعه كند بسيار واضح و روشن به اين نكته پي مي برد .**

**3- از اسباب نزول حرف زده اند، و ما علاقه ي ميان سبب نزول ومعني مراد را مي فهميم. و اشاره کردیم كه اين گونه تفسير در حكم حديث مرفوع مي باشد.**

**4- از ناسخ و منسوخ حرف زده اند .**

**5- اصحاب در فهم و درك معاني قرآن مساوي نيستند ، بلكه در ميان آنها كساني يافت مي شود كه به مفسر شهرت يافته اند از جمله : خلفاي چهارگانه، ابن عباس ، ابن مسعود ، ابي بن كعب ، زيد بن ثابت و ...**

**6- بعضي اوقات اختلافي و تعارضي جزئي را در ميان تفاسير صحابه پیامبر اکرمغ درك مي كنيم ، اما اين نوع اختلاف بسيار اندك مي باشد .**

**تدوين:**

**آنچه مشخص مي باشد اين است كه اصحاب تفسير را تدوين نمي كردند مگر اينكه برخی از آنها در مصحف مربوط به خود در كنار آيه تفسيري را مي نوشتند، و حقيقتا اين خود بسيار اندك است ، حتي بعضي از متأخرين گمان مي بردند كه آن تفسير آنها از قرآن نازل شده مي باشد .**

**و گفته مي شود كه ابن عباس كتابي در تفسير دارد، اما اين كتاب به ما نرسيده است ، احتمالا اين سخني صحيح باشد ، اما آن كتاب به ما نرسيده است ، و از هيچ صحابه ي ديگر كتاب تفسيری به ما نرسيده است، پس تفسير اصحاب چگونه به ما رسيده است؟**

**تفسير اصحاب از طريق رجال حديث و از طريق علمای تفسيري كه توجهي عميق به تفسير به مأثور مي دادند به ما رسيده است .**

**و در كنار اينكه ما اصحاب را با فهمترین و با درکترین مردم نسبت به فهم قرآن مي دانيم ، رجال حديث بعضي از تفاسير اصحاب را در حكم حديث مرفوع قرار مي دهند ، چنانكه قبلا نيز بدان اشاره كرديم.**

**اما رجال تفسير خود مي دانند كه تفسير ثابت از پيامبر غ بسيار اندك مي باشد، تنها اميدي كه دارند اين است كه تفسير منسوب به اصحاب را بيابند .**

**كتاب تنوير المقباس**

**و كتاب «تنوير المقباس من تفسير ابن عباس» نوشته ي ابو طاهر محمد بن يعقوب فيروز آبادي صاحب قاموس را در دست داريم ، كه تمام قرآن را تفسير كرده است، اما آيا واقعا حقيقت دارد كه تفسير تمام قرآن از ابن عباس به ما رسيده است؟**

**قبل از هر چيز بعضي از آن تفسير را با هم مي خوانيم .**

**قرائت كتاب:**

**در سوره ي فاتحه بسمله را اين گونه تفسير كرده است :**

**"باء" مصيبت و بركت خداوند است ، و همچنين ابتداي نام « بارئ » است .**

**"سين" بلند مرتبه بودن خداوند است ، و همچنين ابتداي نام « سميع » است .**

**"ميم" ملك و مجد و منت خداوند بر بندگانش مي باشد كه آنها را به راه ايمان هدايت داده است ، و ابتداي نام « مجيد » است .**

**"الله" مردم در هنگام نياز و هنگامي رودر روي با مشكلات به سوي او زاري مي‌كنند و او را همانند اله مي پذيرند .**

**"رحمن" اينكه نسبت به نيكوكار و بدكار مهربان است و به هر كدام از آنها روزي مي دهد و از آنها دفع بلا مي كند .**

**"رحيم" مخصوص مؤمنين است و اينكه از آنها چشم پوشي مي كند و آنها را وارد بهشت مي كند ، و معني آن اين است كه در دنيا گناهان آنها را مي پوشاند، و در آخرت آنها را وارد بهشت مي كند.[[19]](#footnote-19)**

**نتيجه ي قرائت**

**اين بعضي از تفسير منسوب به ابن عباس بود ، و در آن نكات زير را ملاحظه مي كنيم :**

**1- قبل از هر چيز نكته اي كه آن را درك مي كنيم اين است كه تفسير منسوب به ابن عباس بيشتر از صد حديث نمي باشد – چنانكه شافعي نيز آن را بيان داشته است – در حالي كه این تفسير شامل تمامي آيات قران كريم مي باشد !**

**2- در آن تفسير – چنانكه مشاهده مي شود – نكاتي يافت مي شود كه از ابن عباس و ساير مفسرين اصحاب و هيچ يك از راسخين في العلم صادر نشده است و جايز نيست كه به آنها نسبت بدهيم، بلكه بعضي از آنها از تفسير باطني و اشاري كه مستند به هيچ دليلي نمي باشد و بر هيچ علم صحيحي پايه گذاري نشده است بسيار نزديك تر مي باشد . و بعضي ديگر در آن يافت مي شود كه اصلا قابل قبول نمي باشد، مانند اينكه مي گويد: احتمالا سوره‌ي بقره مكي باشد، و اينكه مراد از (**ذَلِكَ الْكِتَابُ **) چيزي غير از قرآن مي باشد!!**

**3 - حافظ ابن كثير در فضل (**بسم الله الرحمن الرحيم**) مي­گويد: حافظ ابن مردويه از دو طريق از اسماعيل بن عياش از اسماعيل بن يحيي از مسعر از عطيه از ابو سعيد روايت مي­كند كه پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمود: عيسي پسر مريم مادرش او را به مدرسه فرستاد، معلم به او گفت: بنويس. عيسي گفت: چه را بنويسم؟ معلم گفت: «بسم­الله» عيسي گفت: بسم­الله چيست؟ معلم گفت: نمي­دانم عيسي به معلم گفت: «باء» شكوه خداوند «سين» تابندگي خداوند، و «ميم» مملكت خداوند، «الله» خداي خداوندها، «رحمن» مهربان دنيا و آخرت، «رحيم» مهربان آخرت.**

**و همين روايت ابن جرير از ابراهيم بن علاء ملقب به ابن زبريق، از اسماعيل بن عباس، از اسماعيل بن يحيي، از ابن مليكه از كسي كه از ابن مسعود و مسعر گفته از عطيه از ابي سعيد روايت شده كه پيامبر غ فرمود: روايت فوق را بیان کرد .**

**و ابن كثير در نهايت مي­گويد: و اين حقيقتاً غريب است و قرار دادن آن به عنوان سخن غير از پيامبر احتمال صحت را مي­دهد و شايد از اسرائيليات باشد و یا اينكه از موضوعات باشد.[[20]](#footnote-20)**

**و ابن كثير در سوره بقره در تفسير آيه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيْبَ فِيهِ...﴾(البقرة:2) مي­گويد: ابن جرير از ابن عباس روايت مي­كند كه گفت: « ذَلِكَ الْكِتَابُ » يعني اين كتاب ، و مجاهد و عكرمه و سعيدبن جبير و سدي و مقاتل بن حبان و زيدبن اسلم و ابن جريج نيز همينگونه گفته­اند.**

**بعد مي­گويد: بعضي از مفسرين از جمله قرطبي و كساني ديگر مي­گويد: «ذلك» اشاره به قرآني است كه به پيامبر وعده­ي انزال آن داده شده، يا اشاره به انجيل، يا تورات، يا شبيه اينها كه ده قول در اين مورد ذكر شده و بسياري از علماء آن را تضعيف كرده­اند و خدا مي­داند.**

**منظور از «الكتاب» قرآن است، و هر كس بگويد كه «الكتاب» اشاره به تورات و انجيل است چنانكه ابن جرير و كساني ديگر گفته­اند، تحقيقات را دور انداخته و در منازعه غرق شده و در چيزهايي كه به آن آگاهي ندارند سخن رانده‌اند.[[21]](#footnote-21)**

**و سيوطي در كتاب «الدر المنثور في التفسير بالمأثور» مي­گويد: ابن جرير و ابن عدي در الكامل و اين مردويه و ابو نعيم در الحليه، و ابن عساكر در تاريخ دمشق و ثعلبي به سندي واقعاً ضعيف از ابو سعيد خدري روايت مي­كنند: پيامبرغ فرمود: عيسي مادرش او را به مدرسه فرستاد و.. حديث قبلي را ذكر مي­كند.[[22]](#footnote-22)**

**و اين روايت كه ابن كثير و سيوطي آن را رد كردند عطيه بن سعيدبن جناده آن را از ابي سعيد خدري روايت مي­كند.**

**و امام احمد بن حنبل در مورد عطيه و آن روايت كه از ابو سعيد روايت مي­كند مي­گويد: عطيه ضعيف الحديث است و ثوري و هيثم نيز روايت او را ضعيف تلقي مي­كردند و مي­گويد: عطيه نزد كلبي كه او را ابو سعيد نامگذاري كرده بود مي­رفت و تفسير را از ايشان ياد مي­گرفت، بعد مي­گفت: ابو سعيد گفت، و گمان مي­رفت كه ابو سعيد خدري مراد عطيه است.**

**و ابن حبان مي­گويد: عطيه از ابو سعيد خدري احاديث شنيد و بعد از اينكه خدري فوت كرد نزد كلبي رفت و وقتي كلبي گفت: قال رسول الله غ كذا، عطيه آن را حفظ مي­كرد و او را ابو سعيد كنيه داده بودند و از او روايت مي­كرد و وقتي به او گفته مي­شد: از چه كسي روايت مي­كنيد؟ مي­گفت: ابو سعيد، و گمان مي­رفت كه ابو سعيد خدري مراد عطيه است، در حالي كه مراد او كلبي بوده است.[[23]](#footnote-23)**

**و كلبي تفسير تنوير المقباس را روايت مي­كند و بعيد است كه این خبر از ابو سعيد خدري باشد و آنچه سخن را تاييد مي­كند اين است كه عطيه از كلبي كه او را ابو سعيد كنيه داده بود روايت مي­كرد تا گمان برده شود كه ابو سعيد خدري است.**

**و در تفسير طبري آن تفسيري كه علامه محمود شاكر آن را تحقيق و حاشيه­گذاري كرد و برادر بزرگش آن را مراجعه و احاديث آن را تخريج كرده اين حديث متعلق به بسمله را مي­يابيم و در حاشيه آن مي بينيم كه در تخريج آن گفته: اين حديث موضوع و بي اصل است، بعد ابن كثير و سيوطي به عنوان تعليق و اشاره و توضيح براي موضوع بودن آن بيان مي­كند.[[24]](#footnote-24)**

**پس با قاطعيت مي­گوييم كه بعضي از آنچه در كتاب « تنوير المقباس » آمده به كلي ساقط است.**

**و نسبت دادن آن به دانشمند اين امت و ترجمان القرآن عبدالله بن عباس به هيچ وجه جايز نيست و بعضي از آن را به می‌توان واسطه­ي تفاسيري كه از طريق صحيح به ابن عباس مي­رسد مورد نقد و بررسی قرار داد.**

**فيروزآبادي تفسير را به سند خويش از محمدبن مروان از كلبي از ابي صالح از ابن عباس روايت مي­كند: و هنگامي كه به اين سند نگاه مي­كنيم، جايگاه دروغ بر صحابي بزرگوار عبدالله بن عباس را مي­يابيم.**

**محمدبن مروان، سدي اصغر و كوفي است:**

**عبدالسلام بن حازم از جريربن عبدالحميد در مورد سدي اصغر روايت مي­كند كه گفت: كذاب است.**

**دوري از ابن معين روايت مي­كند كه گفت: ليس بثقه = معتبر نيست.**

**ابن سمير مي­گويد: ليس بشيء: به عنوان راوي قبول نيست.**

**يعقوب بن سفيان مي­گويد: ضعيف است و حديث را وضع مي­كرد.**

**و ابو حاتم مي­گويد: ذاهب الحديث و متروك الحديث است و حديث او قطعاً نوشته نمي­شود.**

**و ابن عدي مي­گويد: ضعف در رواياتش مشخص است.**

**و جرجاني مي­گويد: ذاهب است.**

**و ابن حبان مي­گويد: كتابهاي حديث ايشان تنها به خاطر پند و عبرت باز مي­شود و اصلاً به آن استدلال نمي­شود.**

**و ابو جعفر طبري مي­گويد: به احاديث او استدلال نمي­شود.**

**وعبدالله بن نمير مي­گويد: سدي كذاب و دورغگو است و ابن شاهين او را از جمله ضعیفان شمرده است.**

**و ساجي مي­گويد: حديثهاي او نوشته نمي­شود.**

**اين قسمتي از شرح حال ايشان بود (993ـ 41)[[25]](#footnote-25) و اختلافي جهت معتبر نبودن او وجود ندارد و اينگونه جايگاهي براي روايتهايي كه از طريق خويش گزارش مي­دهد وجود ندارد، پس نظر شما در مورد آنچه از كلبي روايت مي­كند چيست؟**

**و كلبي؛ محمدبن سائب بن بشربن عمروبن عبدالحارث بن عبدالعزي و ملقب به ابو نضر كوفي است.**

**معتبرترين اهل نقل متفق هستند كه در احكام و فروع از او روايت قبول نيست.**

**امام احمد مي­گويد: نگاه كردن به تفسير كلبي حلال نيست.**

**و حاكم ابو عبدالله مي­گويد: از ابو صالح روايت قبول نيست.**

**و جاني مي­گويد: كذاب و دروغگو است و معتبر نمي­باشد.**

**و ابن حبان مي­گويد: دروغ به صورتي آشكار در آن نمايان است و نيازي به وصف آن نيست، تفسير را از ابو صالح روايت مي­كند و ابو صالح از ابن عباس چيزي را نشنيده است.**

**استدلال به آن حلال نيست**

**و ابو صالح مي­گويد: چيزي از تفسير را بر ابو صالح نخوانده­ام! و كلبي مثل اينكه خود نيز به عظمت گناه خويش پي مي­برد و به همين خاطر است كه سفيان ثوري از او روايت مي­كند: كلبي مي­گويد: آنچه از ابو صالح روايت كرده­ام دروغ است، و آن را روايت نكنيد.**

**و ليث بن ابي مسلم مي­گويد: دو كذاب و دروغگو در كوفه بودند: يكي كلبي[[26]](#footnote-26)، و ديگري السدي!**

**پس سلسله­ي[[27]](#footnote-27) دروغ در سند اين تفسير كه بارها چاپ شده و ميان مسلمين نشر يافته جمع می­شود و اما استاد بزرگوار محمد حسين ذهبي ـ رحمه­الله ـ قبلاً آن را اعلام و دروغ را بيان كرده بودند.[[28]](#footnote-28)**

**در هر حال نسبت دادن اين كتاب به ابن عباس جائز نيست و هيچ تفسيري در عصر صحابه ترسيم نمي­شود.**

**ديدگاه شيعه راجع به تفسير شاگردان پیامبر اکرمغ:**

**اينجا لازم است كه بگوييم منزلت و جایگاه تفسيري كه از اصحاب ثابت باشد نزد جمهور شناختيم و اشاره كرديم كه بعضي از آن تفاسير حكم مرفوع را به خود مي­گيرد.**

**اما ديدگاه شيعه با جمهور همخواني ندارد؛**

**زيرا تفسير اصحاب و ائمه دوازده گانه نزد آنها همانند تفسير پيامبر است و هيچ گونه تفاوتي با هم ندارند، زيرا آنها هم همانند پيامبر معصوم هستند و آنچه از تفاسير ائمه مانده نزد جعفريه در مفهوم سنت وارد مي­شود. چنانكه در نهايت سخن از تفسير پيامبر نيز بدان اشاره كرديم.**

**و اين ديدگاه تنها سه صحابه را در برمی‌گیرد: علي بن ابي طالب و تنها دو تا از فرزندانش؛ حسن و حسين و در اين سه نفر ميان جعفريه هيچگونه اختلافي نيست و بر آن اجماع دارند و اما اختلاف آنها نسبت به ائمه­ي ديگر پابرجاست.**

**بعضي از مفسرين نظريات اصحاب را ذكر مي­كنند و از آنها روايت مي­كنند، ولي اينها بسيار اندك هستند و بيشتر مفسرين جعفري به اصحاب كرام بدگويي مي­كنند، بلكه اصلاً آنها را كه خداوند از آنها راضي و آنها نيز از خداوند راضي هستند تكفير مي­كنند چنانكه بعداً نيز مفصلاً اين را توضيح خواهيم داد و در اينجا خواستيم قبل از اتمام سخن از تفسير صحابه تنها اشاره­اي سريع بدان ارائه بدهيم، و شايد اين هنگامي كه از جرح و تعديل نزد جعفريه سخن مي­رانيم روشنتر گردد، به عنوان نمونه: وقتي كه به كتاب «تنقيح المقال في احوال الرجال» نگاه مي­كنيم، كه يكي از مشهورترين كتاب جرح و تعديل نزد آنها است و نويسنده آن عبدالله مامقاني داراي منزلتي بسيار والا است! وقتي به اين كتاب نگاه مي­كنيم با مصايب زير روبرو مي­شويم:**

**عثمان بن عفان اموي خليفه­ي عامه ـ عموم مسلمين غير از خودشان ـ ضعيف است!!**

**عبدالله بن عمربن خطاب: خبيث و ضعيف است.**

**عبدالرحمن بن عوف: از ضعيفترين ضعيفها مي­باشد.**

**مغيره بن شعبه: در نهايت ضعف است.**

**معاويه ابن ابي سفيان: زنديق بودنش از كفر ابليس مشهورتر است.**

**نعمان بن بشيرالاسدي: از ضعيف­ترين ضعيفها مي­باشد.**

**خالدبن وليد: صحابي ملعون است.**

**و سلسله لعن و نفرین یاران رسول اکرمغ و دست پروردگان مدرسه نبوت بر همین منوال ادامه دارد!![[29]](#footnote-29)**

**فصل سوم:**

**تفسير تابعين**

**نیاز تابعین به تفسیر**

**مدرسه های تفسیر**

**سرآغاز**

**تفسیر مجاهد**

**تفسیر قرآن به قرآن و به سنت**

**گفته های یاران پیامبر**

**اسرائیلیات**

**اقوال تا بعیان**

**تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است**

**تفسیر به رای و نظر البته همراه با علم و آگاهی**

**نياز تابعين به تفسير**

**تابعين ـ رض ـ پس از مدت زمانی بعد از نزول قرآن آمدند پس آنها بيشتر از كساني كه همگام با نزول قرآن مي­زيستند به تفسير قرآن نياز داشتند، زيرا در هنگام نزول قرآن پيامبر با آنها زندگي مي­كرد تا آنچه نازل مي­شد را براي آنها توضيح دهد.**

**پس بر تابعين لازم است كه از اصحاب آنچه از پيامبر ياد گرفته­اند، و اسباب نزولي كه مشاهده كرده­اند و آنچه از قرآن فهميده­اند و به آن عمل كرده­اند را بیاموزند.**

**و اصحاب بزرگوار نيز آنچه مي­دانستند مخفي نمي­كردند و در هر كجا مي­بودند براي مردم توضيح مي­دادند.**

**و تابعیان دور اصحاب مي­نشستند و از آنها توضيح آيات مي­خواستند حتي بعضي از آنها لوحهايي را با خود حمل مي­كردند و هر آنچه به آن نياز داشتند از سوره­ي فاتحه گرفته تا نهايت قرآن را از اصحاب استفسار و نظرخواهي مي­كردند .[[30]](#footnote-30)**

**مجاهدبن جبير مي­گويد: سه بار قرآن را با ابن عباس مراجعه کردم، سر هر آيه­اي مي­ايستادم، و از او مي­پرسيدم چگونه و در کجا و در چه موردی نازل شده است.[[31]](#footnote-31)**

**مدرسه­هاي تفسير:**

**در آن عصر سه مدرسه­ مشهور بودند: يكي در مكه، دومي در مدينه و سومي در كوفه ؛ ابن تيميه مي­گويد: اهل مكه از همه به تفسير عالمتر بودند: زيرا اهل مكه از دانش­آموزان ابن عباس بودند؛ همانند: مجاهد، عطاءبن ابي رباح و عكرمه موسي بن عباس، طاووس، ابن شعشاع و سعيدبن جبير و كساني ديگر و امثال اينها؛ و اهل كوفه دانش­آموز ابن مسعود بودند در درجه­ی دوم قرار می­گیرند و بر دیگران امتیازهایی دارند، و دانشمندان اهل مدینه در تفسیر همانند زیدبن اسلم که مالک و عبدالرحمن فرزندش از ایشان تفسیر را یاد گرفته­اند.[[32]](#footnote-32)**

**و مشهور بودن این مدرسه­ها به معنی این نیست که صحابی­های دیگر در تدریس و تعلیم شرکت نکرده باشند و یا اینکه تابعین نزد آنها نرفته و از آنها چیزی را یاد نگرفته­اند.**

**سرآغاز تدوین:**

**با وجود اینکه تفسیر صورت خواندن و روایت کردن را به خود گرفته بود، اما هسته‌ی تدوین در بعضی تلاشهای فردی خود را نمایان می­کرد از این جهت که بعضی از تابعین آنچه را می­شنیدند و از لغت می­فهمیدند و از روشهای سخن درک می­کردند را می نوشتند.**

**و تفسیرهای تابعین را در کتابهای تفسیر بعد از خودشان همانند تفسیر طبری و بعضی کتابهای سنت به فراوانی می­بینیم و چنان مشهور است که هر کدام از سعیدبن جبیر و مجاهدبن جبر تفسیر تدوین شده­ای دارند.[[33]](#footnote-33) اما تا به حال به تفسیر سعید دسترسی پیدا نکرده­ایم، اما دستنویس تفسیر مجاهد از قرن ششم هجری نسخه­برداری شده و مورد بررسی قرار گرفته و به عنوان کتابی در دسترس مردم قرار گرفت.[[34]](#footnote-34)**

**و با نگاهی به تفسیر مجاهد شکل واقعی تفسیر در عصر تابعین برای ما نمایان می­شود.**

**تفسیر مجاهد:**

**در بررسی تفسیر نكات زیر را ملاحظه می­کنیم:**

**اولاً: این تفسیر هر چند شامل بیشتر سوره­های قرآن می­باشد[[35]](#footnote-35) اما تنها بعضی از آیات را تفسیر کرده و آن هم زیاد نیست، هر چند که نسبت به تفسير اصحاب از همه بيشتر مي باشد. و این هم در نتیجه­ی دور افتادن از عصر تنزیل است زیرا هر چه بیشتر از عصر تنزیل دور شویم بیشتر به تفسیر آیات نیازمند می­شویم.**

**ثانیاً: بیشتر آنچه در آن تفسیر دیده می­شود معانی کلمات است، و آن هم به این معنی است که آنان تفسیر آیات واضح و روشن را تفسیر نمی­کردند و به بحث در مورد آیاتی که به آن نیازمند بوده­اند تلاش و کوشش کرده­اند و تنها به معنی بعضی از کلمات که در فهم آیات موثر بود اکتفا می­کردند.**

**با این حال هنگامی که به آن تفسیر نگاه می­کنیم بعضی از کلمات تفسیر شده­ی قرآن را روشن­تر از کلمه­ی تفسیر می­یابیم! بطور مثال بدانچه در تفسیر سوره­ی ذاریات آمده است ملاحظه فرمائید:**

**مجاهد در تفسیر کلمه­ی «محروم» گفت: به معنی «محاوف» است.**

**و در مورد «فَجَاءَ بِعِجْلٍ» می­گوید: «بحسیل».**

**به این نکته بر می­گردد که بعضی از کلمات در عصری شایع بوده و در عصر و زمانی دیگر نامأنوس می­باشد.**

**مانند دو کلمه­ی: محاوف و حسیل، که در عصر ما نامانوس و نا مفهوم هستند.**

**ثالثاً: در تفسیر و توضیح معنی بعضی از آیات سخن از اسباب النزول را می­یابیم، مثال آن مانند آنچه در تفسیر سوره­ی رعد چنین آمده: مجاهد می­گوید: کفار قریش گفتند: ای محمد: زمین بر اثر کوهها بر ما محدود شده کوهها را دور و زمین را وسیع گردان، شام را برای تجارت از ما نزدیک کن، پدرانمان را از قبرها بیرون آور تا با آنها صحبت رانیم، پس این آیه نازل شد: ﴿ وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ..﴾(الرعد:31) تا آخر آیه.**

**مجاهد می­گوید: هنگامی که این آیه نازل شد** **﴿..وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ..﴾(الرعد: من الآية38) قریش گفتند: ای محمد شما را مالک هیچ چیزی نمی­بینیم. پس آن آیه نازل شد: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد:39)** **به عنوان تهدیدی برای آنها، یعنی اگر بخواهیم هر آنچه که دوست داشته باشیم برای او ایجاد می­کنیم و چیزها را محو و چیزهایی را نمایش می­دهیم.**

**رابعاً: بعضی مواقع اشاره به نسخ را در آن مشاهده می­کنیم: مثلاً در سوره­ی نساء می­گوید: از مجاهد نقل شده که گفته شده: (فَآذُوهُمَا) یعنی سیّئاً، سپس توسط این آیه نسخ شده ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور:2)**

**خامساً: در بعضی اوقات اختلافی میان مجاهد و استادش ابن عباس و یا میان مجاهد و بقیه­ی تابعین مشاهده می­کنیم.**

**سادساً: این تفسیر بعضی اوقات به بعضی از احکام فقهی می­پردازد، مثال آن مانند آنچه در تفسیر سوره­ی نساء در مورد صلاه الخوف آمده که می­گوید: ﴿**..**فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ ..﴾(النساء:101) این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر در عسفان و دشمن در صحنه بود، پیامبر چهار رکعت ظهر را به صورت کامل همراه اصحاب به جای آورد، مشرکین تصمیم گرفتند که در موقع نماز عصر به اردوگاه و لشکر آنها حمله­ور شوند، پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ..﴾ (النساء:102) تا آخر آیه، پیامبر اصحاب خویش را به دو صف تقسيم کرد و بعد الله اکبر احرام گفتند و صف اول همراه پیامبر سجده بردند و صف دوم بعد از آنها به سجده رفتند و در رکعت دوم صف دوم سجده بردند و صف اول بعد از آنها به سجده رفتند و نماز را به دو رکعت قصر به اتمام رسانیدند.**

**سابعاً: اسرائیلیات در آن تفسیر واضح و روشن است و بیشتر آن اسرائیلیات را به موسی و سلیمان بر می­گردانند.**

**این تمام چیزهایی بود که در تفسیر مجاهد مشاهده و درک کردم، و بعد از آن دوست بزرگوارم دکتر محمد عبدالسلام پایان نامه­ی دکترای خویش به نام «تفسیر مجاهدبن جبر» را به من هدیه کرد و در آن رساله باب دوم را مخصوص توضیح دادن روش مجاهد در تفسیر قرار داده است.**

**و در ابتدای آن باب به این اشاره می­کند که مفسرین صحابه تمام قرآن را تفسیر نکرده­اند و تنها به تفسیر قسمت کمی از آن توجه کرده‌اند و آن هم در توضیح معنای لغتی با لفظی کوتاه و استنباط احکام فقهی و ذکر سبب نزول و آوردن اقوال اهل کتاب در محدوده­ای مشخص خلاصه می­شود.**

**بعد می­گوید: و این روش بزرگترین صحابه­ی مفسر «ابن عباس»می­باشد، و ما هنگامی که به تفسیر دانش آموز ايشان نگاه می­کنیم آن را هم با همان سبک مشاهده می­کنیم، و این نکات را به روش استاد خویش اضافه می­کند:**

**1ـ اندازه­ای بیشتر در تفسیر احکام**

**2ـ بیشتر استنباط کردن احکام**

**3ـ پاشیدن نطفه­ی مذهبهای فقهی و کلامی، به همین خاطر شافعی در فقه خویش به مجاهد تکیه می­کند و معتزله هم در عدم روئیت خداوند در قیامت به مجاهد تکیه می­دهند.**

**4ـ گسترش دادن استفاده از اهل کتاب و سوال کردن از آنها.**

**می­گوید: و کسی که دقیق به تفسیر مجاهد نگاه کند می­بیند که از استاد خویش ـ ابن عباس ـ بسیار استفاده کرده است و با او در بسیاری از آیات موافق بوده هر چند که بعضی اوقات با او مخالفت می­ورزند، و بارزترین مخالفتهای ایشان با استاد خویش در تفسیر کردن بعضی آیات به رای و نظر می­باشد. روش اينگونه است:**

**توضیح معنای لغوی با عبارتی کوتاه و استنباط احکام فقهی و ذکر سبب نزول و آوردن اقوال اهل کتاب و اظهار نظر در حد توان خویش.**

**و تفسیر تابعین هر چند که منزلتی والا دارد اما به جز در مواقع اجماع به عنوان حجت محسوب نمی­باشد و در مسائل اختلافی اقوال بعضی از آنها بر بعضی دیگر و بر کسانی که بعد از آنها می­آیند حجت نمی­باشد.**

**و شیعه اثنی­عشریه برای دو تا از تابعین به نامهای: علی بن الحسین زین العابدین متوفی سال 95 و پسر ایشان محمد ابو جعفر باقر متوفی سال 114 عصمت قائل شده­اند و اما تفسیر بقیه­ی بزرگواران نزد شیعه ارزشی ندارد.**

**بعد از اینکه سخن در مورد تفسیر تابعین را به اتمام رساندیم و گفتیم که آنها از اسرائیلیات و تفسیر به رأی استفاده کرده­اند در اینجا بهترین روش تفسیر نزد بیشتر جمهور را ارائه می­دهیم:**

**و در اینجا بیانگر ارزش تفسیر ماثور از تابعین و اسرائیلیات و تفسیر به رای بعد از سخن در مورد تفسیر تابعین می­شویم و شاید سخن شیخ­الاسلام ابن تیمیه که حافظ ابن کثیر نیز در تفسیر خویش به آن ملتزم بوده در اینجا مناسب­ترین چیز باشد.**

**ابن تیمیه (رح) در مقدمه تفسیر در فتاوای خویش ص 363: 375 می­گوید: اگر کسی بگوید: بهترین روش تفسیر کدام است؟**

**تفسیر قرآن به قرآن و به سنت:**

**پس جواب او: بهترین روش این است که قرآن را به قرآن تفسیر ­کنیم، هر آنچه در جايی مجمل یا مختصر باشد در جای دیگر تفسیر شده و مبسوط و مفصل است. اگر نتوانستی آن را در قرآن بیابی سنت را پی­گیری کن زیرا سنت شرح و توضیح برای قرآن می­باشد؛ بلکه اصلا امام ابو عبدالله محمدبن ادریس شافعی می­گوید: هر آنچه پیامبر به آن حکم کرده چیزی است که از قرآن فهمیده است، خداوند می­فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً﴾ (النساء:105) = ما کتاب به حق بر تو نازل کرده­ایم تا میان مردمان طبق انچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش) ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ..﴾(النحل:44) = و قرآن را بر تو نازل کرده­ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن کنی که برای آنان فرستاده شده است). و ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (النحل:64) = ما کتاب را بر تو نازل کرده­ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان روشن نمایی که در آن اختلاف دارند...) به همین خاطر پیامبر فرمود: قرآن و شبیه آن (سنت) به من داده شده است.**

**و سنت هم همانند قرآن بر پیامبر نازل می­شد، اما مانند قرآن تلاوت نمی­شد، و امام شافعی و بزرگواران دیگری نیز در این موضوع ادله­های فراوانی را ذکر کرده­اند که در اینجا نمی­توانیم آن را بیان کنیم .**

**مراد و مقصد این است که شما تفسیر قرآن را با استفاده از قرآن بکنید اگر آن را نیافتید از سنت استفاده بکنید، چنانکه پیامبر هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد گفت: چگونه حکم می­کنید؟ گفت: با استفاده از قرآن.**

**پرسید: اگر آن را در قرآن نیافتی؟ گفت: از سنت استفاده می­کنم و پرسید: اگر آن را در سنت نیز نیافتید چکار می­کنید؟ گفت: با فهمی که از قرآن و سنت گرفته­ام اجتهاد می­کنم. پیامبر غ دستی بر سینه­ی معاذ زد و گفت: سپاس خدایي را که فرستاده­ی فرستاده خویش را به آنچه رسول الله را راضی می­کند هدایت داد. این حدیث در مسانید و سنن با سندی جیّد ذکر شده است.**

**گفته‌های یاران پیامبر غ:**

**و اگر در قرآن و سنت تفسیری را نیافتیم به گفته­های اصحاب مراجعه می­کنیم، آنها هم به خاطر اینکه شاهد نزول قرآن بوده­اند و ویژگیهای مخصوص آن را همراه با فهم کامل و علم صحیح و درست و عمل صالح درک کرده‌اند خصوصاً دانشمندان و بزرگان آنها، همانند: خلفای راشدین و بزرگانی مانند عبدالله بن مسعود، امام ابو جعفر مسعود که گفت: به خدا قسم هیچ آیه­ای در قرآن نیست مگر اینکه می­دانم در کجا و در مورد چه کسی نازل گشت، و اگر خبر کسی را به من می­دادند که آگاه به قرآن است حتماً نزد او می­رفتم ، و اعمش نیز از ابی وائل از ابن مسعود گفت: هیچ کدام از ما بعد از یادگیری ده آیه نمی­گذاشتیم مگر اینکه معانی و عمل به آن را انجام دهیم .**

**و یکی دیگر از آن بزرگواران، دانشمند شهیر (عبدالله بن عباس) پسر عموی پیامبر و ترجمان القرآن است و در حق ایشان اینچنین دعا فرمود: خداوندا او را در دین آگاه و تاویل را به او یاد بده. و ابن جریر می­گوید: محمدبن بشار از وکیع از سفیان از اعمش از مسلم از مسروق از ابن مسعود که گفت: بهترین شارح قرآن ابن عباس است. و با سندی دیگری نیز اين عبارت از ابن مسعود روایت شده است، و ابن مسعود در سال 33 وفات نمود و ابن عباس 36 سال بعد از او زندگی کرد، حال در مورد علومی که بعد از ابن مسعود کسب کرد چه نظری دارید؟ اعمش از ابی وائل روایت می­کند که گفت: علی، عبدالله بن عباس را در موسم حج جانشین خویش کرد، و ایشان برای مردم سوره­ی بقره ـ و در روایتی دیگر سوره­ی نور ـ را تفسیر کرد و آن تفسیر آنچنان جالب بود که اگر روم و ترک و دیلم می­شنیدند مسلمان می­شدند.**

**اسرائیلیات:**

**و به این خاطر اسماعیل بن عبدالرحمان السدی بزرگ، بیشتر آنچه در تفسیر خویش روایت می­کند از آن دو بزرگوار ابن مسعود و ابن عباس می­باشد، و بعضی اوقات اقوال اهل کتاب را از آنها نقل می­کند که آن دو بزرگوار آن را ذکر کرده­اند، و پیامبر نیز آن را مباح گردانیده است چنانکه می­فرماید: و اگر آیه­ای هم از من می­دانید آن را ابلاغ کنید و از بنی اسرائیل نیز نقل کنید، و مبادا اینکه بر من دروغ بگویید زیرا هر کس بر من دروغ بگوید جایگاه خود را در جهنم می­بیند» بخاری از عبدالله بن عمر روایت کرده.**

**و به این خاطر عبدالله بن عمرو هنگامی که در روز یرموک دو نفر از اهل کتاب با او همنشین می­شوند از آنها هر آنچه در توان دارد با استفاده از فهمی که در حدیث پیدا کرده روایت می­کند، البته باید دانست اسرائیلیات تنها برای استشهاد نه اعتقاد ذکر می­شود، و آن هم سه قسم دارد:**

**اولی: صحت آن را با استفاده از آنچه در دسترس داریم بیابیم.**

**و دومی: کذب آن را با استفاده از آنچه در دسترس داریم بیابیم.**

**و سومی: صحت و کذب آن پوشیده باشد، به آن ایمان نداشته و تکذیب نمی­شود و به این خاطر اهل کتاب و مفسرین در این گونه جایگاه بسیار با هم اختلاف دارند چنانکه در نامها و تعداد اصحاب کهف و رنگ آنها و همچنین عصای موسی از چه درختی بوده و نامهای پرندگانی که ابراهیم آنها را زنده کرد و نوع درختی که خداوند از درون آن با موسی صحبت کرد و چیزهای دیگری که هیچ گونه نفعی نه در دنیا و نه در آخرت عاید هیچ کس نمی­شود، با هم اختلاف دارند، ولی نقل و بازگویی آن اختلاف از آنها جائز است، چنانکه خداوند می­فرماید: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاء ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا﴾ (الکهف:22) = به زودى خواهند گفت‏سه تن بودند [و] چهارمين آنها سگشان بود و مى‏گويند پنج تن بودند [و] ششمين آنها سگشان بود تير در تاريكى مى‏اندازند و [عده‏اى] مى‏گويند هفت تن بودند و هشتمين آنها سگشان بود بگو پروردگارم به شماره آنها آگاه‏تر است جز اندكى [كسى شماره] آنها را نمى‏داند پس در باره ايشان جز به صورت ظاهر جدال مكن و در مورد آنها از هيچ كس جويا مشو.**

**و این آیه در این مقام متضمن ادب و تعلیم چیزی که در این جا لازم است می­باشد، خداوند به وجود سه نظریه در مورد آنها خبر می­دهد، که دو نظر اول را رد مي كند و در مورد نظر سوم ساکت می­شود و این دلیل بر صحت آن می­باشد زیرا اگر باطل می­بود آن را نیز مانند دو نظر قبلی رد می­کرد و بعد به این اشاره می­کند که فائده­ای در دانستن تعداد آنها وجود ندارد، پس می­گوید: ﴿ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ﴾(الكهف:22) = بگو خداوند تعداد آنها را می­داند)تنها بعضی از مردم که خدا به آنها اطلاع داده تعداد آنها را می­دانند، و به این خاطر می­گوید: ﴿ فَلا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً ﴾(الكهف:22) = درباره اصحاب کهف جز مجادله­ی روشن پیش مگیر) یعنی: در چیزی که فائده ندارد تلاش نکن و از آنها مپرس زیرا آنها هم با ظن و گمان حرف می­زنند.**

**این بهترین روش نقل اختلاف است: اینکه تمامی اقوال را ذکر کند و صحیح را معین و باطل را باطل گرداند و فائده و ارزش اختلاف در آن مورد را بیان کند، تا اختلاف در مورد چیزی که فائده ندارد به درازا نکشد و از چیزهای مهمتر ما را دور کند، و اگر کسی اختلاف در مساله­ای را بیان کند ولی اقوال آنها را ذکر نکند یا اینکه اقوال را نیز بیان کند ولی صحیح را مشخص نکند در اشتباه قرار گرفته است زیرا شاید آن قولی که نیاورده صحیح باشد، و اگر عامدانه قول ضعیف را صحیح معرفی کرد در واقع دروغ گفته است. و اگر جاهلانه این کار را کرد اشتباه کرده است. و همچنین اگر اختلاف در مورد چیزی که فائده ندارد را نقل کرد و یا اینکه اقوالی متعدد که حاصل آنها به یک یا دو قول بر می­گشت را ذکر کرد ايشان در واقع وقتش را ضایع کرده و اشتباه می­کند.**

**اقوال تابعی‌ها:**

**و اگر تفسیر در قرآن و سنت و اقوال صحابه پیدا نکردید در این موارد بسیاری از ائمه به اقوال تابعین همانند «مجاهد بن جبر» مراجعه کرده­اند، زیرا آنها در تفسیر مهارت پیدا کرده­اند، محمدبن اسحاق می­گوید: ابان بن صالح از مجاهد روایت می­کند، گفت: سه مرتبه قرآن را از اول تا آخر نزد ابن عباس خواندم و در سر هر آیه­ای تفسیر آن را از او خواستم و بسیاری دیگر از این گونه روایات از مجاهد روايت شده است و به اين خاطر است كه سفيان ثوري مي­گويد: اگر تفسيري از مجاهد به تو رسيد دنبال تفسير ديگري مگرد و آن تو را كافي است.**

**و تابعين همانند سعيدبن جبير و عكرمه مولي ابن عباس و عطاءبن ابي رباح و حسن بصري و مسروق بن اجدع و سعيد بن مسيب، و ابي العاليه و ربيع بن انس و قتاده و ضحاك بن مزاحم و كساني ديگر همراه تابع تابعين نيز اقوالشان در تفسير آيه ذكر مي­شود، و در بعضي مواقع در تفسير بعضي آيات كساني كه آن را تضاد تلقي مي­كنند و آن را جداگانه نقل مي­كنند كه همه­ي آنها يكي است پس بايد اين گونه مواقع به دقت مورد بررسي واقع شود.**

**شعبه بن حجاج و ديگران مي­گويند: اقوال تابعين در فروع حجت نيست، پس چگونه در تفسير حجت مي­باشد؟**

**و اين سخن صحيح است، اما اگر در چيزي اجماع داشتند شكي در اين نيست كه آن مورد حجت است و در مواردي كه با هم اختلاف دارند قول بعضي از آنها بر بعضي ديگر و كساني كه بعد از آنها مي­آيند حجت نمي­باشد و در فهم آن به قرآن و سنت و اقوال صحابه و لغت عرب به طور عموم مراجعه مي­شود.**

**تفسير قرآن تنها با استفاده از راي و نظر حرام است!**

**اما تفسير قرآن تنها با استفاده از راي و نظر حرام است، مؤمل از سفيان از عبدالاعلي از سعيدبن جبير از ابن عباس روايت مي­كند كه پيامبر فرمود: هر كس بدون علم از قرآن سخن بگويد داخل جهنم مي­شود.**

**وكيع از سفيان از عبدالاعلي ثعلبي از سعيدبن جبير از ابن عباس نيز آن حديث پيامبر را روايت مي­كند و در روايت ديگري كه ترمذي آن را حسن و غريب معرفي مي­كند آمده كه: جندب از پيامبر روايت مي­كند، که ایشان فرمودند: هر كس از قرآن سخن بگويد و آن سخن درست هم باشد اشتباه كرده است.**

**و اهل علم از اصحاب پيامبر نيز در تفسير قرآن بدون علم سخت­گيري كرده­اند و آن تفاسيري كه از مجاهد و قتاده و ديگران روايت مي­شود تفسير قرآن به ظن و راي و بدون علم نمي­باشد، پس هر كس با راي و نظر خويش قرآن را تفسير كند در واقع در چيزي تلاش كرده كه به آن علم ندارد و به او دستور داده نشده است و اگر درست هم باشد باز اشتباه كرده است زيرا از راه صحيح وارد نشده و مانند كسي مي­ماند كه بدون علم ميان مردم قضاوت كند و پيامبر قضاوت بدون علم را هر چند قضاوت درستي هم باشد به آتش جهنم تهديد كرده است، و خداوند تهمت زنندگان را كاذب مي­نامد ﴿.. فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾(النور:13) تهمت زننده دروغگو است زيرا در مورد چيزي كه به آن علم ندارد خبر داده است و خود را مكلف به چيزي كرده است كه به آن آگاهي ندارد و خدا مي­داند.**

**و به اين خاطر دسته­اي از سلف از تفسير بدون علم به شدت خودداري كرده­اند، چنانكه شعبه از سليمان از عبدالله بن مره از ابي معمر از ابوبكر صديق روايت مي­كند كه فرمود: كدام زميني مرا قبول مي­كند و كدام آسماني بر من سايه مي­افكند اگر در قرآن بدون علم سخن بگويم؟**

**و ابو عبيد قاسم بن سلام از محمودبن يزيد از عوام بن خوشب از ابراهيم تيمي فرمود: ﴿** **وَفَاكِهَةً وَأَبّاً﴾ (عبس:31) از ابوبكر صديق پرسيده شد؟ در جواب گفت: كدام زمين مرا قبول مي­كند و كدام آسماني بر من سايه مي­افكند اگر در قرآن بدون علم سخن بگويم؟ اين حديث منقطع است.**

**و ابو عبيد دوباره از يزيد از حميد از انس روايت مي­كند: هنگامي كه عمربن خطاب اين آيه را بر منبر خواند گفت: فاكهه مشخص است ولي «أب» به چه معني است؟ بعد به خود گفت: اي عمر اين تكلف و خود را تحت فشار قرار دادن است! و اين روايت با سندي ديگر نيز گزارش شده است.**

**و اين در واقع به اين معني مي­­باشد كه آنها خواستار آگاهي بر كيفيت «أب» بوده­اند، زيرا مي­دانست كه «أب» گياهي است که از زمين خارج مي­شود، چون خداوند مي­فرمايد: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبّاً\* وَعِنَباً وَقَضْباً\* وَزَيْتُوناً وَنَخْلاً\* وَحَدَائِقَ غُلْباً﴾ (عبس:27-30) = (پس در آن دانه رويانيديم. و انگور و سبزى. و زيتون و درخت‏خرما . و باغهاى انبوه).**

**ابو عبيد از اسماعيل بن ابراهيم از ايوب از ابن ابي مليكه روايت مي­كند كه گفت: مردي از ابن عباس پرسيد: ﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ..﴾(المعارج:4) به چه معني است؟ ابن عباس گفت شما در مورد ﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾(السجدة:5) چه مي­گوييد؟ آن مرد گفت: به خاطر آن از شما پرسيدم كه جواب را بدانم، ابن عباس گفت: آن دو روزي است كه خداوند در قرآن ذكر كرده است و خود مي­داند كه چه چيزي است، و دوست نداشت كه بدون علم از آن حرف بزند و اينگونه حرف از اصحاب و تابعين ديگري همانند جندب بن عبدالله و سعيدبن مسيب نيز روايت شده است.**

**ليث از يحيي بن سعيد روايت مي­كند كه در مورد سعيدبن مسيب گفت: او تنها در مورد آنچه از قرآن معلوم بود سخن مي­گفت و شعبه از عمروبن مروه روايت مي­كند، مردي از سعيدبن مسيب در مورد آيه­اي سوال كرد؟ در جواب گفت: در قرآن از من سوال مكن و از كسي ـ «عكرمه» ـ كه گمان مي­كند همه چيز را از قرآن مي­داند بپرس. و ابن شوذب از يزيدبن ابي يزيد روايت مي­كند گفت: در مورد حلال و حرام از سعيدبن مسيب سوال مي­كرديم، او را از همه كس آگاه­تر يافتيم، و اگر از تفسير آيه­اي از سعيد سوال مي­كرديم چنان ساكت مي­ماند كه گویا اصلاً نشنيده است.**

**ابن جرير از احمدبن عبده ضبي از حمادبن يزيد از عبيدالله بن عمرو روايت مي­كند كه گفت: به خدمت فقهاء مدينه رسيدم ديدم كه آنها سخن در تفسير را بزرگ جلوه مي­دهند كه سالم بن عبدالله و قاسم بن محمد و سعيدبن مسيب و نافع از آنها بودند و ابو عبيد از عبدالله بن صالح از ليث از هشام بن عروه روايت مي­كند، گفت: هيچ وقت پدرم را نديدم كه آيه­اي از قرآن را تاويل كند و ايوب و ابن عون و هشام دستوراتي از محمدبن سيرين روايت مي­كنند، گفت: از عبيده سليماني در مورد آيه­اي از قرآن پرسيدم گفت: آنها كه به قرآن آگاهي داشتند رفتند، از خدا بترس و سخن به جا بگو.**

**و ابو عبيد از ابن معاذ از ابن عبيدالله بن مسلم يسار از پدرش روايت مي­كند گفت: وقتي از خداوند گزارش داديد به جلو و عقب آن حتماً بايد نگاه كنيد. و از افرادي ديگر و با سندهاي ديگر این نوع حرف زياد روايت شده است.**

**تفسير به راي و نظر البته همراه با علم و آگاهي:**

**آن آثار و اخباري كه از سلف گزارش داديم در مورد حرف زدن از قرآن بدون علم بود، اما اگر عالمی با علم و آگاهي بر لغت و شرع از آن حرف زد درست و صحيح مي­باشد، و به اين خاطر است كه اقوالي در تفسير از آنها روايت شده است و اختلافی در اين نيست؛ زيرا آنها در مورد آنچه مي­دانستند حرف مي­زدند و در مورد چيزي كه نمي­دانستند ساكت مي­ماندند، و اين بر هر كسي واجب است، زيرا چنانكه سكوت در چيزي كه نمي­داند واجب است، اظهار نظر در مورد چيزي كه مي­داند نيز واجب مي­باشد؛ زيرا خداوند مي­فرمايد: ﴿لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلا تَكْتُمُونَهُ﴾(آل عمران:187) = آن را بيان كن و مخفي نگه مدار) و در حديث نيز آمده كه پيامبر فرمود: اگر از كسي در مورد چيزي سوال بشود و او جواب را مخفي كند در روز قيامت با زنجير آتشین به زنجير کشیده مي­شود.**

**و ابن جرير از محمدبن بشار از مؤمل از سفيان از ابي زناد از ابن عباس روايت مي­كند گفت: تفسير چهارگونه است:**

**يكي آنکه عرب با استفاده از سخنان و زبان خويش آن را مي­فهمند، و دومي: همه آن را مي­دانند و بر هیچ كس مخفي نيست، و سومي: تنها علماء آن را مي‌دانند، و آخرين آنها: تفسيري است كه تنها خداوند مي­داند.**

**سخنان ابن تيميه در اينجا به پايان مي­رسد.**

**فصل سوم:**

**تفسیر در قرن دوم**

**تفسیر مقاتل بن سلیمان**

**تفسیر یحیی بن سلام**

**معانی القرآن نوشته فراء**

**هدف و روش**

**تفسير در قرن دوم**

**و در قرن دوم هجري عصر تدوين شروع مي­شود، و ما مي­دانيم كه خليفه­ي پنجم عمربن عبدالعزيز به جمع­آوري سنت و تدوين آن دستور داد، و ايشان در قرن اول سال 99 خلافت را بر عهده داشت، و در سال اول قرن دوم متوفي شد، و اولين كسي كه به او جواب داد ابن شهاب زهري متوفي سال 124 هجري مي­باشد و ديگران نیز از او پيروي كردند و در طبقه بعدي تدوين شايع گرديد، و تفسير به عنوان بابي از ابواب سنت قرار گرفت و از اينجا تدوين و جمع­آوري آن صورت گرفت ولي تنها كمي از تدوين شده­هاي آن قرن به ما رسيده است، مانند: موطأ امام مالك، و مسند امام شافعي، و مسند ابي داود طياليسي متوفي سال 204 هجري و كتاب (الآثار) نوشته­ي محمد شيباني دوست و صاحب امام ابو حنيفه.**

**در اين قرن ما شاهد بر پایی تفسير به عنوان علمی قائم به ذات خويش هستیم، و در اينجا از كتابهای نوشته شده سخن مي­گوئيم: چون: التفسير الكبير نوشته­ي مقاتل بن سليمان متوفاي سال 150 هجري، و تفسير يحيي بن سلام متوفي سال 200 هجري، و معاني القرآن نوشته­ي ابو ذكريا يحيي بن زياد فراء متوفاي سال 207 هـ.**

**اولاً: تفسير مقاتل بن سليمان:**

**اين اولين تفسيري است كه تمام آيات قرآن را تفسير كرده، و به دست ما رسيده است و سخن راجح اين است كه هيچ كس در اين مورد بر او سبقت نگرفته است، و سفيان ثوري كه 11 سال بعد از مقاتل فوت مي­كند و تفسير خود را در يك مجلد نوشته است و به تفسير مجاهد بسيار نزديك است[[36]](#footnote-36) اين را ترجيح مي­دهد كه تفسير بعضي آيات و كلمات در قرن دوم به خصوص در نيمه­ي اول پابرجا بوده است.**

**و با وجود اينكه مقاتل از سلف است و تفسير بزرگي در چهار مجلد نوشته است ولي نزد جمهور منزلت علمي را پيدا نكرده است، و آن هم به اين خاطر است كه مقاتل مجروح و متهم به دروغ و تجسيم و نقل بسيار از اهل كتاب مي­باشد.**

**و ارزش اين تفسير تنها در صحت آنچه از معاني آيات فهميده است مي­باشد، و به اين خاطر است كه ذهبي در مورد او مي­گويد:**

**متروك الحديث است و به تجسيم آلوده شده با وجود اينكه در تفسير دريایی مي­باشد، و از شافعي روايت شده كه ايشان فرمودند: مردم همه به سه نفر نيازمند هستند: مقاتل بن سليمان در تفسير، و علي ابن ابي سلمي در شعر، و ابو حنيفه در كلام.[[37]](#footnote-37)**

**ثانياً: تفسير يحيي بن سلام**

**يحيي بن سلام بن ابي ثعلبه التيمي ـ مولاي تيمي بوده است ـ ملقب به ابو ذكريا، اهل بصري، و از آنجا به مصر رفت و از آنجا نيز به آفریقا رفت و در آنجا ساكن شد و به حج نيز رفت و بعد به مصر برگشت و در آنجا در ماه صفر سال 200 هجري فوت كرد.**

**ابن جزري در شرح حال يحيي مي­گويد: صاحب تفسير است و از اصحاب حسن بصري و حسن بن دينار و ديگران روايت مي­كند.**

**و از حمادبن سلمه و همام بن يحيي و سعيد بن ابي عروبه نيز روايت مي­كند. داني مي­گويد: گفته مي­شود: نزديك به 20 تابعي را ديده و از آنها روايت كرده .**

**به مغرب رفت و در آفريقا ساكن شد و تفسير قرآن را به مردم یاد داد و هيچ كس مانند او تلاش نكرده است و كتاب ايشان كتابي جامع مي­باشد.**

**و ايشان معتبر و عالم به قرآن و سنت و لغت عرب مي­باشند و عبدالله بن وهب در مصر و بزرگواراني ديگر نيز از ايشان نقل قول مي­كنند.[[38]](#footnote-38)**

**و ابن حجر در كتاب لسان­الميزان در مورد شرح حال ايشان مي­گويد:**

**در مغرب از سعيدبن ابي عروبه و مالك و جماعه روايت مي­كرد.**

**دارقطني او را ضعيف­ تلقي مي­كند و ابن عدي مي­گويد: احاديث او با ضعيف نوشته مي­شود، بحربن نصر و ديگران از او روايت مي­كنند و ابي حبان او را از ثقات حساب مي­كند و گفته است: شايد اشتباه كرده باشد. سعيدبن عمرو بردعي مي­گويد: از ابي زرعه در مورد يحيي بن سلام پرسيدم: گفت: حرفي در مورد او نيست، و شايد اشتباه كرده باشد و ابو حاتم رازي مي­گويد: شيخ بصره بود و به مصر رفت و مردي «صدوق» است. ابو العرب در طبقات القيروان مي­گويد: يحيي مفسر بود و تصنيفات زيادي در فنون علم دارد و از حفاظ و بهترين بندگان خداوند مي­باشد.[[39]](#footnote-39)**

**آنچه گفتيم از يحيي و تفسير ايشان بود، ولي اين تفسير كجاست؟ و روش آن چگونه است؟ و چرا گفته شد: هيچ كدام از متقدمين مانند آن نمي­مانند؟ در مورد اين تفسير هيچ چيزي به ما نرسيده است.**

**ثالثاً: معاني القرآن نوشته فراء:**

**فراء و ديكته كردن كتاب:**

**فراء ابو زكريا يحيي بن زياد عبدالله بن منظور ديلمي است او در سال 144 هـ در كوفه به دنيا آمد، و در آنجا بزرگ شد و نزد اساتيد آنجا تربيت يافت و منزلت علمي وي معروف است و به همين خاطر لقب اميرالمومنين را در نحو گرفت، او بعد از كسائي سر دسته كوفيها شد، و در بغداد ماندگار شد و در سال 207 هـ ، درگذشت.**

**در اوايل كتاب، راوي­اش ابو عبدالله محمدبن جهم بن هارون سمري مي­گويد: «در اين كتاب معاني قرآن وجود دارد كه آن را ابو زكريا يحيي بن زياد فراء بدون نسخه­ يعني از بر به ما ديكته مي­كرد».**

**هدف و روش:**

**از عنواني كه فراء براي كتابش برگزيده، هدف از بحثهايش نيز روشن مي­شود، او نمي­خواهد قرآن كريم را آيه به آيه تفسير كند، بلكه به تفسير مشكل اعراب و معاني بعضي از آيات مي­پردازد و به همين خاطر است كه مي­بينيم تفسير وي پُر از مناقشات جامع نحوی و ايستهاي لغوي است.**

**اين تفسير دال بر مهارت نويسنده­اش در لغت و آشنائی با اسالیب و روشهای آن، و دال بر توانايي فوق­العاده وي در نحو و شناخت وي به لهجه­ها و قرائتهاي مختلف عرب، مي­باشد.**

**و كمتر مي­بينيم كه نويسنده توجهی به ذکر اخبار روایت شده از پیامبر یا صحابه یا تابعین کرده باشد، این­گونه تفسیرها جزو تفسیر ماثور به شمار نمي­آيند، و شايد اين اولين تفسير عقلي­اي باشد كه بدست ما رسيده ، و ارزش علمي اين نوع تفسيرها به اندازه پايبندي آن به روش علمي درست و برخورداري آن از ابزار و وسايل علمي، بر مي­گردد.**

**و ما به ذكر بعضي از موارد تفسير شده آن به خاطر توضيح روش آن مي­پردازيم.**

**فراء مي­گويد: همه قاريان و نويسندگان قرآن بر حذف «الف» در «بسم­الله الرحمن الرحيم» اجماع دارند، و اينكه همه آنها قايل به اثبات «الف» در آيه­ي ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ (الواقعة:74)** **هستند. ايشان بعد از اين به بيان سبب آن مي­پردازد و شروع به تفسير سوره فاتحه مي­كند و مي­گويد: همه قاريان «الحمدلله» را با رفع خوانده‌اند، اما بدوي­ها بعضي­شان آن را با نصب (فتحه) «الحمدلله» و بعضي­هايشان آن را با جر (کسره) «الحمدلله» و بعضي­هايشان نيز آن را با رفع (ضمه) دال و لام «الحمدلله» مي­خوانند.**

**و بعداً به بيان هر يك از اين حالات مذكور مي­پردازد.**

**و همچنين مي­گويد: «عليهمُ و عليهمِ» دو لهجه­اند كه هر يك از آنها در عربي داراي روش خاصي مي­باشند و به بيان سبب ضمه­ ي هاء و كسر آن اشاره مي­كند.**

**و بعداً مي­گويد: مجرور بودن «غير» در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ..﴾(الفاتحة:7) عليهم» به خاطر آن است كه اين براي الذين نعت مي­باشد، و بعد از بيان اعراب واژه «غير» مي­گويد: اما فرموده خداوند ﴿..وَلا الضَّالِّينَ﴾، حقيقتاً «غير» به معناي «لا» است و به اين خاطر مي­باشد که به غيرعطف شده…**

**فراء اين گونه در تفسير سوره فاتحه به پيش مي­رود.[[40]](#footnote-40)**

**و در تفسير سوره نور مي­گويد: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا..﴾(النور:1) به مقدر كردن «هذه» مرفوع شده، و در اين صورت مي­شود «هذه سوره انزلناها»، و آن را با راجعي كه ذكر كرده مرفوع نكرده، زيرا جمله با اسماي نكره قبل از آوردن خبرش شروع نمي­شود مگر آنكه آن جواب باشد.**

**شما مي­بينيد كه نمي­گويد: رجل قام، بلكه مي­گويد؛ قام رجل، و تقديم نكره بر خبرش كه بدان متصل باشد و بعداً خبري را به غير از جمله براي آن آورده شود، قبيح است.**

**گفته مي­شود: رجل يقوم أعجب إلي من رجل لا يقوم، و قبيح است كه بعد از جمله صله منتظر خبر شد. اما منتظر خبر بعد از جواب خوب است، کسی می­گوید: من فی الدار؟ گفته مي­شود: رجلٌ و اگر بگويد: رجلٌ، فيها، هيچ اشكالي ندارد، زيرا اين مرفوع بودن به خاطر عطف آن است نه صفت.[[41]](#footnote-41)**

**فراء در سوره نمل مي­گويد: خداوند مي­فرمايد: ﴿إِنِّي لا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾(النمل:10) و آن را استثناء مي­كند و مي­فرمايد: ﴿ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (النمل:11) اينها نزد خداوند مورد بخشايش قرار گرفته­اند و يكي مي­پرسد چگونه اين خوف تغيير مي­يابد؟ در جواب
 مي­گويم: اين داراي دو گونه است. يكي اينكه گفته شود: پيامبران معصومند و خداوند آنها را مورد بخشايش قرار داده و در روز قيامت از عذاب الهي در امان­اند و هر كه عمل صالح و خراب را خلط كند اين در حالت خوف و رجاء است. اين يكي و ديگر آنكه كساني كه معصوم نيستند اين استثناء شامل آنها نمي­شود، چون معناي آن اين است كه پيامبران نمي­ترسند و غير آنهايند كه خواهند ترسيد.**

**و بعداً گروهي ديگر را نيز استثنا مي­كند و مي­گويد: مگر كساني كه ظلم كرده باشند، اينها نمي­ترسند، زيرا مشركي كه تو به كند و رفتار خوب و شايسته انجام دهد اين مورد غفران الهي قرار مي­گيرد و از عذاب الهي نمي­ترسد.**

**بعضي از نحويها گفته­اند: «الا» در لغت به منزله­ي واو است. در اين صورت معناي آيه اين مي­شود. پيامبر و كساني كه ظلم كرده و بعداً پشيمان شوند، و عمل شايسته را انجام دهند، نزد خدا نمي­ترسند.**

**در جايي ديگر نيز به اين معنا به كار رفته: ﴿ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾(البقرة:150) يعني كساني را كه ظلم كرده­اند.**

**اما من آنچه را كه آنها مي­گويند، در عربي نديده­ام، زيرا جائز نيست گفته شود: قام الناس إلا عبدالله و هو قائم، چون استثنا اسمي را كه بعد از «إلا» مي­آيد از معناي قبل از «إلا» خارج مي­كند ولي جائز است گفته شود: عليك ألف سوي ألف آخر، اگر به جاي سوی «إلا» گذارده شود اين درست است و «الا» به معناي آنچه كه آنها مي­گويند تاويل مي­شود، اما اگر به تنهايي و تعداد كم از تعداد زياد آن مستثنا شود، اين جايز نيست.**

**و فرموده خداوند كه مي­فرمايند: ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ ﴾ در اينجا به معناي واو نيست بلكه به منزله سوي است، يعني كساني را كه خدا از فضل خويش آن را بخواهد و اگر جايز باشد سوي در جاي «إلا» قرار گيرد اين مي­تواند به معناي و او باشد. چون تو مي­گوئي: عندي مال كثير سوي هذا، يعني آن نزد من است...[[42]](#footnote-42)**

**در سوره سبأ در آيه­اي خداوند مي­فرمايد: ﴿ وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾(سـبأ:17) و اين گونه يحيي و ابو عبدالرحمان آن را خوانده‌اند ولي آنچه كه شايع است «** وَهَلْ يُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ**» مي­باشد. و ﴿ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ﴾(سـبأ:17) ذلك محلاً منصوب است به جزيناهم.**

**اگر گفته شود، چه طور تنها كافران مجازات خواهند شد در حالي كه مجازات براي هر يك از كافر و مسلمان مي­باشد در پاسخ گفته مي­شود: جازيناه به معناي كافأناه (سزا دادن) است و پاسخ اعمال زشت كافران همانند خود اعمالشان مي­باشد (يعني عذابي دردناك و ویرانگر دارند)، اما مومن پاداش خوب مي­گيرند چون آنها توشه ذخيره كرده­اند و مجازات نخواهند شد و گاهاً گفته مي­شود كه «جازيتُ» به معناي «جزيت» بعني «تو را پاداش دادم» مي­آيد ولي مشهورترين معنای آن آنچه بود كه ذكر كردم مگر نمي­بيني كه خداوند فرموده: ﴿ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ﴾ و نگفته «جازيناهم»، و شنيده­ام كه جازيت به معناي جزيت به معناي عاقبت و عقبت (يعني او را سزا دادم) نيز آمده...[[43]](#footnote-43)**

**و به اين چند مثال اكتفا مي­كنيم و اميدواريم كه با وجود اندک بودن آن توانسته باشیم، منهج فراء در تفسير و ارزش علمي آن را روشن کرده باشیم.**

**فصل چهارم:**

**قرن سوم و تفسیر طبری**

**مؤلفات طبری**

**کتابهای تفسیر بعد از طبری**

**مذهب اخباریها**

**مذهب اصولیها**

**قرآن کریم و تحریف**

**فصل الخطاب**

**کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری**

**کتاب اول: تفسیر حسن عسکری**

**کتاب دوم: تفسیر قمی**

**کتاب سوم: تفسیر عیاشی**

**قرن سوم و تفسير طبری**

**قرن سوم هجري نسبت به تدوين سنت به دوران طلائي مشهور است، زيرا در اين دوران بود كه مسند امام احمد و صحيح بخاري و مسلم و سنن ابي داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائي و... در حديث گردآوری شدند.**

**ما مي­دانيم كه تفسير قرآن کریم علمي خاص و جداگانه است، اما محدثان همراه با جمع و گرداوری حدیث اخبار راجع به تفسير و ديگر اخبار را نیز تدوين كرده­اند، اين در باب تفسير مايه خير و رحمت بس عظيمي است، و در اين قرن بود كه بزرگترين كتاب تفسير نوشته شد، و آن هم تفسير ابي جعفر محمدبن جرير طبري، مشهور به «جامع البيان عن تاويل آي القرآن» بود.**

**مؤلفات طبري:**

**طبري همان محمدبن جريربن يزيدبن كثير است و او همانگونه كه امام ذهبي گفته: فردي توانا، عالم و مجتهد بوده و از فضلا و دانشمندان دوران خويش بود و صاحب كتابها و مؤلفاتی تازه و بديع مي­باشد. او در سال 224 هـ در آمل طبرستان به دنيا آمد و بعد از سال 240 شروع به فراگيري دانش نمود، و سفرها و مشقتهای بسياري را در جهت فرا گرفتن علم تحمل کرد، و با افراد نخبه و دانشور ملاقاتها داشت. و از جهت علم و ذكاوت و نوشته­هاي زياد، جزو افراد سرشناس زمانه به حساب مي­آمد، و در توصيف او بايد گفت: هيچ كسي را همانند او نديده­ام.[[44]](#footnote-44)**

**او فردي مورد اطمينان و صادق و حافظ بود، و در تفسير جزو اولين افراد است، و در فقه و اجماع و اختلاف امام و پيشوا مي­باشد و در تاريخ زبردست و عالم، و به قرائتهاي مختلف قرآن کریم و لغت و... بسيار آگاه بود.[[45]](#footnote-45)**

**امام ذهبي و ابن كثير و ابن حجر سخنان خطيب را درباره طبري، نقل كرده­اند كه مي­گويد: «او يكي از عالمان توانا بود كه به گفته­هاي وي استناد و به آراء و نظریاتش مراجعه مي­كردند، بسياري از علوم را به تنهايي در دوران خويش جمع­آوري كرده، و حافظ قرآن و آگاه به قرائتها و معاني و احكام آن بود، و همچنين آگاه به سنت و روش و صحيح و ضعيف و ناسخ و منسوخ آن بود، و از اقوال صحابه و تابعين و همچنين اخبار و سرگذشت مردم آگاهي داشت، و كتاب مشهوري در اين باره به نام «أخبار الأم و تاريخهم» دارد و كتاب مشهوري نيز در تفسير كه هيچ كس همانند آن را نديده به رشته تحریر درآورده...[[46]](#footnote-46)**

**ابن كثير مي­گويد: (طبري) روايتهاي بسياري را از جمع كثير روايت كرده، و سفرهايي را به اكناف عالم اسلامي به خاطر آموختن علم نموده، كتابي را راجع به تاريخ و دیگری در تفسیر کلام الله مجید كه نظير ندارد به رشته تحریر درآورده، نوشته­هاي بسيار ديگري نیز در اصول و فروع دارد. و از همه مهمتر كتاب تهذيب الآثار او است.[[47]](#footnote-47)**

**سيوطي مي­گويد: بدون شک او در رديف نخستین مفسرين قرار دارد، و يكي از امامان مي­باشد، و بسياري از علوم را به تنهایی در دوران خويش جمع­آوري كرد...**

**و همچنين مي­گويد: او داراي نوشته­هايي بسيار عظيم مي­باشد، از جمله آنها تفسير قرآن، كه بزرگترين تفسيرها است، هيچ كس تفسيری همانند وي ننگاشته، و اين چيزي است كه تمامي علما از جمله امام نووي در تهذيبش، قايل به آن مي­باشند. زيرا در اين تفسير روايت را در کنار درايت آورده، و هيچ كس او را در كارهايش همراهي ننمود...[[48]](#footnote-48)**

**طبري نخستين مفسر و مورخ بوده، و در شرح حالش مي­بينيم كه راجع به كتابهايش آنچه را كه به اتمام رسانده و يا نرسانده ذکر مي­كند، و مهمترين آنها كه پیش از تمام شدن آن دار فاني را وداع گفت، و نتوانست به اتمام برساند كتاب «تهذيب الآثار» است، و حال در دسترس همگان است.[[49]](#footnote-49)**

**عقيده طبري:**

**سخن از طبري و كتابهاي او به درازا مي­انجامد، چيزي كه مد نظر است همان كتاب تفسيرش مي­باشد، و چون كه ما در عرصه­ي تفسير مقارن بين شيعه و اهل سنت هستيم، لازم دانستيم كه به بيان عقيده امام طبري كه كشمكشهايي پيرامون آن صورت گرفته، بپردازيم، زيرا بعضيها او را متهم به شيعه­ي اماميه مي­كنند، اما كتابهايش اين را رد مي­نمايد.**

**وقتي به او اطلاع رسيد كه ابوبكربن ابي داود از حديث غدير خم سخن گفته، كتاب «الفضايل» را نوشت، و به فضل و مكانت ابوبكر و بعداً عمر پرداخت و راجع به حديث غدير خم سخن گفت و براي تصحيحاتي كه انجام داد استناد و استدلال كرد. اما كتابش به اتمام نرسيد.**

**در فصل سابق به ذكر روايتهاي مختلف اين حديث پرداختيم، و به روايتهاي صحيح و مختلف فيه و همچنين روايتهاي ضعيف و موضوع و ساخته شده در كوفه، اشاره كرديم، ولي نمی‌دانستم كدام يك از آنها نزد طبري صحيح است؟ و چه بسا احتمال آن می‌رفت کهآنچه را كه من ضعف و جعل بودن آن را بيان كرده­ام، او آن را صحيح بداند. ولی وقتي كه به كتاب تهذيب الآثار مراجعه كردم ديدم اين احتمال بسيار دور است.**

**در مسند آمده كه علي رضي الله عنه حديث «انا دار الحكمه و علي بابها» را نقل كرده، و مي­گويد: اين خبر سندش نزد ما صحيح است ولي چیزهایی بدان اضافه شده است، و اين نزد كساني ديگر ضعيف به شمار آمده آن هم به خاطر دو دليل، و بعداً به ذكر تاييد حديثش كه از ابن عباس در اين باره روايت شده، مي­پردازد.**

**«انا مدينه العلم و علي بابها، فمن أراد المدينه فليأيتها من بابها»[[50]](#footnote-50) (من شهر دانش­ام و علي در آن، هر كه خواست به مدينه آيد بايد از در آن وارد شود)**

**تصحيح اين­گونه احاديث به معناي آن نيست كه او اماميه باشد، زيرا او جز از فضل و مكانت والاي ابوبكر و عمر علاوه بر آنكه آن دو را در مرتبه نخست آورده، سخن نمي­گفت:**

**و در مسند علي روايت مي­كند كه قاتل زبير از علي اجازه ورود خواست و او گفت: او (قاتل) داخل آتش جهنم خواهد شد، زيرا از رسول خدا شنيده­م كه فرمود: «هر پيامبري شاگردی دارد و شاگرد من زبير بن عوام است».[[51]](#footnote-51)**

**و تكفير کسانی که با علی جنگ کرده‌اند را توسط شيعه مي­دانيم، و آنچه كه طبري روايت كرده، عقیده آنها را نقض مي­نمايد.**

**طبري با ابن صالح اعلم سخن مي­گفت: و بحث علي به ميان آمد: و طبرسي گفت: اگر كسي بگويد ابوبكر و عمر جزو امامان هادي نيستند، او چگونه است؟ ابن صالح گفت: او مبتدع است.**

**ابن جرير گفت: منکر آنها، مبتدع است! مبتدع است! و اين كشته مي­شود و هر كه بگويد ابوبكر و عمر جزو امامان هادي نيستند ، او كشته مي­شود.[[52]](#footnote-52)**

**ذهبي در كتاب ميزان الاعتدال 3/498 در شرح حال طبري مي­گويد: او فردي قابل اعتماد و صادق بود و گرايش كمي به تشیع داشت.**

**احمدبن علي سليماني به حافظ افتراء بسته و گفته: او رافضي را داير كرد؛ اين بدگويي كردن به كسي بنابر ظن دروغ مي باشد ؛ زيرا ابن جرير از جمله بزرگان و معتمدان و فضلاء و ائمه اسلام است.**

**ما ادعاي عصمت وي را از خطا و اشتباه نمي­كنيم، و جايز هم نيست كه او را به باطل و بنابر خیالات خود بيازاريم، و لازم است راجع به سخن علما نسبت به يكديگر تامل كرد به ويژه درباره اشخاصي همانند اين امام بزرگوار، شايد سليماني جمله­ي ذيل را مد نظر داشته، «محمدبن جريربن رستم، ابو جعفر طبري رافضي است...»**

**ابن حجر اين را دنبال كرده و گفته: «اگر سوگند بخوري كه سليماني آن گفته را مورد نظر داشته، راست گفته­اي، و سليماني حافضي متقن است و آگاه به سخنان خويش مي­باشد، و گمان نمي­كنم كه آن بطالتها نسبت به امام طبري راست باشند والله اعلم و به خاطر آن است كه متهم به شيعه شده چون حديث غدير خم را صحيح دانسته، و شيخ ما ابو حيان فريب كلام سليماني را خورده...[[53]](#footnote-53)**

**و اين سخن كوتاهي بود درباره طبري، ايشان در سال 310 فوت كرد و در بغداد دفن شد.**

**تفسير طبري**

**تعريف كتاب:**

**كمي بيش در شرح زندگي ابو جعفر راجع به تفسير ارزشمند وي صحبت كرديم.**

**از جمله آنچه كه درباره اين كتاب آمده اين است كه ابن جرير به يارانش گفت: آيا علاقه داريد به خواندن تاريخ جهان از آدم تا حالا؟ گفتند: حجم آن چقدر است؟ گفت: نزديك 30000 هزار صفحه. گفتند: اين چيزي است كه مي‌خواهد عمر ما را قبل از تمام شدنش، تمام ­نمايد!**

**گفت: انا لله! همت­ها مرده­اند سپس آن را تقريباً به 3000 صفحه خلاصه كرد.**

**حاكم مي­گويد: از ابوبكربن بالويه شنيدم كه گفت: ابوبكربن خزيمه به من گفت: خبردار شده­ام كه شما از محمدبن جرير تفسير نوشته­اي؟ گفتم: آري آن را به صورت املاء نوشته­ام.**

**گفت: همه­اش؟ گفتم: آري و بعد از دو سال به من داد و گفت: همه آن را مطالعه كردم، و هيچ كسي را در زمين همانند محمدبن جرير عالمتر، سراغ ندارم.**

**ابو حامد فرغاني مي­گويد: اگر عالمي ادعا كند از كتاب تفسير ابن جرير، ده كتاب جداگانه كه هر يك شامل بحثي خاص باشد را تاليف كرده است راست مي­گويد.**

**سيوطي در اتقان 2/190 مي­گويد: ... و همچنين ابن جرير طبري و كتاب مهم وي كه از مهمترين تفاسير به شمار مي­آيد و بعداً ابن ابي حاتم، ابن ماجه، حاكم، ابن مردويه، ابو شيخ حبان، ابن منذر، و... همه آنها به صحابه و تابعين مستند مي­باشد، جز ابن جرير، بلكه به توجيه اقوالي و ترجيح بعضيها بر بعضيهايشان و اعراب­گذاري و استنباط پرداخته و به همين خاطر هم هست كه بر آنها تفوق دارد.**

**اينها بعضي از اقوال راجع به بيان ارزش آن كتاب بوده، ولي اين ما را از نگريستن در خود كتاب باز نمي­دارد، تا روش و ارزش علمي آن را بيان داريم.**

**طبري و بيان روشش:**

**طبري در مقدمه تفسير ص 6 مي­گويد:**

**«ما در صدد شرح تاويل و بيان معاني قرآن هستيم، ان­شاءلله تاليفي خواهد بود كه در بر گيرنده تمام نيازهاي كلي علمي مردم باشد، و نسبت به ديگر كتابها تايید شده در اين باره، كافي باشد، و از تمام موارد اتفاق و اختلاف شده بر سر هر آنچه به ما رسيده، خبر مي­دهد.**

**و علل و سبب هر يك از آن گروهها و گرايشها بيان خواهد كرد، و با ايجاز و اختصار هر چه بيشتر آنچه را كه در نزد ما صحيح است بيان و توضيح خواهد داد».**

**و همچنين در مقدمه آن در ص 73 آمده كه «در اين تفسير به بحث روشهايي مي­پردازيم كه قبل از آنها به معرفت تاويل مي­رسيدند، و تحت همين عنوان به ذكر آياتي مي­پردازد كه شناخت تاويل آنها جز توسط پيامبر میسر نيست، و يا آياتي كه شناخت تاويل آنها را جز خدا نمي­داند، و اينكه شناخت تاويل بعضي از آيات نيز توسط عربي دانان ممكن است.**

**و بعداً ابو جعفر، برخي از اخباري كه درباره نهي تفسیر قرآن بنا بر راي آمده را ذكر و آنها را دنبال مي­كند ص 77: 79، و بعد از اين اخباري را كه درباره تشويق مردم به علم به تفسير قرآن و آنچه كه صحابه آن را تفسير كرده­اند مي­آورد ص 80.**

**و همچنين بعد از اينها به ذكر اخباري راجع به مفسران گذشته كه تفسيرشان خوب و یا بد بوده مي­پردازد ص 90.**

**بعد از اينها، ابو جعفر مي­گويد: قبلاً در كتاب خود به روشهاي تاويل و تفسیر قرآن اشاره كرديم، ولي در كل تاويل قرآن بر سه گونه است:**

**1ـ یک دسته که شناخت آنها هرگز میسر نيست، و اين نيز همان آياتي است كه خداوند شناخت آنها را به علم خود حواله كرده، و شناخت آن را از تمام مخلوقاتش مستور گردانيده، و آن هم وقت وقوع حادثه­هايي است كه خداوند در قرآن از آن خبر داده، همانند، روز آخرت، وقت نزول عيسي بن مريم، وقت طلوع شمس از مغرب، و نفخ صور...**

**2ـ آنچه را كه خداوند شناخت تاويل آنها را به خود پيامبر موكول كرده، همانند تاويل برخی عبارتهاي مذكور در قرآن، که هيچ راهي براي شناخت آنها جز از طريق پيامبر نيست.**

**3ـ آنچه كه شناخت آنها به عربي دانان موكول شده، و آن هم تاويل عربي و اعراب آن، و شناخت از اينها جز از طريق اين گروه ميسر نيست، و آنها اولين كساني­اند که حقیقت معنا را درک می‌کنند ـ در آياتي كه تاويل آنها به بشر واگذار شده.**

**شناخت آنچه كه تاويل آنها تنها به خود پيامبر مربوط است از طريق اخبار و روایات ثابت شده از آن از چند طريق ممكن است. 1ـ روايت مستفيض 2ـ نقل عدول الاثبات 3ـ دلالت منصوصه بر صحت آن.**

**و صحيح­ترين تفسیر آن است كه شناخت آن از طريق زبان درك شود يا توسط شعرهاي جاري، يا به منطق و لغات مشهور و معروف آنها، و اينكه اين تاويل و تفسيركننده در تاويل و تفسير خويش از اقوال صحابه و ائمه و علماي امت تعدي نكند ص 92 ، 93.**

**تفسير طبري براي پايان مقدمه كتاب:**

**اين بعضي از مواردي است كه در مقدمه مهمش آمده، و اميد است كه بيانگر روشي باشد كه طبري براي تفسيرش برگزيده.**

**و قبل از بحث كردن از آن تفسير، چيزي را مي­افزايم و آن اينكه گاهاً چيزي را كه نقل مي­كنم به دليل زياد بودن صفحاتش غير مناسب به نظر مي­رسد، هر چند كه اين تفسير آيه­اي واحد از آخر سوره فاتحه و آنچه را كه بعد از تفسيرش گفته، مي­باشد، و مي­خواهم خواننده نيز در نصی كه در دسترس دارد، در استنباط آنها شريك باشد و به همين خاطر اهميت آن در ميدان تفسير مقارن است، و در آن نص چه دانش و نفع بسياري وجود دارد!**

**و البته در حاشيه تخريج احاديث توسط شيخ احمد شاكر را مي­آورم، ولي من بدون تفصيل به نتايج و اهداف آن اكتفا مي­­كنم تا آن روايتها زياد نشوند و خواننده را خسته نكند. و حالا به تفسير آيه­ي ذيل توسط طبري مي­پردازيم:**

**سخن درباره تاويل فرموده‌ی: خداوند متعال: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ..﴾(الفاتحة:7)؛ بيانگر صراط مستقيم است، صراط مستقيم كدامين است؟ اگر همه راه­هاي حق صراط مستقيم به شمار آيد به محمد گفته شده: اي محمد بگو: پروردگارا مرا به راه راست هدايت ده، راهي كه خداوند به سبب انجام طاعات و عبادات آن بر شما نعمت فرو فرستاد، و در آخرت نيز با ملائكه، انبياء و صدیقين، و شهداء و صالحين خواهيد بود و اين نظير فرموده خداوند است که: ﴿ ... وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتا\*وَإِذاً لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً\*وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً\*وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً﴾(النساء:67-69)**

**ابو جعفر مي­گويد: كسي كه محمد و امتش را امر كرده كه از خداوند طلب هدايت به راه مستقيم نمايند، هدايت بدان راهي كه خداوند آن را در قرآنش توصيف نمود، و وعده داده هر کس آن را طي نمايد او را در اطاعت از خدا و پيامبرش پابرجا گرداند و اهدافش را محقق نمايد و خداوند خلاف وعده نخواهد كرد.**

**ابن عباس و دیگران نیز همانند اين را روايت كرده­اند:**

**«محمدبن علا به ما گفت كه عثمان بن سعيد به او گفته كه بشربن عماره به او گفته و همچنين ابو روق به او گفته او نيز از ضحاك و او نيز از ابن عباس روايت كرده كه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ همان راهي است كه به سبب انجام طاعات و عبادات خدا بر آنها نعمت و رحمت فرو فرستاده و از زمره ملائكه و پیامبران و صديقين و شهداء و صالحين مي­باشند، كساني كه خدا را عبادت و طاعت مي­نمايند.[[54]](#footnote-54)**

**احمدبن حازم غفاري گفت: عبدالله بن موسي به ما خبر داد كه ابي جعفر از ربيع روايت كرده كه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ يعني پيامبران.[[55]](#footnote-55)**

**قاسم به ما گفت كه حسين به ما گفته كه وکيع گفت: « أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » يعني مسلمانان. يونس بن عبدالاعلي به من گفت که ابي وهب به وي گفته كه عبدالرحمان بن زيد راجع به ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ گفته يعني پيامبر اسلام و همراهانش.[[56]](#footnote-56)**

**ابو جعفر مي­گويد: در اين آيه دليل واضحي است بر طاعت خداوند، افراد مطيع جز با فضل الهي و توفيق او بدین مرتبه نایل نمی‌گردند، و اينكه اولاً آنها مي­شنوند كه مي­فرمايد: « صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » یعنی؛ هر آنچه از هدايت و طاعت و عبادت است همه از نعمتهاي الهي مي­باشد كه به شما ارزانی داشته؟**

**اگر كسي بگويد: پايان اين خبر كجاست؟ حال كه مي­دانم « أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » مقتضي خبري است و آنكه آن نعمتي که خداوند به ديگران ارزاني داشته چيست؟**

**به او گفته مي­شود: قبلاً در همين كتاب بيان داشتم كه عربها بعضي­هايشان نسبت به بعضي ديگر در لغت فرق دارند، زيرا بعضي از ظاهر عبارات بر باطن عبارات دلالت مي­كنند و كافي هم هست، و «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » هم از اينها به شمار مي­آيند، و دستور خداوند مبني بر استعانت و طلب هدايت از وي به صراط مستقيم بعد از فرموده خداوند است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » و اين مبين صراط مستقيم و بدل از آن است.**

**و واضح است؛ نعمتي را كه خداوند از ما خواسته تا از او طلب هدايت به راهش كنيم، همان منهج قويم و صراط مستقيم مي­باشد، و همين حالا به بيان آن پرداختيم و ديگر نيازي به تكرار آن نيست.**

**همانگونه كه نابغه بني ذبيان گفته:**

كأنك من جمال بنى أُقْيشٍ يُقَعْقَعُ خلف رِجْليه بِشَن

**در جمله­ي: (ـ** جمل ـ يقعقع خلف رجليه بشن) **«جمال»ي محذوف است كه جمال مذكور بر آن دلالت مي­كند.**

**و همانگونه كه فرزدق بن غالب گفته:**

ترى أرباقَهُمْ مُتقَلدِيها إذا صَدِى الحديدُ عَلَى الكُمَاةِ

**مراد آن است كه در متقدریها ، «هم»ي محذوف است، زيرا ظاهر قول** أرباقَهُمْ **بر آن دلالت مي­كند.**

**و شواهد از اين قبيل در شعر عرب بسيار زيادند و در اينجا نمي­توان آنها را ذكر كرد و فرموده: خداوند نيز از اين قبيل است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ».**

**سخن درباره تاويل فرموده: «** غَيرِ المَغضُوبِ عَلـــيهِمْ **»:**

**ابو جعفر مي­گويد: قراء همه بر خواندن «غير» به جر اجماع دارند، و جر آن نيز به دو دليل است:**

**1ـ اينكه غيرهم صفت و «هم» نعت است براي «الذين»، زيرا الذين محلاً مجرور مي­باشد.**

**اما چرا درست است كه «غير» براي «الذين» نعت باشد، حال آنكه «الذين» معرفه و غير نكره است.**

**به اين خاطر است كه «الذين» همراه با صله­اش همانند زيد و عمر و... معرفه موقت نيست، بلكه همانند نكره­هاي مجهول است مثل رجل و بعير.. وقتي كه الذين اين طور باشد، غير نيز به يكي از اسماء مجهول اضافه شده و به همين خاطر جايز است كه «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**» براي «**الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» نعت باشد. همانطور كه گفته مي­شود «**لا أجلس إلا إلى العالم غير الجاهل**» يعني «اجلس إلا الی من يعلم» نه، «لا إلي من يجهل» و اگر «**الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» معرفه موقت مي­بوده، جايز نمي­بود كه «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**» نعت آن باشد.**

**زيرا در كلام عرب اشتباه است كه معرفه موقت با نعت نكره توصيف دار شود و اشتباه است كه گفته شود: «مررت بعبد الله غير العالم» كه غير نعت است و به همين خاطر مجرور شده، مگر اينكه گفته شود مجرور بودن غير بنابر تكرار «باء»ي است كه عبدالله را مجرور كرده، و در اين صورت مي­شود مررت بعبدالله، مررت بغير العالم، و اين يكي از راههاي مجرور بودن غير در «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**» است.**

**راه دوم: اينكه «الذين» به معناي معرفه موقت باشد، و اگر اين را بپذيريم، در اين صورت «غير» مجرور است، بنابر تكرار «صراط» كه الذين را مجرور كرده، همانند اين که گفته باشي:** صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**؛ صراط غير المغضوب عليهم.**

**و اين دو تاويل بود راجع به اعراب «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**»؛ هر چند كه راجع به آن اختلاف وجود دارد، و اين دو تاويل معنايشان به هم نزديك است و اين از سايه نعمت خدا است كه مؤمن به دين حق هدايت يافته و به واسطه اين هدايت است كه از خشم و غضب و ضلات نجات پيدا كرده.**

**و همچنين جايز است «غير» را در «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» به نصب خواند، هر چند كه از خواندن آن احساس گنگي می‌شود. و اين نيز به خاطر شاذ بودن آن در برابر قرائت قراء است. هر چند شواذ قرائتی که امت آنها را آورده همه بنابر روايات ظاهر و مستضعف مي­باشد، و مي­بيني كه حق و راه و روش رسول خداغ مخالف و انحراف را خواهد داشت. هر چند كه آن قرائت دليلي هم داشته باشد.**

**توجيه منصوب كردن آن اين است كه، «غير» صفت­هاء و ميم در «عليهم» مي­باشد، هر چند كه هاء و ميم مجرور به «علي» هستند ولي آنها محلاً منصوب به «انعمت­اند» و معناي آن اين مي­باشد:**

**راهي كه آنها را به فضل و كرم خويش بدان هدايت داده­اي، راهي كه غضب و گمراهي را دامنگیر آنها نمي­شود و اين همانند مررت بعبدالله غير الكريم و لا الرشيد؛ و غير الكريم، از عبدالله، جدا است. چون عبدالله معرفه موقت است و غير نكره مجهوله مي­باشد.**

**و بعضي از نحوي دانان بصري اعتقاد بر اين دارند كه منصوب خواندن «غير» در «**غَيرِ المَغضُوبِ**» بنابه دليل استناء «**غَيرِ المَغضُوبِ**» و اينكه آن از معاني صفت «**الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» است**

**در اين صورت مي­شود «**اهدِنَــــا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» إلا المغلوب عليهم، «غير» در آنجا به معناي «إلا» مي­باشد ـ كساني كه در اديانشان نعمت براي ايشان فرود نيامده و به حق هدايت نيافتند. مرا از زمره­ي آنها قرار مده.**

**همانگونه كه نابغه بني ذبيان مي­گويد:**

وقفت فيها أصيلا لا أسائلها عيت جواباً ، وما بالربع من أحد

إلا أوارى لأياً مـا أبينـها والنؤى كالحوض بالمظلومة الجلد

**معلوم است كه «أواري» از زمره هيچ يك از «احد» نيست و همچنين نزد آن «غَيرِ المَغضــوبِ عَلَيهِمْ» از «الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» استثناء شده.**

**اما نحو­ي دانان كوفي، اين تأويل را انكار كرده و آن را ضعيف دانسته­اند و اعتقاد دارند كه اگر سخن و تاويل بصريها درست باشد، در اين صورت درست نمي­بود كه گفته شود: «وَلاَ الضَّالِّينَ» چون «لا» مفيد نفي و انكار است جحد و انكار جز بر جحد و انكار عطف نمي­شود و مي­گويند: ما در هيچ يك از كلام عرب نشنيده­ايم كه استثناء معطوف بر جحد و انكار واقع شود، و بلكه ما ديده­ايم كه استثناء بر استثناء و جحد بر جحد عطف مي­شود. در استثناء مي­گويند:** قام القوم إلا أخاك وإلا أباك. **«و لا اخاك» را نديده­ايم و آنها مي­گويند: وقتي كه اين در كلام عرب نيامده، و قرآن نيز بنابر فصيح­ترين قرائت عربي نازل شده، پس مي­دانيم «**وَلاَ الضَّالِّينَ**» بر جمله­ي «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**» عطف شده است و «غير» به معناي انكار و جحد است نه استثناء.**

**و تاويل آن بنابر استثناء غلط مي­باشد.**

**و اين نمونه‌هایی از تاويل «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» **بود.**

**و ما تنها به خاطر اين بود كه به بيان گونه­هاي اعراب آن پرداختيم ـ هر چند كه هدف ما در اين كتاب پرده­برداري از تاويل هر يك از آيه­هاي قرآن كه در اعراب آنها و تاويل آنها اختلاف هست، نمي­باشد زيرا چنان نيازمنديم كه پرده از گونه­هاي اعراب آن برداريم، تا براي كساني كه طالب شناخت از گونه­هاي تاويل و اعراب آن هستند، روشن شود.**

**و آنچه كه نزد ما درباه تاويل و قرائت آن آيه، صواب مي­باشد همان قول نخست است. قرائتي كه «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ**» را به مجروري مي­خواند و آن را صفت و نعت «الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» مي­دانست، يا اينكه آن را بنابه تاويل تكرار «صِرَاطَ» مي­دانست.**

**هر يك از آنها درست­اند.**

**اگر كسي بگويد: آن كساني كه خداوند غضب خود را شامل حال آنها كرده­ كدامند؟**

**گروهی می­گویند: همانهایی­اند که خداوند آنها را در قرآن توصیف کرده: ﴿**قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَـئِكَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ﴾.

**خداوند گونه­هایی از مصیبت آنها که باعث فرود آمدن عذاب الهی به ایشان را به ما یادآوری می­کند و به چیزی که خداوند راه نجات ما را از آن عذابها در آن قرار داده به ما نشان داده و بدان بر ما منت می­نهد، پی برده­ایم.**

**اگر آنها بگویند: دلیل شما مبنی بر اینکه آنها همانهایی­اند که خداوند در قرآن از ایشان یاد کرده و خبر داده، چیست؟**

**در پاسخ می­گوید: احمدبن ولید رملی به من گفت که عبدالله بن جعفر رقی از سفیان عینیه از اسماعیل بن ابی خالد از شعبی از عدی ابن حاتم روایت کرده: که رسول خدا فرمود: مراد از مغضوب علیهم، یهود است.[[57]](#footnote-57)**

**حسین بن علی به ما گفت: که مسلم بن عبدالرحمان از حماد بن سلمه محمدبن جعفر از ثعبه از سماک بن حرب از مری بن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا به من فرمود: مغضوب علیهم همان قوم یهود است.[[58]](#footnote-58)**

**علی بن حسین به من گفت: مسلم بن عبدالرحمان از محمدبن مصعب از حمادبن سلمه از سماک بن حزب از مری ابن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که ایشان از رسول خدا سوال فرمودند: مراد از فرموده خداوند در «غیر المغضوب علیهم» چیست، فرمود آنها یهوداند.[[59]](#footnote-59)**

**یعقوب بن ابراهیم به من گفت: که ابن علیه از سعید جریری از عروه از عبدالله بن شقیق روایت کرده که مردی خدمت پیامبر آمد (و این سوال را مطرح کرد) او نیز چیزی همانند این را فرمود، حسین بن یحیی به من گفت: عبدالرزاق از معمر از بدیل عقیلی از عبدالله بن شقیق روایت کرده که رسول خدا در وادی فدا بر سوار اسبش بود و فردی از بنی یقیین گفت: ای رسول خدا آنها کدامهایند؟ فرمود: مغضوب علیهم و به یهود اشاره کرد. [[60]](#footnote-60) قاسم بن حسین به من گفت که حسین از خالدبن وسطی از خالد خداء از عبدالله بن شقیق از ابن عباس روایت کرده که «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» یعنی یهود. [[61]](#footnote-61)**

**موسی بن هرون همرانی به من گفت که عمروبن طلحه از اسباط بن نصر از موسی از ابی مالک از ابن صالح از ابن عباس از مره همدانی از گروههای از صحابه روایت کرده که غیر المغضوب علیهم، یعنی؛ یهود.**

**ابن حمید رازی به ما گفت: که مهران از سفیان از مجاهد روایت کرده که گفت: «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» یعنی؛ یهود.**

**قاسم به ما گفت: که حسین از صجاح از ابن جریج از ابن عباس روایت کرده که «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ»، یعنی یهود**

**یونس به من گفت: که ابن وهب از ابن زید از پدرش روایت کرده که ایشان گفته: «المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» ، یهود است.**

**ابو جعفر می­­گوید: در صفت غضب که خداوند آن را ذکر کرده، اختلاف وجود دارد!**

**بعضی­ها گفته­اند: خداوند غضب و خشم خود را شامل کسانی خواهد کرد که او را به خشم آوردند، و خداوند نیز آنها را یا در دنیا و یا در آخرت مورد خشم خود قرار می­دهد.**

**همانگونه که خود فرموده:﴿**قُلْ هَلْ أُنَبِّئكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ**﴾.[[62]](#footnote-62) و یا ﴿ فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.[[63]](#footnote-63)**

**و بعضیها نیز گفته­اند: منظور از غضب خدا، بیان مفهومی است که از آن معنای غضب معلوم می­شود، هر چند که این از این جهت ثابت است اما معنای آن در رابطه با خدا مخالف می­باشد و به معنای خشم و غضب انسانها نیست که آنها را از حرکت و مشقت وا می­دارد. چون ذات خداوند آفات را جائز نمی­داند ولی این همانند علم و قدرت صفت وی می­باشد: هر چند که به روش اثبات است و هر چند که مخالف معنای علوم بندگان و معارف درون و تواناییهایشان که در هنگام وجود افعال وجود خواهند داشت و بر عکس.**

**سخنی پیرامون فرموده خداوند «**وَلاَ الضَّالِّينَ**»:**

**ابو جعفر می­گوید: بعضی از بصریها اعتقاد بر این دارند که «لا» همراه «الضالین» به خاطر اتمام کلام با آن آمده و در معنا هیچ اثری ندارد. و برای قول خویش به شعر عجاج استناد می­کنند:**

ما كَانَ يَرْضَى رَسُولُ اللهِ فعلَهُمُ وَالطيبَان أبو بَكْرِ وَلا عُمَرُ

**و این درست است، چون جحد و انکار در اول کلام آمده و قبلاً ذکر شده است.**

**ابو جعفر می­گوید: این قول آخر نزدیکتر به جواب است تا اولی، زیرا در کلام عرب «غیر» موجود است. که بدون «لا»ی جحدی که به معنای حذف باشد، ابتدا شود، و اینکه آن جایز نباشد بر حرف «سوی» و یا حرف استثناء عطف شود و غیر در کلام عرب به سه معنی آمده:**

**1ـ استثناء 2ـ جحد، 3ـ سوی، وقتی که ثابت شد درست نیست «لا» در ابتدا به معنای حذف باشد، و همچنین عدم جواز عطف آن بر «غیر» در «غیر المغضوب» ثابت شد و اگر آن به معنای «الا»ی استثناء باشد، باز هم جایز نیست بدان عطف شود اگر به معنای سوی باشد و (بس) «لا» موجوده با واو عاطفه است و به ما قبلش عطف شده، و این درست و ثابت شده که برای غیر در المغضوب علیهم، هیچ راه دیگری نیست و توجیه صحت آن نیز جایز است و اینکه برای قول «و لا الضالین» هیچ راهی جز عطف به «غیر المغضوب علیهم» ندارد.**

**و پس تاویل کدام ـ اگر آنچه را که گفتیم بنابر آن استشهاء درست باشد ـ می­شود: اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم لا المغضوب علیهم و لا الضالین.**

**اگر کسی بگوید: منظور از ضالون که خداوند به ما دستور داده از آنها به خدا پناه ببریم چه کسانی­اند؟**

**بعضی می­گویند: آنها همانهایند که خداوند در قرآن از آنها یاد کرده ﴿**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَاء السَّبِيلِ**﴾[[64]](#footnote-64)**

**اگر بگویند: دلیل شما برای اثبات ادعای خویش چیست؟**

**در پاسخ می­گویند:**

**احمدبن ولید به ما گفت که عبدالله بن جعفر از سفیان بن عینیه از اسماعیل بن ابی خالد از شعبی از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا فرمود: و لا الضالین، یعنی؛ مسیحیان.[[65]](#footnote-65)**

**محمدبن مثنی به ما گفت که احمدبن جعفر از شعبه از سماک از عبادبن جبش از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خداغ فرمود: و لا الضالین، یعنی؛ ـ مسیحیان ـ.**

**علی بن حسین به من گفت: که مسلم بن عبدالرحمان از محمدبن مصعب از حمادبن سلمه از سماک بن حرب از مری بن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا راجع به «وَلاَ الضَّالِّينَ» فرمود: آنها مسیحیانند.**

**حمیدبن معده سامی به ما گفت که بشربن مفضل از جریری از عبدالله بن شقیق روایت کرده که مردی خدمت پیامبر آمد و او در حال محاصره وادی قراء بود و راجع به آنها از پیامبر سوال کرد او نیز گفت: آنها نصارایند.**

**یعقوب بن ابراهیم به ما گفت: که ابن علیه از سعیدبن جریر از عروه یعنی ابن عبدالله بن قیس از عبدالله بن شقیق از رسول خدا چیزی را به همین معنا روایت کرده.[[66]](#footnote-66)**

**حسن بن یحیی به ما گفت: که عبدالرزاق از معمر از بدیل عقیلی از عبدالله بن شقیق از رسول خدا که در وادی قراء بر سوار اسبش بود، روایت کرده که مردی از بنی یقیین از پیامبر درباره آنها پرسید، پیامبر فرمود: آنها مسیحیان هستند.**

**قاسم به ما گفت: که حسین از خالد واسطی از خالد از عبدالله بن شقیق از رسول خدا در وادی قراء که بر سوار اسبش بود، روایت کرده که فردی از پیامبر راجع به آنها پرسید؟ او نیز فرمود: آنها نصارایند.**

**محمدبن حمید به ما گفت: که مهران از سفیان از مجاهد روایت کرد که؛ «وَلاَ الضَّالِّينَ»** **یعنی؛ نصارا.**

**ابو کریب به ما گفت: که عثمان بن سعید از بشربن عماره از ابو روق از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که «وَلاَ الضَّالِّينَ» یعنی؛ نصارا. او گفت: «غیر طریق نصارا که خداوند آنها را به واسطه افتراهایشان گمراه کرد. و افزود که خدایا دین حق خود را که همانا لا إله إلا الله وحده لا شریک له است به ما الهام کن، تا همانند یهود ما را مورد خشم خود قرار ندهید و همانند نصارا ما را گمراه نکنید و همانند آنها عذابمان ندهید، ما را به رحمت و مهربانی خود از آن دور گردان. قاسم به من گفت: که حسین از حجاج از ابن جریج از ابن عباس روایت کرد که ضالین همان نصارا هستند.**

* **موسی بن هارون همدانی به ما گفت: که عمروبن حماد از اسباط بن نصر از اسماعیل سدی از ابی مالک از ابی صالح از ابن عباس از مره همدانی از ابن مسعود از گروهی از صحابه روایت کرده که رسول خدا فرمود:غ ضالین، یعنی؛ نصارا.**
* **احمدبن حازم غفاری به ما گفت: که عبیدالله بن موسی از ابی جعفر از ربیع روایت کرده که ضالین. یعنی؛ نصارا.**
* **یونس بن عبدالعلی به ما گفت: که ابی وهب از عبدالرحمان بن زید روایت کرد که ضالین، یعنی؛ مسیحیان.**
* **یونس به ما گفت: که ابی وهب از عبدالرحمان بن زید از پدرش روایت کرده که ضالین یعنی نصارا.**
* **ابو جعفر می­گوید: هر مسافری بدون سفر و بدون راه و روش قویم و خوب، حرکت کند، نزد عرب گمراه قلمداد می­شود، چون در راه گمراه خواهد شد،... و به همین خاطر است که خداوند نصارا را گمراه نامیده است چون از حق و راه و روش خدایی تخطی کردند و در غیر راه مستقیم گام برداشتند.**

**اگر کسی بگوید: آیا مگر این نیز جزو صفات یهود نیست؟**

**در جواب گفته می­شود:آری.**

**اگر بگوید: پس چگونه نصارا را به این صفت و یهود را نیز به مغضوب علیهم، تخصیص داده­اید؟**

**گفته می­شود: آن دو فرقه هر دو ضالین و مغضوب علیهم هستند، ولی خداوند هر یک از آنها را به صفاتی که خود از روی شناختی که از آنها دارد، بیان می­کند و هر یک از آنها جز بدان صفت که در حقیقت برای آنها وضع شده، نامگذاری نمی­شوند.**

**بعضی از بی خردان قدریه گمان می­برند که توصیف نصارا به ضلال در فرموده خداوند «وَلاَ الضَّالِّينَ»** **و نسبت دادن آن از جانب خدا به آنها است، بدون آنکه خداوند آن گمراهی را به خود نسبت دهد همانگونه که خداوند یهود را به مغضوب علیهم توصیف نموده این برای دلالت کردن بر صحت آنچه که برادران قدریه از روی جهل گفته­اند است، البته همه اینها ناشی از جهل آنها به وسعت کلام و تغییرات اسمی آن است.**

**اگر این مسئله همانند آن باشد که آن بی خردان فوق الذکر گفتند، لازم می­آید که هر چه موصوف به صفت و یا هر چه که فعلی بدان نسبت داده شود، درست نباشد که آنها سبب غیر خود واقع شوند، و باید برای تحقق هر یک از آنها سببی خاص وجود داشته باشد ولی حق آن است که آنها به مسبب و موجودشان نسبت داده شوند، اگر سخن آنها درست باشد، لازم می­آید که سخن آن فرد دروغ باشد که می­گوید: آن درخت به حرکت در آمده، اگر وقتی که باد آن را به حرکت در آورد، و اینکه به لرزه در آمده، وقتی که زلزله به آن زده باشد و امثال اینها.**

**خداوند می­فرماید: ﴿حَتَّى إِذَا كُنتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم**﴾ (**سوره یونس:22)، خداوند در این آیه جریان و حرکت را به کشتی نسبت داد، با اینکه در حقیقت آن جریان به غیر از آن صورت می‌گیرد این دلیلی است برای غلط بودن خطای تاویل آن گروه فوق­الذکر درباره «وَلاَ الضَّالِّينَ»** **می­باشد و ادعای آنها مبنی بر اینکه خداوند آن گمراهی را به نصارا نسبت داده است و این تصحیحی بود بر ادعای آن منکرات، زیرا خداوند در افعال بندگانش عامل است و به خاطر آن است که افعال بندگانش صورت می­گیرد، همراه با آن توضیح­هایی که خداوند در بسیاری از آیات داده است که او هادی و مُضل است. از جمله: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**﴾.**[[67]](#footnote-67)**

**خداوند توضیح می­دهد که تنها او هادی و مضل است.**

**قرآن کریم با زبان عرب نازل شده، همانگونه که قبلاً بدان اشاره کردیم، و عرب باید فعل و افعال را به کسی که از آن صادر شده نسبت دهند با اینکه مسبب آن احیاناً غیر از آن چیزی باشند که از آن درست شده، و هر چند کسی که آن فعل از آن به وجود آمده غیر آن است. چون عبدی که فعلی را کسب کرده و خداوند آن را عیناً به وجود آورده؟ بلکه بهتر آن است که آن فعل را به مكتسبش ـ عبد ـ به این خاطر که او با قوت خود و اختیار خویش آن را کسب کرده، و به خدا که آن را عیناً ایجاد کرده، نسبت داد.**

**شبهه‌ای در قرآن از ملحدان!**

**اگر یکی از آنها از ما پرسید: شما در اول کتاب در وصف این کتاب آوردید: که در بالاترین و بلندترین درجه قرار دارد و در بیان حاجت درون نفس مبین بلیغترین است، و روشن­ترین کلام خداوند است بیان مراد گوینده­اش می­کند، و درجه­ی لفظ آن نسبت به دیگر کلامها در والاترین درجه­ی بیان است و پس چرا اگر حال از این قرار است ـ صحبت از سوره­ی همانند سوره فاتحه که دارای هفت آیه می­باشد به درازا انجامید؟ در حالی که معانی همه آنها در دو آیه ﴿مَـلِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ جمع شده، در این شکی نیست که کسی مالک روز قیامت را بشناسد، حقیقتاً او را با اسماء حسنی و صفات ولایش شناخته است.**

**و هر که مطلع خدا باشد، بدون شک از راه صالحان پیروی و از راه گمراهان و عقب شدگان خدا دوری می­جوید.**

**پس چه حکمتی در زیاد کردن آیات پنجگانه دیگر است که در این دو آیه نیست؟**

**به او گفته می­شود: که خداوند بزرگ تمام فرامین و پند و اندرز خود را برای حضرت محمد و امتش در کتابی جمع کرده که دیگر کتابهای آسمانی از آن بی بهره­اند و برای پیامبر و امتهای قبلی آن را نیاورده، زیرا خداوند هر کتابی را که برای پیامبران قبلی نازل کرده، آن را با بعضی از معانی خاصی که قرآن شامل و حاوی همه آن معانی است، نازل می­فرمود، همانند تورات که تنها شامل پند و اندرز و شرح و تفاصیل بود، و زبور نیز در برگیرنده حمد و سپاس و تمجید بود. و یا انجیل که شامل موعظه و یادآوری بوده، اما قرآن شامل تمام آن معانی و دیگر معانی­ای که آن کتابها از آن تهی بودند، می­باشد و قبلاً به ذکر آن در این کتاب پرداختیم.**

**و از جمله مهمترین آن معانی­ای که بدان قرآن بر دیگر کتابها تفوق پیدا کرده، همان نظم و متن و ساختار آن در کلامی عجیب و بدیع بود که تمامی خطبا و شعراء از آوردن چیزی همانند کوچکترین سوره­ی آن عاجز و ناتوان و از نظم و تالیف آن سرگردان ماندند و نخبگان از تلاش برای آوردن مثل آن ناکام ماندند و خود را به حماقت انداختند و جز تسلیم و اقرار به حقانیت وی که از جانب خدای یکتا آمده، هیچ راه دیگری نداشتند، و همراه با آن شامل معانی دیگر همانند ترغیب و ترهیب، امر و نهی، داستان و جدل و نمونه و چیزهایی از این قبیل که در کتابهای دیگر جمع نشده­ است، می‌باشد.**

**پس در هیچ جای آن اطاله­ی کلام نیست ـ همانگونه که در ام­القرآن ـ فاتحه نیست ـ. وقتی که در توصیف قرآن گفتیم او دارای ساختار و نظمی عجیب است و از وزن اشعار و سجع و قافیه­ی کاهنان و خطیبان و نوشته­های بلیغات جدا است و همه مردم از آوردن ساختار و نظم آن عاجز مانده­اند ـ خداوند خواست همه اینها را در کتابی جمع کند تا بر نبوت پیامبر اسلام دلالت نمایند؛ و اینکه در آن حمد و ثناء و تمجید خداوند وجود دارد: و مردم را از عظمت و قدرت و بزرگی مملکت خویش آگاه کند،و خدا را با انعام و الطافش به ذکر آن و حمد و ثنای وی در برابر نعمتهایش بپردازند، که این شکر و سپاس و حمد و ثناء مستوجب فراوانی نعمت و ثواب فراوان الهی خواهد شد و در قرآن وصف کسانی که خداوند بنابر معرفت و فضل خویش بدانها نعمت داده و آنها را توفیق طاعت خدا داده است، آمده، و خداوند به بندگانش گفته که هر نعمتی چه دینی و چه دنیایی از آن اوست تا به خدا رویی آورند و حاجات و نیازهای خود را تنها از خدا بجویند، و به ذکر عاصیان و گناه­کاران پرداخته و اینکه این راه موجب خشم و غضب خدا می­شود و نابودی را نصیب آنها خواهد کرد.**

**این گونه اسلوب بیان در سوره فاتحه و دیگر جاهای قرآن، توجیه می­شود و این دارای نهایت حکمت و اتمام صحبت می­باشد.**

**ابو کریب به ما گفت: که محاربی از محمدبن اسحاق از علاءبن عبدالرحمان بن یعقوب از ابی سائب مولی زهره از ابی هریره ـ روایت کرده که پیامبر فرمود: هر گاه کسی بگوید: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خداوند می­فرماید: «بنده­ام مرا سپاس گفت» و اگر بگوید: «الرَّحْمـنِ الرَّحِيمِ» خداوند می­فرماید: «عبدم مرا ثنا و ستایش کرد» و اگر بگوید: «مَـلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خداوند می­فرماید: «عبدم مرا تمجید کرد» و اگر بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تا پایان سوره، خداوند امثال این را به او می­گوید.[[68]](#footnote-68)**

**ابو کریب به ما گفت: که عبیده از اسحاق از علاءبن عبدالرحمان از ابی سائب از ابی هریره روایت کرده، که هر گاه فردی بگوید: «الْحَمْدُ للّهِ» چیزی همانند این را ذکر و آن را به درجه مرفوع نبرده.[[69]](#footnote-69)**

**ابو کریب به ما گفت: که ابو اسامه از ولیدبن کثیر از علاءبن عبدالرحمان مولی حُرقه از ابی سائب از ابی هریره روایت کرده که از رسول خدا چیزی همانند این را نقل نموده.[[70]](#footnote-70)**

**صالح بن مسار مروزی به ما گفت: که زیل بن حباب از عنبسه بن سعید از مطرب بن طریف از سعدبن اسحاق بن کعب بن عجزه از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خداغ فرمود: خداوند فرموده: نماز را میان خود و بندگانم تقسیم و دو نیم کرده­ام، و باید بندگانم از او (خدا) سوال نمایند و خواست خود را مطرح کنند. اگر بنده بگوید: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خداوند می­گوید: «بنده­ام مرا سپاس گفت» و اگر بگوید: «الرَّحْمـنِ الرَّحِيمِ» خداوند می­گوید: «بنده­ام مرا ستایش کرد» و اگر بگوید: «مَـلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خداوند می­گوید: «بنده­ام مرا تمجید کرد»...**

**پایان تفسیر سوره فاتحه...**

**مقدار پایبندی طبری به روش خویش:**

**این تفسیر آخرین آیه از سوره فاتحه نزد طبری بود، و قبلاً ما در مقدمه راجع به روشی که طبری برای تفسیر خویش برگزیده بود صحبت کردیم که خلاصه آن ذیلاً می‌آید:**

**1ـ در بر گیرنده تمام نیازهای مردم است به گونه­ای که این تفسیر جامع می­باشد و فرد را از دیگر کتابها بی نیاز می­کند.**

**2ـ نقل آنچه که مفسران بر آن اتفاق و یا اختلاف کرده­اند، و بیان علت هر یک از آن گرایشها و توضیح آنچه که نزد وی صحیح است.**

**3ـ طبری به ذکر گونه­های تاویل جمیع قرآن پرداخته و آن را سه قسم دانسته:**

**یک: آنچه تنها خداوند می­تواند آن را تاویل کند و دیگران نمی­توانند در آن به نتیجه­ای برسند.**

**دو: آنچه تفسیر و بیان آن را تنها پیامبر می­تواند.**

**سه: آنچه که شناخت آن به عربی دانان موکول شده.**

**در نوع اول، طبری سخن گفتن از آنرا بنا بر تاویل و تفسیر بالرای نهی کرده.**

**در نوع دوم، بر صحت اقوال پیامبر اعتماد می­شود.**

**در نوع سوم، بر شواهدی از اشعار عرب و لهجه و لغت­های مشهور و معروف آنها، اعتماد می­شود، و در اینجا طبری قید با اهمیتی را وضع می­کند، و آن هم این است که؛ تاویل از اقوال سلف صحابه و بزرگان دین و خلف تابعین و علمای ائمه، تخطی نکند.**

**این روشی است که طبری آن را مناسب دیده برای تالیف کتابش در تفسیر انتخاب نماید، پس تا چه اندازه­ای بدان روش پایبند بود؟**

**وقتی که به تفسیر وی برای پایان آیه­ی سوره فاتحه می­نگریم، می­بینیم که آن را به سه جزء تقسیم کرده و در هر یک از آن اجزا برای توضیح معانی آنها به کتاب خدا استناد می­کند، زیرا بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می­کنند، و بعداً برای توضیح بیشتر وارد ذکر روایتهای مربوطه می­شود و این روش اغلبیت تفسیر وی را تشکیل می­دهد، و در اشاره به تخریج روایتها می­بینیم برخی از آنها صحیح و بعضی دیگر غیر صحیح می­باشند و طبری اغلباً به هنگام اختلاف اهل تاویل، به انتخاب و ترجیح مثال این، همان که در تفسیر وی در باب اول راجع به صحبت از غدیر، نقل کردیم است، و پی­گیری­هایی درباره روایتهایی که در تفسیرش آورد، ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا﴾ نزدیکترین اقوال در حین نزول این آیه، همان قولی است که از عمربن خطاب روایت شده، و آن اینکه این آیه در روز عرفه و در روز جمعه نازل شده، زیرا اسنادش صحیح است و اسناد غیر آن ضعیف می­باشد.[[71]](#footnote-71)**

**و به مثال دیگری می­پردازیم که این روش را بیان می­کند، ایشان در تفسیر آیه ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾[[72]](#footnote-72)**

**آورده­اند که «همانند آنچه را در این باره گفتیم، اهل تاویل آن را گفته­اند.»**

**بعداً می­گوید: «درباره مدتی که خداوند آن را در اینجا ذکر کرد اختلاف هست، آن چیست؟ و نهایت آن کی است؟**

**ایشان اقول مختلفی را در این باره ذکر می­کند و خود نیز می­گوید:**

**نزدیکترین اقوال به جواب این است که: خداوند آگاه به مشرکین و تکذیب کنندگان قرآن هست، آنها بعد از مدتی ـ البته بدون تحدید آن مدت ـ از اخبار قرآن آگاهی پیدا می­کنند. و به تاکید کسانی بودند که در ظهور حقیقت و وضوح صحت آن در دنیا زندگی کرده­اند بر اخبار آن آگاه بوده­اند از جمله‌ی آنها کسانی که در هلاکت خویش در جنگ بدر و قبل از آن به حقیقتش آگاه شدند، و برای حین (زمان) در نزد عرب تحدیدی وجود ندارد.**

**اگر این همانطور باشد، دیگر هیچ چیزی صحیح­تر از آن نیست که همانند خدا به مطلقی و بدون حصر آن، گفته شود.**

**و اهل تاویل نیز همانند آنچه را که گفتیم، گفته­اند.**

**و خبری که از عکرمه روایت شده برای تایید دیدگاه آنها می‌تواند ­باشد، همراه با این می­بینیم که طبری گاهاً روایت غیر صحیح نیز استناد می‌کند می‌گیرد، مثلاً در هنگام تفسیر آیه­ی ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾[[73]](#footnote-73)**

**حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می­گوید: «ابن ابی حاتم و ابن جریر آثاری را از بعضی از سلف روایت کرده­اند که خواستیم و دوست داریم از آن صرف­نظر کنیم و آنها را ذکر نماییم»[[74]](#footnote-74) طبری این روایات را در تفسیر خود آورده که با منهج خویش ناهمخوانی دارد، و بلکه دیگر اینها به خطا در هنگام تطبیق اشاره دارند.**

**طبری بسیار تلاش می­کرد که به منهج و روش خویش پایبند باشد، و تایید این گفته هنگام تفسیر و تاویل آیه­ی ذیل روشن می­شود ﴿وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَةَ﴾.(بقره:35).**

**آنجا می­گوید: اهل تاویل در تعیین عین درختی که آدم از خوردن میوه آن منع شد، اختلاف دارند.**

**بعضیها می­گویند: این درخت گندم بوده، و به ذکر کسانی که این را گفته­اند پرداخته»، و دو خبر را ذکر می­کند و می­گوید: «بعضیها هم گفته­اند این درخت انجیر بوده، و به ذکر کسانی که این را گفته­اند که او آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی کرده، ولی آن دو راه، خطا را پیمودند و آن را خوردند، آن هم بعد از این بود که خدا عین آن درخت را برای آنها بیان کرده بود، و قرآن به این مساله می­پردازد ﴿وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَةَ**﴾ **و خداوند برای مخاطبین قرآن هیچ نشانه­ای را برای دلالت بر آن درختی که در بهشت وجود داشت و خداوند آنها را از آن نهی کرده بود، قرار نداد؟، و اگر خداوند آن را صلاح می­دید همانند دیگر چیزها برای مخاطبان تعیین می­کرد.**

**مهمتر آن است که در این باره گفت: خداوند آدم و حوا را از خوردن میوه­ی درختی به خصوص در میان دیگر درختهای بهشت نهی کرده، ولی آن دو از این فرمان الهی سرپیچی کردند و از آن خوردند، همانگونه که خدا برای ما توصیف کرده، و ما هیچ آگاهی از عین آن درخت نداریم، زیرا خداوند نه در قرآن و نه در سنت در هیچ جایی بدان اشاره نفرموده، پس خبر آن را از کجا آورده‌اند؟ بعضیها گفته­اند: آن درخت گندم بود، و بعضیها نیز گفته­اند: درخت انگور بوده، و بعضیها هم گفته­اند: آن درخت انجیر بوده است.**

**و ممکن است که یکی از آنها باشد، و این علم و دانش است که شناخت آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد، همانطور که جهل بدان نیز هیچ ضرری در پی ندارد.»**

**این کلام طبری بود که آنچه را درباره وی گفتیم مورد تایید قرار می­دهد.**

**و این به دو نوع از انواع سه­گانه تاویل مربوط می­شود و آن دو:**

**نوع اول: آنکه بشریت در آن هیچ شناختی نمی­تواند کسب کند و بلکه تنها خاص خدا است.**

**نوع دوم: آنچه که شناخت آن توسط بیانات پیامبر میسر است.**

**اما نوع سوم: آنچه که شناخت آن توسط عربی­دانان میسر می­باشد، از تفسیر سابق خویش درباره آیه­ی اخیر سوره فاتحه روشن می­شود، آنگاه که در رابطه با محذوف یعنی اتمام خبر از نعمتی که خداوند به آنها داده بود، صحبت می­کرد، و در آنجا به انواع مختلف لغت عرب اشاره کرد و به دو بیت استدلال نمود و بعداً گفت: شواهد برای اثبات این در اشعار عرب بیشتر از آن است که گفته شده، و همچنین در بیان خویش راجع به فرموده ي خداوند «غیر» روشن می­شود، و به ذکر اختلاف میان بصریها و کوفی­ها درباره الغای «لا» پرداخت، و بعد از میان جواز منصوب کردن واژه «غیر» به ترک خداوند به نصب آن می‌پردازد و می­گوید: «هر چند که تو از خوردن آن احساس گنگی به خاطر شاذ بودن آن در برابر قرائت قاریان، می­کنی و هر قرائت شاذی که امت آن را آورده همگی نقلی ظاهر و مشهور است به همین خاطر آن، مخالف حق و راه و روش خدا و رسول خدا دیده می­شود هر چند که برای آن ـ اگر جایز القراءت باشد ـ راهی و دلیلی وجود داشته باشد.**

**گفته­ی طبری این را تایید می­کند که ایشان پایبند به قیدی است که در این نوع سوم ذکر شده؛ آنجا که برای قبول تاویل این را شرط کرد که نباید از اقوال سلف و ائمه و خلف تابعین و علمای امت، خارج و مخالف آنها باشد، و برای تایید این نیز به سخنان ایشان در تاویل فرموده خداوند می­پردازیم ﴿**صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ﴾[[75]](#footnote-75)**آنجا می­گوید: «**صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ**» و از دو جهت با رفع آن و از دو جهت با نصب آن خوانده شده، بعد از بیان آن شیوه­های چهارگانه می­گوید: «قرائتی که قابل قبول است، همان رفع آن است نه نصبش، زیرا هیچ کس نمی­تواند خلاف رسم الخط قرآنی و مصاحف مسلمانان، بگوید، و اگر آن را با نصب بخواند، این مخالف رسم الخط مشهور است.»[[76]](#footnote-76)**

**می­بینیم که طبری قبل از انتهای تفسیر فاتحه، به رد قدریه می­پردازد و بعد از این می­بینیم که می­گوید: مساله­ای که عمل الحاد طعنه­گر در قرآن از آن سوال می­کنند، و آن مساله را ذکر و به رد آنها می­پردازد.**

**طبری تفسیر فاتحه قرآن را با ذکر بعضی از روایتها درباره فضل آنها به پایان می­رساند که آن اخبار دارای اسناد صحیح بودند.**

**امید است این باعث ارائه­ی خواسته‌ی ما از آنچه که این تفسیر در برگیرنده تمامی نیازهای مردم است و کتابی جامع و مردم را از دیگر کتابها بی نیاز می­کند، شده باشد و امید است آنچه را که بیان کردیم مایه­ی بیان فضل و ارزش آن کتاب شده باشد.**

**موضع ­طبری از اسرائیلیات:**

**قبل از پایان این بحث مختصر درباره تفسیر طبری، می­خواهیم از موضع­گیری وی در برابر اسرائیلیات آگاه شویم.**

**امید است آنچه را که در اینجا انتخاب کرده­ایم بهترین انتخاب باشد، و آن هم سخن استاد علامه شیخ محمود محمد شاکر ـ رح ـ است که سالهای زیادی از عمر خویش را در تحقیق این کتاب صرف کرد.**

**وقتی که استاد همراه طبری تا آیه­ی 30 سوره بقره می­آید و بعد از پایان قول طبری در تاویل فرموده خداوند ـ «خلیفه» ـ و اخباری که درباره این تاویل می­آورد، استاد شاکر می­نویسد:**

**با مراجعه به کلام طبری برایم روشن شده که استدلال طبری به آن آثاری که آنها را با اسنادشان روایت می­کند، منظور از آنها تنها برای تحقیق معنای لفظ، بیان سیاق عبارت است. او در اینجا آثار و روایاتی را که دال بر معنای خلافت و خلیفه می­کنند با اسنادشان ذکر می­نماید، و اینکه مفسرین اولین چگونه در معنای خلیفه اختلاف کرده­اند، و از استدلال به این آثار همانند استدلال به شعر برای معنای در لفظ قرآن، استفاده می­کند و این در فقره آتی اثر شماره 605 روشن می­شود، آنجا آنچه را که از ابن مسعود و ابن عباس و از حسین راجع به بیان خلیفه، روایت شده، ذکر می­کند، و به خاطر همین استدلال به ضعفی که در اسناد وجود ندارد و مورد رضایت وی هم نیست، توجهی نمی­کند؛ و دلیل این هم این است که خود طبری در اسناد این اثر می­گوید: 465 از ابن مسعود و ابن عباس در آنچه گذشت در ص: 353 می­گوید: اگر این صحیح باشد ـ زیرا به صحیح بودن آن آشنایی ندارم و در اسناد آن گمان و شک دارم...».**

**او با وجود اینکه در اسناد آن اثر شک دارد، اما باز هم آن را به خاطر آنکه تنها بر معنای آن لفظ دلالت می­کند، روایت می­نماید، معنایی که ابن مسعود و ابن عباس ـ اگر این از آن دو صحیح باشد ـ یا راویان گذشته آن را درک کرده­اند این روش استدلال، هیچ اشکالی ندارد.**

**و این همانند آن اخبار و آثاری است که در ضعف آنها شک ندارد و در اینکه آنها جزو اسرائیلیات است، ولی آنها را ذکر نمی­کند، چون بر تفسیر آنها مسلط بوده و بلکه ذکر آنها برای بیان معنای لفظ یا بیان سیاق آن واقعه به درازا می­انجامید. هر چند که خود آن اثر حجت در دین و در تفسیر کامل هر آیه­ای از قرآن محسوب نمی­شود.**

**استدلال طبری به چیزهایی که اهل علم آن را انکار کرده­اند، تنها به خاطر کشف آن معانی­ای است که الفاظ قرآن بر آن دلالت می­کند، همانگونه که به شعر برای کشف­ معانی قرآن استدلال می­شود و این استدلال لغوی قلمداد می­شود، و او منکر استدلال به شعری که گوینده­اش دروغگو باشد نیست مادامیکه لغت آن صحیح باشد و همچنین منکر ذکر آثاری که به عنوان دلیل در دین برای دلالت بر معنا و مفهوم صریح لفظ قرآن و اینکه چگونه گذشتگان همانند صحابه و... آن را فهمیده‌اند نیست، با اینکه مورد پذیرش اهل حدیث هم قرار گرفته باشد.**

**و امیدوارم که در این یادآوری به خوانندگان کتاب طبری سود برساند، آنگاه که (گاهاً) به چیزهایی می­انجامد که اهل علم حدیث آن را غریب و منکر دانسته­اند و برادر گرامی احمد شاکر در بیان درجه­ی رجال طبری نزد اهل علم رجال، کوتاهی نکرد، و این برای کسانی که می­خواهند علم گذشتگان را بنابر صحت خویش بشناسند، کافی است... 1/453 ـ 454**

**طبری در تاویل فرموده خداوندی که می­فرماید: ﴿**قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء﴾ **به ذکر خبری می­پردازد که پُر از اسرائیلیات است و بعداً آن را نقد می­کند.[[77]](#footnote-77)**

**استاد شاکر بعد از این نقد می­گوید: سخن طبری دال بر آن است که بدان اشاره کردیم اینکه ایشان به آثار همانند مستدل به شعراء استدلال می­کند و شما می­بینی که ایشان این خبر را نقض می­کند و به بیان خطا در سیاق آن و تناقض در معنای آن می­پردازد.[[78]](#footnote-78)**

**طبری بعداً می­گوید: می­ترسم از اینکه بعضی از آن روایتهایی که از صحابه روایت می­شود، غلط باشد، و بعد از تاویل این خبر می­گوید: چیزی را که ذکر کردیم، این روش ما است برای تاویل خبر، نه قولی که آن را برای تاویل آیه انتخاب می­کنیم.» و استاد شاکر بعد از این می­گوید: «و این دوباره دلیل واضحی است بر اینکه استدلال طبری به معنای رضایت بدان نیست، بلکه به معنای آن است که او یک بار آن را برای استدلال بر سیاق تفسیر آیه و یک بار برای بیان اسناد خود اخبار، به کار می­برد و حقیقتاً بسیاری از کسانی که به روش وی در تفسیرآگاهی ندارند و از طبری روایت می­کنند از فهم مراد آن به خطا خواهند افتاد».[[79]](#footnote-79)**

 **و آنچه که قول استاد شاکر را مورد تایید قرار می­دهد، مورد ذیل می­باشد:**

**در تاویل فرموده خداوند: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا**﴾ (سوره احزاب:69). می­بینیم که طبری اخباری را ذکر می­کند، در حالیکه خود او آنها را قبول ندارد.[[80]](#footnote-80)**

**یا در تاویل فرموده خداوند ﴿**إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا﴾ **(سوره احزاب:72). می­بینیم که طبری برای مردم به امانت اخبار مختلفی را ثابت و ذکر می­کند، و بعداً به اخبار غیر اسرائیلی روی می­آورد.[[81]](#footnote-81)**

**همانند این را قبلاً در بیان روش وی در قبول و رد اخبار ذکر کردیم:**

**همراه با همه اینها می‌بینیم که احیاناً روایات و اخبار اسرائیلی را ذکر می­کند و آنها را رد نمی­نماید. همانند اسرائیلیات که به هنگام تاویل فرموده خداوند آورده ﴿** وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَينَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدً اً**﴾.[[82]](#footnote-82)**

**و ممکن است آنچه را که درباره ازدواج پیامبر گفتیم او در آنجا آن را گفته باشد و اخباری را قبول کرده باشد که صحیح نیستند.**

**کتابهای تفسیر بعد از طبری:**

**در اینجا مجال بحث درباره کتابهای بعد از طبری، نیست زیرا این به درازا می­انجامد و در اینجا کافی است که به آنچه مربوط به تفسیر در اواخر قرن سوم هجری است، بپردازیم، و به صلاح دیدیم که بهترین روش تفسیر، آنچه که قابل قبول و قابل رد است ـ تفسیر ماثور و تفسیر عقلی ـ می­باشد.**

**این قسمت اساساً در میدان تفسیر مقارن میان جمهور ـ اهل سنت و جماعت ـ و شیعه جعفری اثنی عشر، تالیف شده است.**

**و آن بررسیهایی که در گذشته بیان شد اصول تفسیر و رویکردهای مختلف تا حد بسیار بود، تفسیر بعد از این قرن، ممکن است برای قبول و رد آن در پرتو بررسیهایی که گذشت، قوانین و ضوابطی وضع کرد. از شیخ الاسلام ابن تیمیه سوال شد که: چه تفسیری به قرآن و سنت نزدیکتر است، زمخشری یا قرطبی؟ یا بغوی؟ یا غیر اینها؟ گفت: الحمدلله!!...**

**صحیح­ترین تفاسیری که در دست مردم است همان، تفسیر ابن جریر طبری می­باشد، زیرا وی سخن سلف را با سند ثابت ذکر می­کند، و در آن هیچ بدعتی وجود ندارد، و از متهمانی همانند ابن بکر و کلبی روایت نمی­نماید.**

**و تفاسیر غیر ماثور با اسناد زیادند، همانند تفسیر عبدالرزاق، و عبدبن حمیده، و وکیع، و ابن ابی قتیبه، و احمدبن حنبل، و اسحاق بن راهویه.**

**ابن تفاسیر سه­گانه­ای که از آنها سوال شد از بدعت و احادیث ضعیف بدورند، تفسیر بغوی مختصر تفسیر ثعلبی است و احادیث ساختگی و دروغین و بدعت از آن حذف شده.**

**«واحدی» خود شاگرد ثعلبی بوده، و از او خبر روایت کرده، اما ثعلبی از بدعت به دور بوده هر چند که گفته است وی مقلد غیر بوده، و تفسیر واحدی خلاصه و مختصری است و در آن فوائد زیادی نهفته است اما پُر از منقولات باطل و غیر باطل می­باشد.**

**«زمخشری» تفسیرش پُر از بدعت است و بنابه روش معتزله و اصول پنجگانه آنها است.**

**این اصول پنجگانه کتابش را در برگفته و به عبارت دیگر: بیشتر مردم نمی­توانند به آن تفسیر و مقاصد آن آشنایی و از تفسیر قرآن آگاهی پیدا کنند و همراه با این در آن احادیث دروغین، و روایت کم از صحابه و تابعین می­باشد.**

**و تفسیر طبری، بسیار بهتر از همه آنها است و نزدیکتر به روش و اسلوب قرآن و سنت می­باشد، و از بدعت دورتر است، هر چند که هر یک از این کتابها قابل نقداند، اما لازم است میان آنها تعدیل ایجاد کرد، و به هر صاحب حقی حقش را داد.**

**و تفسیر ابن عطیه، بهتر از تفسیر زمخشری و از جهت روایت و بحث صحیح­تر است، و از بدعت دورتر می­باشد، هر چند که در مواردی بدعتهایی در آن نیز وجود دارد، ولی در هر حال از تفسیر زمخشری بسیار بهتر است، و شاید راجحترین این چند تفسیر باشد، اما باز هم تفسیر ابن جریر از همگی آنها صحیح­تر است.**

**در حقیقت ما غیر از اینها تفاسیر بسیار زیادی داریم همانند تفسیر ابن جوزی و ماوردی.[[83]](#footnote-83)**

**می­بینیم که شیخ­الاسلام ابن تیمیه صورتی کلی از آن تفاسیر ارائه می­دهد، و نخست آنها را ذکر می­کند و در نهایت تاکید می­کند که صحیح­ترین آنها تفسیر طبری است.**

**اما ابن عطیه: کسی که ابن تیمیه تعریف تفسیرش را می­کند، می­بینیم که او در تفسیرش اشاره به تفسیر حضرت رسول و تعدادی از صحابه و تابعین می­کند آن هم تحت عنوان: «باب: ما قیل فی تفسیر القرآن، و الجراة علیه، و مراتب المفسرین»، بعداً می­گوید: بعداً تفسیر قرآن را به همه عادلان و با انصافان بعد از خود واگذار کرد و هزاران فرد همانند عبدالرزاق، مفضل، علی بن ابی طلحه، بخاری و... آن را دیده­اند.**

**بعداً ابن جریر طبری تفاسیر گوناگونی را برای مردم جمع­آوری و مسایل دور و گنگ را نزدیک و حل کرد و اسناد را مورد معالجه قرار داد.[[84]](#footnote-84)**

**ابن جوزی تفسیر خود را از چند منبع اخذ کرده، از جمله آنها: تفسیر ابن جریر، و کتابهای حدیث، و در کتاب ابن قتیبه یعنی «مشکل القرآن» و «غریب القرآن»، کتابهای معانی قرآن به ویژه کتابهای فراء و زجاج و «حجة» اثر ابی علی فارسی، و «مجازالقرآن» اثر ابی عبیده و کتاب ابن الانباری در قرآن، و «أسماء الله الحسنی» اثر خطابی..[[85]](#footnote-85).**

**ماوردی در تفسیرش اخبار را بدون سند ذکر می­کند، ابن عطیه و ابن جوزی نیز همانند او می­باشند و به همین خاطر است که می­بینیم کسانی این تفسیرهای سه­گانه را مورد تحقیق قرار داده‌اند و برای تخریج آن اخبار تلاش کرده­اند.[[86]](#footnote-86)**

**و کسانی که پیش از آنها بوده­اند همانند سمرقندی و ثعلبی، اخبار را بدون سند ذکر کرده­اند، و بغوی که تفسیر ثعلبی را مختصر کرده ایشان نیز اسناد آن اخبار را ذکر ننموده، و خبر نیز وقتی حجت است که دارای سند و صحیح باشد.**

**و مهمترین تفسیر بعد از طبری همان تفسیر حافظ ابن کثیر است، و روش وی در تفسیر همان روش استادش ابن تیمیه می­باشد و از شیخ مفسرین ابن جریر و از کتابهای حدیث نقل روایت می­کند، هر چند که او اکتفا به نقل نمی­کند، بلکه او به بیان صحیح و ضعیف و موارد قابل قبول و قابل رد می­پردازد و از اسرائیلیات دوری می­جوید و از آنها آگاه است و این بیشترین فایده و نسبت دادن آن به گوینده­اش، اکتفا می­کند، بدون آنکه میان خوب و بد و صحیح و ضعف آنها فرق قایل شود. تفسیر نقلی­ای که حجت تلقی می­شود و حاکم بر تفسیر عقلی، می­توان گفت: که بعد از مفسرین تا حالا از دو منبع اساسی استمداد گرفته­اند آن هم کتابهای سنت و تفسیر طبری است به همین خاطر مناسب دیدم نزد آن درنگی کنم و توقف نمایم و به قسم دوم کتاب رو آورم، و آن هم بیان تفسیر نزد شیعه جعفری اثنی عشر می­باشد.**

**والله المستمعان و هو نعم المولی و نعم النصیر.**

**دیدیم که آنها امام را همانند پیامبر در عصمتش و در صفات و عملش می­دانند، جمهور آنها اعتقاد دارند که امامت در همه چیز جز در وحی همانند نبوت است. آنها می­گویند که تنها به امامان همانند پیامبر وحی نمی­شود.**

**و در تایید عصمت و عدم خطای امام همانند پیامبر وحی وجود دارد. بعضی از آنها اعتقاد دارند که یکی از ملائکه­های خداوند با پیامبر بود و او را ارشاد و تعلیم و تحکیم می­کرد؛ وقتی که پیامبر غ به لقای خدا پیوست آن ملائکه همچنان باقی ماند و به آسمان پرواز نکرد تا وظیفه­ی خود را با امامان ادا کند. همراه با اختلاف آنها در وحی، همگی آنها قایل به عصمت امامان­اند.**

**با مراجعه به تفسیر و اصول و کتاب­های آنها، دیدم که عقیده آنها به امامت، بزرگترین تاثیر بر وضع اصول و پذیرش قرآن، دارد امید است که بیان این اثر کافی و وافی باشد در میدان تفسیر مقارن میان شیعه و سنی، آنجا که هیچ اثری را از عقیده آنها در امامت یافت نمی­شود، تفسیر آنها همانند تفسیر غیر آنها است، و به اندازه وجود هر گونه اثر مغایری از امامان آنها از سایر مسلمانان فاصله می‌گیرند.**

**شیعه­ی إثنی عشریه با هم مساوی نیستند، بعضی از آنها روش اعتدلال و دوری از افراط و حفاظت از قرآن را پیش رو گرفته­اند و برخی از آنها هم تند و کذاب و طعنه­گرند، آنهایی که می­خواهند با تحریف لفظ و معنای قرآن و جعل آن عقیده خود را در امامت تایید نمایند، همانند دیگر کتابهای فرقه­های گمراه و گمراه کننده...**

**در این قسم دوم از بحث دوم، شروع به بحث از تفسیر و اصول آن نزد شیعه خواهیم کرد، نخست به بیان و اصول تفسیر نزد آنها و نقش امام راجع به قرآن مجید خواهیم پرداخت.**

**بعداً شروع به بررسی تطبیقی می­کنیم و به کتابهای تفسیر آنها نگاه می­افکنیم.**

**مادامیکه شیعه با هم فرق دارند، پس این پژوهش نیز شامل کتابهایی که بیانگر آن گرایشهای مختلف باشد، می­شود و نخست از سه کتاب آنها را به عنوان مصدر اصلی برای تفسیر ماثور نزد آنها مطرح است، که در قرن سوم هجری ظهور کردند، آغاز می­کنیم، هر چند که هر یک از آنها بیانگر نهایت افراط و تندروی گمراهیهاست، و همراه با این سه کتاب به دیگر کتابهایی که رویکردهای مختلف تفسیر بعد از قرن سوم تا عصر حاضر بیان می­کنند، را مورد بررسی قرار می­دهیم.**

**و برای تکمیل بیان و توضیح این موضوع به کتاب «الذریعه الی تصانيف الشیعه» مراجعه کردم، دیدم که ده­ها کتاب دیگر که عنوان آنها بر افراط و گمراهی کتاب الذریعه از آن موضوع بحث می­کردند ، چنان مناسب دیدم که بعضی از موارد آمده در کتاب الذریعه را ثبت کنم.**

**قسم دوم به بیان اصول تفسیر شیعه می­پردازد، و تحقیق پیرامون بعضی از کتابهای آنها را تقدیم می­کند آن هم 16 کتاب است که از قرن سوم هجری تا عصر حاضر به نگارش در آمده­اند و بعداً به آن کتابهایی که مولفان آنها متاثر از عقیده امامیه شده­اند، اشاره می­کنیم.**

**وقتی که این قسم را به قسم اول ضمیمه کرده­ایم، بدین خاطر صورتی از سطح تفسیر مقارن را توضیح داده­ام.**

**قرآن صامت و قرآن ناطق:**

**امام همانند پیامبر:**

**قبلاً گفته­ی جعفریه را که می­گفتند امام در عصمت و صفات و علمش همانند نبی است را آوردیم. وبدین سبب است که آنها به قرآن کریم و امام به یک چشم نگاه می‌کنند. و می‌گویند: «ذلک القرآن الصامت و هذا القرآن الناطق» یعنی اینکه در دیده آنها امام قرآن ناطق است[[87]](#footnote-87)و نقش آنها نسبت به قرآن صامت درست همانند نقش پیامبر است.**

**مذهب اخباریها:**

**مادامیکه قرآن کریم صامت است، لازم است که به قرآن ناطق برای توضیح مراد خدا، مراجعه کنیم، و به همین خاطر اخباریون جعفریه[[88]](#footnote-88) گفته­اند: عمل به ظاهر قرآن جایز نیست! جمهور جعفریه یعنی اصولیون آنها که قایل به حجیت ظواهر قرآن­اند نیز استقلال در عمل به ظاهر قرآن را بدون مراجعه به اخبار روایت شده امامان، جایز نمی­دانند.**

**مذهب اصولیها:**

**اصولیان اخباریها را در نظریاتشان مورد مناقشه قرار می­دهند: مولف کتاب فوائد الاصول بعد از بیان حجیت ظواهر قرآن می­گوید: عدم جواز عمل به ظاهر قرآن کریم به اخباریها نسبت داده شده، و آنها به دو گونه استدلال می­کنند: 1ـ علم اجمالی به بسیاری از تقیید و تخصیص مطلق و عموم نوشتاری، علم اصولی همانگونه که مانع جریان اصول علمی است، مانع جریان اصول لفظی از اصالت عموم و اطلاقی که مبنای ظواهر، می­باشد.**

**2ـ اخباری که از عمل به کتاب نهی می­کنند.**

**آنچه که در آن دو روش است بسیار آشکار می­باشد، نخست اینکه علم اجمالی با بحث و تحقیق از آن مقیدان و مخصصات منحل می­شود، و پی بردن به برخی از آنها، می­توان با تطبیق معلوم با اجمال، انجام گیرد... اما دوم: اخباری که از عمل به کتاب نهی می­کنند با اینکه مشهور و یا متواتر باشد.**

**ولی آنها در میان دو گروه فراوانند، گروهی که قایل به منع تفسیر قرآن با رای و استحسانات ظنی­اند، و گروهی که قایل به منع استقلال در عمل به ظاهر قرآن، بدون مراجعه به اهل بیتی که قرآن در خانه­ی آن غ نازل شد، می­باشد و آشکار است که مفاد هر یک از این دو گروه با ادعاهای اخباریها بیگانه است.[[89]](#footnote-89)**

**اخباریها عمل به ظاهر کتاب را منع کرده­اند و اصولیها نیز آن را منع می­دانند مگر اینکه بعد از رجوع به اقوال ائمه، و تحت همین ظاهر چیزهایی دیگری همانند عام و مطلق و غیر آنها از آنچه که ظاهر آنها دال بر معنایی است و احتمال معنای دیگری را دارد، می­توانند به وجود آیند. عام در عمومیت خویش ظاهر است، هر چند که احتمال تخصیص را دارد. مطلق در اطلاق خویش ظاهر است، هر چند که احتمال تقیید را نیز دارد. آنها نیز راجع به امامان و روایتهای آنها جهت شناخت جایز نیست.**

**و این گفته آن را توضیح می­دهد «بدون شک بعضی از عمومیات قرآن کریم و سنت پیامبر مخصصات منفصل و جدایی دارند که مقصود آن ، عمومات را بیان می­نمایند، و این از طریق صاحب شریعت و ائمه اطهار معلوم می­شود، حتی بعضیها گفته­اند: هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص می­یابد.**

**و به همین خاطر از امامان ما ذم استبداد به رای احکام آمده، زیرا در قرآن و سنت عام و خاص و مطلق و مقیدی وجود دارد و شناخت این روشها جز از طریق آل بیت ممکن نیست، چون صاحب خانه آگاه­تر به درون خانه است.**

**این چیزی است که سرعت پذیرفتن عموم عام قبل از تحقیق و یأس از وجود مخصص را به کندی رو به رو می­کند، زیرا جایز است که (گفته شود) این عام از جمله عامهایی است که در قرآن و سنت مخصص دارند، و کسی که این عام به او رسیده از آن مطلع نباشد و نقل شده که بر عدم جواز پذیرفتن عام قبل از مخصص و یأس اجماع وجود دارد.**

**سنت نزد جعفریه دامنه­ای گسترده دارد و شامل اقوال امامانشان نیز می­شود، آنها اجماع دارند که کلام امامان آنها می­تواند بسیاری از عمومیات قرآنی را تخصیص و بسیاری از مطلقهای آن را مقید نماید و هیچ قرینه­ای دال بر گذشت از بعضی از ظواهر آن وجود ندارد، و این را جزو امور قطعی به شمار می­آورند و در آن هیچ کس شک ندارد.[[90]](#footnote-90) ولی آیا تخصیصهایی که از ائمه آمده، جزو باب نسخ یا تخصیص به شمار می­آیند؟ در این باره میان جعفریه اختلاف هست.!**

**نسخ بعد از دوران پیامبر:**

**بعضی از آنها معتقدند که مخصصات ناسخ حکم عمومات است چون عام تا وقت عمل بدان بنا به حسب غرض عمل می­شود. تاخیر خاص از وقت عمل اگر مخصص و مبین عموم عام باشد، این از باب تاخیر بیان از وقت نیاز است و این برای حکیم قبیح می­باشد، چون در آن ضایع بودن، احکام و مصالح عباد بدون مجوز، هست. پس واجب است که ناسخ عام باشد، و عام نیز بر عمومیت خویش باقی می­ماند و واجب است تا آمدن خاص بدان عمل شود، و در مرحله دوم واجب است بنابر طبق خاص عمل شود.[[91]](#footnote-91)**

**چگونه نسخ بعد از عصر نبوت و قطع وحی ممکن است؟**

**بعضیها می­گویند: قطع وحی به معنای عدم تحقیق نسخ بعد از پیامبر نیست، چون پیامبر غ حکم ناسخ را به عهده وحی خویش گذاشته، وحی نیز به وحی دیگر می­سپارد تا زمان ظهور حضرت قائم و تبلیغ آن.**

**اخبار عدیده­ای درباره تفویض دین خدا به ائمه آمده شده، و در کافی بابی در این موضوع منعقد شده، و بعد از این هیچ گرایشی به عدم امکان تحقیق نسخ بعد از پیامبر باقی نمی­گذارد.[[92]](#footnote-92)**

**آنچه که معلوم می­باشد این است که حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است و آنها نیز این را از امامان خویش روایت کرده­اند، پس چگونه و کی نسخ تحقیق می­یابد؟**

**ابوالقاسم خوئی مرجع سابق آنها در عراق می­گوید: ظاهر اخبار، عرفاً بیان استمرار شریعت مقدس است، و آنها با شریعت دیگری نسخ نمی­شود، مراد از آن این است که تمامی آنچه متصف به حلال و حرام است، این حلال و حرام محمد است و احکام پیامبر تا روز قیامت پابرجا می­باشد و به هیچ شریعت دیگری نسخ نمی­شود».[[93]](#footnote-93)**

**تخصیص:**

**2ـ بعضی از جعفریها اعتقاد بر آن دارند که این مخصصات کاشف اتصال کل عام به مخصصش است و این تخصیص عارضی نیست که بعد از عصر نبوت پیش آمده باشد بلکه این مخصصات متصله مخفی است و به مخصصات منفصل به آنها رسیده.**

**شیخ طوسی می­گوید: به خاطر زیاد بودن انگیزه­ها به سوی ضبط قرائن و مخصصات متصله و اهتمام راویان به حفظ و نقل آنها، عادتاً غیر ممکن است که مخصصات متصله بعد از مخصصات منفصله بیاید در حالی که همه آن برای ما نامعلوم­اند.**

**در پاسخ می­گویم: هیچ وجهی برای محال بودن آن وجود ندارد، ما می­بینیم که بسیاری از مخصصات منفصله روایت شده از طریق ما از امامان روایت شده از عامه­ی مسلمانان بنا به طریق خویش از پیامبر غ آن مبهم بودن و نامعلومی مخصصات متصله را برای ما کشف خواهد کرد.[[94]](#footnote-94)**

**کتمان حکم تقیه یا تدرج:**

**برخی از جعفریها این گونه درباره تخصیص اعتقاد داشتند، ولی بر اساس اینکه این مخصصات همان مخصصات حقیقی­اند، و هیچ مانعی برای تاخیر آنها از وقت عمل به عام وجود ندارد، چون عمومیات متقدمه، مفاد آنها حکم واقعی نیست، بلکه حکم همان چیزی است که مخصص منفصل عهده دار بیان آن شده، و تاخیر بیان آن به خاطر مصلحتی است که در تاخیر وجود دارد، و عموم به خاطر این پیش افتاده که بدان تا آمدن مخصص عمل شود، پس مفاد عموم حکمی ظاهری باشد و خاص از وقت عمل به عام به تاخیر افتد.[[95]](#footnote-95)**

**عالمی دیگر این رای را توضیح می­دهد و می­گوید: عام جایز است که برای بیان حکمی ظاهری و صوری به خاطر مصلحتی که حکم واقعی مقتضی کتمان آن باشد و اینکه به خاطر مصلحت تقیه یا مصلحت تدرج در بیان احکام باشد همانگونه که این از روش پیامبر در بیان احکام شریعت معلوم است، بیاید، هر چند که حکم واقعی تابع مصلحت واقعی ثابت شده برای اشیاء با خود عناوین اولیه و بنابر طبق خاص، می­باشد. هر گاه خاص آمد، این واقعی را کشف می­کند و مبین عام و مخصص آن است، اما حکم عامی که نخست ظاهر و صورت آن ثابت شده باشد، اگر موضوع آن ارتفاع و به بیان رسیده شده باشد، این تنها به خاطر مرتفع کردن موضوع آن است، و این از باب نسخ نمی­باشد.[[96]](#footnote-96)**

**بعد از این می­گوید: اگر جایز باشد عام بدین گونه برای بیان حکم ظاهری و صوری بیاید، اگر این ثابت شود، آن خاص مخصص محسوب می­شود، یعنی قطعاً کشف واقع را کرده، و اگر ثابت شود که این در حدود بیان حکم واقعی برای مصالح واقعی ثابت شده با عناوین اولیه آن باشد، بدون شک این تعیین می­کند که آن خاص ناسخ آن محسوب می­شود.**

**اما اگر این موضوع میان هر دو در حال جریان باشد، یعنی دلیلی برای تعیین یکی از آن دو جهت وجود نداشته باشد، کدامیک از آنها در حمل راجحترند؟**

**می­گوییم نزدیک­ترین انها به صواب، همان حمل کردن وی بر تخصیص است.[[97]](#footnote-97)**

**همراه با این ترجیح، غیر وی چنان می­پندارند که جایز نیست در این حالت آن را جز بر نسخ حمل کرد.[[98]](#footnote-98)**

**کتمان حکم واقعی تقیه­ی این امر از پیامبر غیر معروف است و گمان نمی­کنم که شیعه آن را بگویند، و جایز نیست که مسلمان بدان معتقد باشد، شاید مراد آنها از تقیه نسبت به امامانشان باشد، یعنی اینکه امام آن حکم را کتمان می­کند، زیرا اگر آن را ظاهر و آشکار می­کرد از خود و پیروانش می­ترسید که آنها را از بین ببرند و تقیه از اینجاست و این رایی می­باشد که هر چند غیر مقبول است، ولی آن با عقیده جعفریه همخوانی دارد.**

**اما تدرج در بیان احکامی که جعفریه بدان معتقد است، عالم مشهور آنها محمد حسین آل کاشف الغطا آن را توضیح می­دهد و می­گوید: «امامیه معتقد است که خداوند در شریعت اسلامی برای هر واقعه­ای حتی حکم خونهای مجروحی، حکمی قرار داده، و خداوند برای هر عملی از اعمال افراد مکلف حکمی از احکام خمسه برای آن قرار داده یا واجب یا حرام یا مندوب یا مکروه یا مباح، و هیچ معامله­ی مالی و عقد نکاحی نیست مگر اینکه در شرح حکم عصمت و فساد آنها بیان شده. خداوند تمامی این احکام را نزد پیامبر خویش حضرت محمد به ودیعت نهاد، و پیامبر آن را از خداوند با وحی و الهام گرفت و او نیز بنابر شرایط و حوادث و وقایع و... بسیاری از آنها را برای مردم بیان کرد، به ویژه برای یاران و نزدیکانش که همیشه در حضور وی بودند، تا اینکه آنها برای دیگر مسلمانان در دیگر جاها (صحبت)» و مبلغ شوند ﴿لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[[99]](#footnote-99)، و بسیاری از احکام مانده­اند که انگیزه و باعثی برای بیان آنها ـ یا به خاطر عدم ابتلاء آن در زمان پیامبر، یا به خاطر عدم مصلحتی برای نشر آن ـ وجود نداشت... خلاصه اینکه حکمت تدرج و پی در پی و گام به گام مقتضی بیان بعضی از احکام و کتمان بعضی از آنها شد، ولی پیامبر آنها را نزد جانشینان و اوصیای خویش به ودیعت نهاد، و هر صحابه­ای متعهد است که باید آن را بنابر حکمت انتشار دهد و آن را به دیگر وصی بسپارد؛ پیامبر عامی را ذکر می­کرد و بعد از مدتی از حیات خویش مخصص آن را نیز بیان می­نمود و گاهاً آن را نیز اصلاً ذکر نمی­کرد، بلکه آن را به وصیش می­سپرد تا اینکه آن را در وقت مناسب خویش اعلام نماید».[[100]](#footnote-100)**

**بعد از این روشن است آنچه را که جعفریه نسبت به قرآن ناطق ـ امام ـ گفتند، اثری از آثار آنها در عقیده امامت است، اقوال آنها در اینجا جز به صحت عقیده امامت صحت پیدا نمی­کند، تا جایی که آنچه را که برای پیامبر از بیان و تخصیص، تقیید، و بلکه نسخ است برای امام نیز قایلند و حتی گام به گام و تدرج نزد آنها با قطع وحی و فوت پیامبر تمام نمی­شود، بلکه آن برای شریکان پیامبر در رسالتش، همچنان باقی می­ماند.**

**آنچه را که شیعه در اینجا ذکر کرده، مساله­ای نظری و تئوری نیست بلکه بیانگر اصول تفسیر و اصول تشریع آنها است و ما تطبیق علمی آن را در کتابهای آنها که پیرامون تحقیقات قرآنی صورت گرفته، می­بینیم و هنگام بحث از کتابهای آنها، ما سه کتاب آنها را در تفسیر که در قرن سوم هجری نوشته شده­اند، مشاهده می­کنیم، و این کتابها، کتاب خدا را به کتابی از کتابهای شیعه تشبیه می­نمایند، زیرا بسیاری از آیات را خاص امامان و بزرگان دین و والیان می­دانند، و هر که را که آن ولایت را انکار کند، تکفیر نموده­اند، همچنین افراط ها و گمراهی­های دیگری که در آینده توضیح داده خواهند شد، و ما نیز در ده­ها کتاب تفسیر دیگر شیعه آن را می­بینیم.**

**جعفریه، جز در قرن چهاردهم به فکر علم اصول نیفتادند و جز در قرن پنجم راجع به علم، تصنیف و تالیف را انجام ندادند.[[101]](#footnote-101) وقتی که این را شناختیم، این به ما امکان می­دهد که بگوییم: آنچه را که شیعه در اینجا راجع به علم اصول گفته­اند، جز استنتاج از کتابهای سه­گانه یا تصدیق آنها نیست، از آنجا که آنها به روایتهایی که گمان می­برند از آن امامان است، اعتماد دارند.**

**ظاهر و باطن:**

**حجیت ظاهرها:**

**همین حالا ذکر کردیم که موضع­گیری اخباریها در برابر ظاهر قرآن کریم چگونه بود، و جمهور جعفریه آنها را رد کرده‌اند، و مرجع سابق آنها در عراق درباره حجیت ظاهر قرآن می­گوید: «بدون شک پیامبر برای فهم مقاصد خویش راه ویژه­ای اختراع نکرد، بلکه با قومش هر طور که ممکن بود از راه­های تفهیم و تکلم سخن می­گفت: او قرآنی را آورد تا مردم معنای وی را بفهمند و در آیات وی تدبر نمایند، و دیگران را به امر آن امر و به گواهی آن نهی کنند، و در آیات قرآن کریم چیزهایی دال بر این تکرار شده،همانند ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ 47/24، و ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾ 39/27، و ﴿وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ 26/192، و ﴿** نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِين **﴾ 193/194 و ﴿ بِلِسَانٍ عَرَبيٍّ مُّبِينٍ** **﴾195، و ﴿**هَـذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ **﴾ 3/138، و ﴿** فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ **﴾44/58 و ﴿** وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ**﴾ 54/17 ، و ﴿** أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا**﴾ 4/82، و... و آیاتی دیگر که دال بر وجوب عمل به قرآن و لزوم پذیرفتن آنچه که از ظاهر آن فهمیده می­شود، می­باشند.**

**و چیز دیگری که بر حجیت ظواهر قرآن و فهم معانی آن توسط عرب، دلالت می­کند، این است که قرآن برای حجیت بر رسالت نازل شده، و پیامبر بشریت را برای آوردن حتی سوره‌ای مانند آن به مبارزه طلب کرده است. این بدین معنا است که عرب معنای قرآن را از ظواهرش می‌فهمیدند، زیرا اگر قرآن از قبیل معما و لغز می‌بود درخواست از آنها برای معارضه و مقابله با قرآن صحیح نبود، و برای آنها اعجاز قرآن ثابت نمی­شد، چون آنها از آن کسانی نبودند که بتوانند آن را بفهمند و این منافی غرض و هدف از انزال قرآن و دعوت بشر برای ایمان به آن ... است.[[102]](#footnote-102)**

**و عالمی دیگر درباره حجیت ظواهر گفته:[[103]](#footnote-103) «این واضح­تر از آن است که راجع به آن بحث طولانی کرد، چون بشر با این همه در لغاتش به پذیرفتن ظواهر کلام تن دادند، و ترتیب آثار و لوازم آن بنابر ظواهر کلام می­باشد، اگر ممکن باشد که از پذیرفتن آن شانه خالی کرد هرگز فهم کلام حاصل نمی­شد، اینها تعداد بسیار کمی را تشکیل می­دهند.**

**و عصر پیامبر، عصری تازه نبود، تا مردم هر یک با روشی خاص به فهم متون بپردازند و به ظهور یکی از گنجهای قرآن اعتماد نکند، و پیامبر هرگز خود روشی خاص و جدا از مردم همزمان خویش برای فهم نداشت، اقرار قطعی پیامبر به روش آنها در فهم برای اثبات حجیت ظواهر کافی است.**

**قرآن به زبان عرب نازل شد، و روش آنها را برای عرضه افکار خویش انتخاب کرد، و کلام ظاهر قرآن قابل فهم است و باید بنابر آن حرکت کرد».[[104]](#footnote-104)**

**پافشاری در تاویل برای تایید عقیده:**

**هر چند آنها قایل به حجیت ظاهر قرآنند اما ـ همانگونه که قبلاً دیدیم ـ آنها امام را همانند پيامبر غ می­دانند و قایل به این هستند که امام مبین مراد خدا و مخصص عام و مقید مطلق آن می­باشد. در قسمت اول دیدیم آنها وقتی که برای اعتقاد خویش از ظاهر قرآنی دلیلی پیدا نکردند، رو به تاویل کردن آوردند، و آنها را در آنچه که بدان اعتقاد داشتند، مورد مناقشه قرار دادیم، و هیچ دلیلی برای صحت اعتقاد خویش ارائه ندادند، وقتی که عقیده­ای اساسی آن در قرآن و سنت دلیلی برای تایید خویش نداشته باشد، پس مسایل فرعی و... چه؟**

**باطن:**

**شیعه­ی اثنی عشر، آنها تا حد این تاویلی که بدان اشاره کردیم، نیاستاده­اند، آنها به پیامبر و امامان خویش نسبت داده­اند که آنها گفته­اند: قرآن دارای ظاهر و باطنی است و باطن آن نیز باطن دیگر دارد تا هفت باطن و یا هفتاد باطن دیگر[[105]](#footnote-105) اینها در قول به اینکه قرآن دارای ظاهر و باطن می­باشد، تنها نیستند بلکه همگی آنها بدان قایل هستند.**

**استاد جلیل القدر مرحوم علی حبیب­الله، تحت عنوان «ظاهر القرآن و باطنه» می­گویند: «اگر کسی کلامی عربی را شنید، آنچه را که کلام بنابر وضع خویش بر آن دلالت می­کند به ذهنش متبادر می­شود، اگر در آن به تدبر افتادند از آن اغراض و مقاصدی خفی و نهان فهم می­شود، متبادر اول این؛ ظاهر کلام است و همه لغت دانان عرب آن را درک می­کنند، و مفهوم دوم، این باطن کلام است و این جز با تدبر حاصل نخواهد شد، قرآن نیز بدین معنا دارای ظاهر و باطن است، و هر دوی آنها مورد نظر می­باشد، و به دومی اعتماد نمی­شود مگر اینکه نباید متناقض اول باشد، و باید برای آن از مقاصد و اهداف دین شواهدی داشته باشد.[[106]](#footnote-106)**

**امام غزالی قبل از این راجع به باطن و ظاهر صحبت کرده، و باطن را به پنج قسم تقسیم کرده!**

**یک: اینکه در درون آن چیزی نهفته باشد که اکثر اذهان از فهم آن قاصر باشند درک آن مختص خواص است.**

**دو: جزو نهانیهای انبیاء و صدیق است و آنها نمی­توانند آن را ذکر نمایند، و این بدین معنا نیست که دیگران از فهم آن قاصرند، بلکه ذکر آن به بیشترین شنوندگان آن ضرر نمی­رسانند و به انبیاء و صدیقین ضرر نخواهند رساند.**

**سه: چیزی است که اگر صریحاً ذکر شود همه آن را فهم می­کنند و به هیچ کس ضرر نمی­رساند ولی آن را بنابه روش استعاره و رمز به کار برده.**

**چهار: اینکه انسان به شیوه­ای کلی آن را درک می­کنند، و برای درک جزئی آن نیاز به تحقیق و ذوق هست.**

**پنج: آنکه با زبان سر نه با زبان حال از آن تعبیر می­شود، کسانی که فهم کوتاه دارند فقط ظاهر آن را درک و آن را نطق به شمار می­آورند، اما افراد آگاه به حقایق رازهای آن را درک می­نمایند.**

** قرآن راجع به امامان !! و  راجع به دشمنان آنها !!**

**جعفریه در قول به باطن تنها نیستند، بلکه عقیده آنها را در امامیه تایید کرده ـ تا جایی که قبلاً گذشت ـ آنها درباره سخن از باطن تا غیر از حد خود رفته، حتی بعضیها ـ همانگونه که خواهد آمد ـ  قرآن را راجع به ائمه و  نیز درباره دشمنان آنان ـ حتی بعضیها می­گویند  نیز درباره دشمنان است و اینها که به ائمه اطهار افترا بسته و این گمراهی­ها را به آنها نسبت داده­اند، تا غیر خود را به گمراهی بکشانند، و به همین خاطر کتاب خدا را در راستای خواهشای نفسانی خویش تاویل می­کنند، و آن را تحریف می‌نمایند تا آخر هر چه بیشتر به کتابی از کتابهای آن فرقه­ها نزدیک کنند، و آنها فرق زیادی با اسماعیلیهای باطنی ندارند.**

**و هنگام برخورد با کتابهای آنها می­بینیم که آنها مختلفند، و هر که ندای اعتدال سر دهد این چیزی نسبی است، و قبل از سخن از آن کتابها از موضوعی مهم و خطیر سخن می­گوییم، از آنجا که به حفاظت قرآن کریم از نقض و تحریف، مطلق است.**

**قرآن کریم و تحریف:**

**چرا از تحریف سخن می­گویند؟**

**با رجوع به کتابهای جعفریه، جدالهایی پیرامون تحریف میان اعتدال گرایان نسبی و افراط گرایان آنها، مشاهده می­کنیم، و به همین خاطر با اختصار هر چه بیشتر بنا به توان خویش به این مساله خواهیم پرداخت!**

**آنچه که نزد جمهور قطعی می­باشد، این است که ﴿**لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ**﴾ (یونس:64)، و خداوند حفظ قرآن را متعهد شده ﴿**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**﴾ (حجر:9)، به همین خاطر خداوند برای حفظ آن تا روز قیامت کسانی را آماده کرده، و قرآن در دوران پیامبر نوشته شد و در دوران ابوبکر صدیق و عمر فاروق جمع­آوری و جمع­بندی شد، و بعداً مصحفی که در دوران حضرت عثمان ـ همانگونه که بر همگان معلوم است ـ به نگارش درآمد و در سطور و صدور بنا به گذر زمان حفظ شده، و در هر شرایطی مسلمانان آنچه در توان داشته­اند برای حفظ قرآن به کار انداخته­اند، و این چیزی است که همه آن را احساس می­کنیم.**

**کسانی که برای نابودی اسلام تلاش کردند، تلاش شیطانی خود را برای طعن در قرآن مجید آغاز نمودند، اما بسیار کور خوانده بودند؛ آنها دچار شک شدند و مورد خشم عالمان به قرآن قرار گرفتند و راه و روش آن کافران جای چندان تعجب نیست، اما آنچه که بسیار جای تعجب می­باشد این است که می­بینیم کسانی که خود را منتسب به اسلام می­دانند ولی تحت تاثر آن کافران قرار گرفته­اند! مایه­ی افتخار است که قرآن کریم و نصوص صریح و ظاهر آن خالی از مواردی می­باشد که تایید عقیده افراط گرایان اثنی عشر در امامیه نماید، آنها به تأویلات فاسد نیز اکتفا نکردند ـ همانگونه که خواهیم دید ـ بلکه به جنایتی بس سترگ روی می­آورند و آن هم افتراء بستن علیه صحابه کرام است، به ویژه خلفای راشدینی که پیش از امام علی منصب خلافت را عهده دار شدند و آنها با این افتراها می­خواهند این را بیان کنند که خلفای راشدین به ویژه در اجرای شریعت اسلامی و نقل آن و حفظ قرآن کریم خیانت­کار بوده­اند، و اینکه آنها خلافت را غصب کردند، در قرآن تحریف نمودند تا مبادا کارهای­شان رسوا گردد و حق علی در خلافت و ائمه بعد از آن ظاهر نگردد !!**

**کتاب فصل الخطاب**

**از جمله مشهورترین کتابهای آن افراط گرایان کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» تألیف حسین بن محمد تقی النوری طبری است.[[107]](#footnote-107) در ص 2 این کتاب می‌خوانیم:**

**این کتابی لطیف و سفری مبارک است، آن را برای اثبات تحریف قرآن و رسواییهای اهل جور و عدوان تالیف کرده­ام».**

**و روایتهای زیادی را برای افاده تحریف قرآن می­آورد از جمله «وقتی که پیامبر به لقاء خدا پیوست، دو بُت قریش خلافت ظاهری را غصب کردند، امیرالمومنین علی همه قرآن را جمع­بندی کرد و آن را در پارچه‌ای گذاشت و آن را نزد آنها در مسجد برد، و به آنها گفت: این کتاب خدا است، رسول خدا به من دستور داد که آن را برای اتمام حجت به شما عرضه کنم، فرعون و نمرود این امت گفتند، ما محتاج قرآن تو نیستیم ـ ابی ابن قحافه مسلمانان را فرا خواند و به آنها گفت: هر که هر چند قرآن را نزد خود دارد آن را بیاورد، ابو عبیده جراح، عثمان، سعدبن ثابت و گروهی دیگر از مسلمانان آن را آوردند، و این قرآن را جمع­آوری کردند، و آن عیب و کاستی­هایی را که از آنها بعد از وفات پیامبر صادر شده بود، آن را از آن حذف نمودند، و به همین خاطر است که می­بینیم آیات آن غیر مرتبط است !! قرآنی که حضرت علی آن را جمع­آوری کرده با خط خویش نزد حضرت مهدی محفوظ می­باشد، و در آن همه چیز وجود دارد.[[108]](#footnote-108)**

**سوره ولایت در کتاب دبستان مذاهب:**

**از مولف کتاب دبستان مذاهب نقل شده که «بعضیها می­گویند عثمان مصحفها را سوزانده و سوره­ای که بحث از فضل اهل بیت می­کرد را از بین برده، و سوره­ای دیگر که کاملاً دروغ است را ذکر کرده، و خود بعداً راجع به این سخن می­گوید: «ظاهر این کلام این است که از کتابهای شیعه گرفته شده باشد، و من اثری از آن را در آن کتابها ندیده­ام، جز اینکه شیخ محمدبن علی بن شهر آشوب مازندرانی، در کتاب خود «المثالب» چیزی را همانند این آورده، اینکه آنها تمام سوره ولایت را از قرآن حذف کرده­اند.[[109]](#footnote-109)**

**این نمونه­های کمی بود که آنها را عیناً نقل کردیم، و همه آن کتاب در تاریکی این گمراهی قدم بر می­دارد، و بعداً این گونه به اهل بیت اطهار افتراء می­بندد، پس آن افراط گرایان افتراگر چه کسانی­اند؟**

**چه کسانی قایل به تحریف­اند؟**

**مولف کتاب سابق می­گوید: «قایلان به واقع شدن تغییر و نقض در قرآن، مذهب شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی شیخ کلینی است، او در تفسیر خویش در اول آن به این مسئله تصریح کرده، کتابش را پُر از این اخبار نموده، با وجود آنکه خود در اول کتابش متعهد شده بود که جز اقوال مشایخ و معتمدان مورد نظر خویش در آن نیاورد، و مذهب شاگرد آن ثقة الاسلام کلینی، بنابر آنچه که گروهی بدان نسبت داده­اند، اخبار بسیار زیاد و صریحی در این باره در کتاب الحجة آورده است؛ به ویژه کتاب «النکت و النتف من التنزیل» و در الروضه و... به رد و تاویل آنها پرداخته.[[110]](#footnote-110)**

**محقق سید محسن کاظمی در شرح الوافیه مذهب آن را روشن کرده آن هم از عنوانی که در بابی انتخاب کرده و آن را نام نهاده «باب إنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة» آنچه که از روش­ وی ظاهر است این می­باشد که انتخاب عنوان هر فصلی به معنای رضایت به وی است. من نیز می­گویم: همانگونه که گفته شد، مذاهب گذشتگان اغلباً از عناوین ابواب شان چیز را یاد گرفتند، و علامه مجلسی در مرأة المومن، هم بدین گونه تصریح کرده است و به همین روش است که پی به مذهب الثقة الجلیل محمدبن حسن صفار در کتاب البصائر و در بابی که در آن هست، پی می­بریم، و عنوان آن هم «باب فی الأئمه أن عندهم جمیع القرآن الذی أنزل علی الرسولغ» و این در دلالت صریحتر از آن است که در کافی آمده، در باب «إن الأئمه محدثون».**

**و این مذهب صریح الثقة محمدبن ابراهیم نعمانی شاگرد کلینی مولف کتاب الغیبه المشهور، در تفسیر کوچک خویش که در آن به ذکر آیات و اقسام آن پرداخته، و به منزله­ی شرحی برای مقدمه­ی تفسیر علی بن ابراهیم است، و صریح الثقه الجلیل سعیدبن عبدالرحمان قمی در کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و همچنین در جلد 16 کتاب البحار، بابی را تحت عنوان باب: التحریف فی الآیات التی هی خلاف ما أنزل الله عز و جل همارواه شیخنا رحمه الله علیهم من العلماء آل محمد» آورده.[[111]](#footnote-111)**

**مولف همچنین به ذکر قائلین به تحریف می­پردازد، تا جائیکه می­گوید: «و از کل آنچه که ذکر کردیم و آن را با اختصار نقل نمودیم، می­توان پی به ادعای مشهور عظیمی میان متقدمان و گذشتگان و انحصار مخالف در آنها به اشخاصی معین که ذکر آنها خواهد آمد، می­بریم.**

**سید محدث جزایری در الانوار می­گوید: اصحاب به صحت اخبار مشهور بلکه متواتر که صراحتاً بر وقوع تحریف در قرآن هم از لحاظ کلام و ماده و اعراب و تصدیق بدان، اذعان کرده­اند.[[112]](#footnote-112)**

**و بعد می­گوید: «از تمامی اینها، فساد آنچه که محقق کاظمی ذکر کرده، درباره انحصار قائل بدان در علی بن ابراهیم و کلینی، یا با مفید و بعضی دیگر از متاخرین روشن می­شود.[[113]](#footnote-113)**

**و بعداً صحابه بهترین ـ امت ـ را متهم به کفر و عناد و جبروت و حماقت کرده­اند تا با این به این هدف برسند که آنها لیاقت و شایستگی جمع قرآن را ندارند.[[114]](#footnote-114)**

**و بسیار زیادی از این گونه روایات همانند روایت کلینی که از امام صادق نقل کرده! «قرآنی که جبرئیل برای محمد نقل کرد دارای 17 هزار آیه بود» را در کتابهای آنها می‌بینیم.[[115]](#footnote-115)**

**و می­گوید: «اخباری که دال بر تحریف­اند، بیشتر از دو هزار حدیث است، و گروهی همانند مفید، و محقق، داماد، علامه مجلسی و... ادعای بیشتر از آن را کرده­اند».[[116]](#footnote-116)**

**و می­گوید: «آن اخبار از کتابهای معتبری روایت شده­اند که در آنها بحث از اعتماد اصحاب ما در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی، می­نمایند، جز کتاب قرائت اثر احمدبن محمد یساری، و ائمه رجال او را ضعیف دانسته­اند، لازم است که ما برخی از قرائتی که بر جواز استناد بدین کتاب دلالت می­نمایند، ذکر کنیم. [[117]](#footnote-117)**

**یکی از مفسرین جعفریه[[118]](#footnote-118) می­گوید: «اعتقاد اساتید ما به این مسئله واضح است، ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی معتقد است که تحریف و نقصان در قرآن رخ داده، زیرا وی در کتابش کافی روایتهایی در این باره روایت کرده، و به نقد آنها هم نپرداخته، با وجود آنکه در اول کتابش گفته او آنچه را که روایت می­کند بدان باور و اعتقاد دارد، همچنین استادش علی بن ابراهیم قمی، او هم تفسیرش پُر از آنها است، و شیح احمدبن ابی طالب طبرسی نیز در کتابش الاحتجاج، بر این روش نوشته است.»**

**یکی از نویسندگان معاصر در مقدمه­ای که بر تفسیر قمی نوشته، گفته است: «این تفسیری است همانند دیگر تفاسیر قدیم، و حاوی روایتهایی است که مفاد آنها این می­باشد که؛ مصحفی که حالا در دست ما است از تحریف و تغییر سالم نمانده، و جواب این نیز آن است که تنها مولف این را نگفته بلکه محدثین گذشته و متاخر به طور عام و خاص با او همنظراند».[[119]](#footnote-119)**

**و بعد به ذکر قائلین به تحریف می­پردازد و می­گوید: «کلینی و برقی، عیاشی و نعمانی، فرات بن ابراهیم، احمدبن ابی طالب طبرسی مولف کتاب احتجاج، مجلسی، سید جزایری، حر عاملی، علامه فتونی، سید بحرانی، آنها آیات و روایات زیادی را که امکان چشم­پوشی در آنها نیست، برای اثبات مذهب خویش آورده­اند.**

**چیزی که آن حرفها را کم اهمیت جلوه می­دهد این است که تحریف لازم بنابر قول آنها جداً آسان و مخصوص آیات ولایت است، و این باعث تغییر احکام و مفهوم جامعی که همانا روح قرآن را تشکیل می­دهد، نمی­شود، و این در حقیقت تحریف نیست، و غیر شیعه نباید به این مسئله چنان اهمیتی بدهند و از این جهت علیه آنها بشورند. [[120]](#footnote-120)**

**اعتدال گرایان شیعه به مقابله­ با حرکت افراط گرایان می­پردازند:**

**این حرکتی از حرکتهای تشکیک و تضلیل بود که افرط گرایان شیعه اثنی عشریه آن را بر پا کرده­اند، و بعداً هنگام بررسی کتابهای آنها به بحث بعضی از ایشان خواهیم پرداخت، ولی آنچه که مهم است، اینکه اعتدال­گرایان ـ تا حدی ـ از برادران جعفریه به مقاومت با این حرکت از قدیم و جدید پرداخته­اند، و پرده را از این بطالت برداشته­اند و گمان قائلان به تحریف را خنثی کرده­اند، و بیان داشته­اند آن روایتهایی که آنها به اهل بیت نسبت می­دهند ـ و قائلان به تحریف بدان استناد می­کنند ـ بعضیهاشان قابل تاویل­اند و مفید وقوع تحریف نیستند، و مابقی نیز نباید به آنها گوش داد و توجه کرد (زیرا دروغ محض­اند).**

**مشهورترین کسی که در قدیم به مقاومت و مقابله با حرکت تضلیل پرداخت، محمدبن بابویه قمی ملقب به صدوق بود، او مولف کتاب «من لا یحضره الفقیه» یکی از کتابهای چهارگانه معتقد نزد جعفریه است، و سید شریف مرتضی و شاگردش شیخ طوسی مولف کتاب تفسیر التبیان و دو کتاب از کتابهای چهارگانه حدیث که قبلاً ذکر شد، و شیخ مفسر جعفریه ابی علی الفضل بن حسن طبری. [[121]](#footnote-121)**

**از جمله گفته­های سید مرتضی این است که: «قرآن به طور نبوت، و منبع علوم شرعی، و احکام دینی است، و علمای مسلمانان نهایت توجه و تلاش را به حفظ و حمایت آن کرده­اند تا جاییکه همه اختلافهای اعرابی، قرائتی، حرفی و آیه­ای آن را شناخته­اند، پس با وجود این همه توجه و ضبط شدید و محکم تغییر و نقص قرآن چگونه ممکن است»؟[[122]](#footnote-122)**

**و می­گوید: «قرآن در عهد پیامبر همانند نسخه­ی فعلی جمع­بندی و تالیف شد، و استدلال شده که قرآن کل آن در آن زمان تدریس و حفظ می­شد، حتی گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شدند، تا آن را در خدمت پیامبر عرضه کنند و برای وی بخوانند، و گروهی از صحابه همانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و... قرآن را حفظ و ختم کردند و آن را چند بار از اول تا آخر برای پیامبر خواندند، همه اینها با اندک تاملی بر این امر دلالت می­کنند که قرآن به طور مرتب بدون کم و کاست جمع­بندی شده، و می­گوید: هر که از امامیه و حشویه این را انکار کند، بدان اعتماد نمی­شود، زیرا انکار این، به گروهی از اصحاب الحدیث نسبت داده شده که اخبار ضعیف روایت کرده­اند که در حدیث صحیح نظیرشان نیست».[[123]](#footnote-123)**

**شیخ طوسی می­گوید: «اما سخن درباره ازدیاد یا نقضان قرآن، چیزی است که شایسته نیست آن را درباره قرآن گفت، زیرا ازدیاد، آن همه بر بطلان آن اجماع کرده­اند، و نقصان نیز خلاف مذهب مسلمانان است، و این (عدم زیاد و عدم نقصان) صحیح و شایسته مذهب ما می­باشد، و این چیزی است که شیخ مرتضی بدان پرداخته، هر چند که روایتهای زیادی از طرف خاص و عام در رابطه با نقص فراوان آیات قرآن ذکر شده، و جابجایی کردن در بعضی از روایتها که روششان آحاد است بهتر آن است که از آنها پشت کرد و بدانها خود را مشغول ننمود، چون اینها امکان تاویل را دارند و اگر به فرض اینکه صحت هم داشته باشد این باعث طعنه زدن و بدگویی کردن به قرائتی که همین حالا موجود است، نمی­شود، چون صحت این معلوم شده، و هیچ کس از أمت آنرا نقد ننموده و به رد آن نپرداخته».[[124]](#footnote-124)**

**شیخ صدوق می­گوید: «اعتقاد ما این است قرآنی که همین حالا موجود و در دست مردم است، همان است که خداوند بر پیامبر نازل کرده، و از این بیشتر نیست... و هر که به ما نسبت دهد که می­گوییم قرآن بیشتر از این است، او دروغ گفته است».[[125]](#footnote-125)**

**این موضع­گیری نسبی اعتدال گریان در قدیم بود، اما در عصر حاضر نیز اکثر شیعه­های امروزی ظاهراً با جمهور مسلمانان متفقند که قرآن کریم، بدون کم و زیاد همان است که حالا موجود می­باشد، و هر که در این موضوع نظریه‌ی شاذ و جدا از آن را داشته باشد، او را از اسلام خارج دانسته­اند و بدان اعتماد نمی­شود، و به همین خاطر محمد حسین آل کاشف الغطاء می­گوید: «شیعه­ی امامیه معتقد است که قرآن موجود و در دسترس مردم، همان قرآنی است که خداوند آن را بر حضرت محمد نازل کرد، تا با آن اعجاز و تحدی نماید، و از روی آن به تعلیم احکام و بیان حلال و حرام بپردازد، و در آن هیچ گونه نقص و تحریف و زیاده­رویی وجود ندارد، همه بر آن اجماع دارند، و هر که از آنها و یا هر فرقه­ی دیگر اسلامی قایل به وجود نقص و تحریف در قرآن باشد او بنا به نص قرآن خطا کرده و دروغ گفته است.** ﴿‌**‌إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و اخبار وارده از طریق ما یا از طریق آنها درباره نقص یا تحریف قرآن، ضعیف و شاذ است، و اخبار آحاد هیچگاه مفید علم و عمل نیست، یا باید بنحوی شایسته تاویل، و یا باید به دیوار زده شوند. [[126]](#footnote-126)**

**وقتی که مولف کتاب «فصل الخطاب» آن را انتشار داد، بسیاری از علمای شیعه به مقابله با آن پرداختند، و نظرات و آراء آن را بطلان کردند و خطای کلی و جزئی وی را بیان داشتند، به عنوان مثال، سید ابوالقاسم خوئی مرجع آنها در عراق[[127]](#footnote-127) ، و شیخ محمد جواد بلاغی نجفی.[[128]](#footnote-128) و شیخ محمد تقی حکیم[[129]](#footnote-129) ، ما دیگر نیازی به ذکر شیعه­های گمراه و بیان بطلان آنها نداریم، زیرا برادران جعفریه ما آن را عهده­دار شده­اند، بلکه اخباریونی که معتقد به صحت همه روایتهای وارده از اهل بیت هستند، آنها قایل به تحریف­اند، ولی باز هم در میان آنها کسانی یافت شده­اند که تحریف را انکار کرده‌اند، مرجع سابق آنها در کویت می­گوید: « مذهب ما و مذهب هر مسلمانی این است که قرآن کریم همین که در دسترس است، هیچ تحریفی نه ازدیاد و نه نقصان در آن نیست، و آنچه در بعضی از احادیث روایت شده، که در قرآن تحریف و نقص وجود دارد، این مخالف عقیده در قرآنی است که خداوند آن را حفظ داشته، قرآنی که هیچگاه باطل بدان راه نمی­یابد.[[130]](#footnote-130)**

**این دیدگاهی زیبا و هدایتی مطلوب است، امید است که خداوند دیگر برادران جعفریه را به صراط مستقیم هدایت دهد، هر چند کسانی که نماینده جانب اعتدال را در مذهب جعفری تشکیل می­دهند، اما بر آنها گران آمد که جزو افراط گرایان گمراه قایل به تحریف جعفری­اند، ­باشند و به همین خاطر تلاش کردند که این تهمتها را از دامن بزرگانشان دور گردانند و آن را به جمهور مسلمانان نسبت دهند، ولی آنچه که قطعی می­باشد این است که جمهور مسلمانان قایل به تحریف نبوده و نیستند.**

**و هیچ یک از مسلمانان را سراغ نداریم که گفته باشد صحابه چیزی را از قرآن حذف کرده­اند همانگونه که افراط گرایان جعفریه آن را می­گویند، و جعفریه نیز کاملاً این را می­دانند ولی می­کوشیدند که این جنایت شیخ را به دیگران نسبت دهند، اینکه می­گویند قول به نسخ تلاوت قول به تحریف آن است تا از این نتیجه بگیرند که اکثر اهل سنت قایل به تحریف­اند!**

**نسخ تلاوت یعنی اینکه خداوند آیاتی را نازل کرده و بعداً دستور به رفع آن داده، و خداوند همانند آن را آورده و یا بهتر از آن را نازل کرده ﴿مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا** **﴾ (بقره:160)**

**یعنی اینکه شارع حکیم خود دستور رفع آن را صادر می­کند، این نسخ ـ اگر آن را بپذیریم ـ همانگونه که استاد جلیل القدر دکتر مصطفی زید می­گوید: «این در قرآن سخن ناسنجیده محسوب نمی­شود، قرآنی که خدا حفظ آن را از تغییر و تبدیل عهده­دار شده، و آن هم همان است که در دسترس است، و این تهمت و شبه تهمت در وحی­ای که خداوند آن را توسط جبرئیل بر محمد نازل کرد، محسوب نخواهد شد، مادامیکه آن چیز رفع شده ـ یا نسخ شده ـ در زمان نزول صورت گرفته باشد، زیرا بعد از پیامبر دیگر حتی یک کلمه­ای هم نسخ نشده، (النسخ فی القرآن الکریم ـ 1/282ـ 283)».**

**آنچه که امروز موجود و در دسترس است، همان قرآن کریمی است که به تلاوت و تدبر آن و اجرای احکام آن بدون کم و زیاد امر شده­ایم، پس چطور گفته می­شود نسخ همان تحریف است؟**

**با وجود آنکه جعفریهاي اعتدال گرا به جنگ با حرکت تضلیل که در گذشته قایل به این نسخ بوده­اند، رفته­اند، و بلکه از آن دفاع کرده­اند، پس چگونه این از شیعه­های امروز گم شده و نسخ و تحریف را با هم خلط کرده‌اند تا اینکه به اهداف خود دست یابند!**

**برای مثال به شیخ طوسی اشاره می­کنیم او در تفسیر خویش التبیان 1/13 می­گوید: «نسخ در قرآن در سه قسم است یک: آنچه که در حکم به غیر از لفظ آن صورت می­گیرد... دو: آنچه که در لفظ به غیر از حکم نسخ می­شود همانند آیه رجم، در وجوب رجم بر فرد محصنه هیچ اختلافی وجود ندارد، و آیه­ای که مفهوم آن نسخ شده و آن هم «و الشیخ و الشیخة إذا زنیا» است.**

**سه: آنچه که در لفظ و حکم نسخ شده، همانند آنکه مخالفان از عایشه روایت کرده­اند که خداوند «عشر رضعات» را نازل فرموده.**

**در جایی دیگر می­گوید: 1/394، «گروهی جواز نسخ قرآن را انکار کرده­اند، اما آنچه که ذکر نمودیم دلیلی است بر بطلان آن، و اخبار زیادی روایت شده که در قرآن چیزهایی نسخ شده».**

**نوع سوم، چون روایتش از مخالفان ـ یعنی غیر جعفری ـ است طوسی درباره این گفته: «این درست است هر چند که بر آن قاطع نیست»، اما نوع دوم، با روایت الشیخ و الشیخة، تایید شده، و می­گوید: که این روایت مشهوری است، و از جمله روایتهای جعفریه نیز می­باشد، و همچنین از علی بن ابراهیم قمی روایت شده، کسی که روایتهایش را به امام باقر صادق نسبت می­دهد.**

**نگاه تفسیر وی 2/95ـ و مجمع­البیان 1/180ـ 181، تا در آن اتفاق طبری و طوسی راجع به نسخ را ببینید.»**

**ما در اینجا در صدد تایید وقوع نسخ یا عدم نسخ نیستیم، ولی می­خواهیم برای برادران جعفریه ذکر کنیم که شیخ آنها از قول به عدم تحریف و نسخ تلاوت دفاع کرده، زیرا نسخ از جانب شارع حکیم است و از جانب بشر بعد از دوران نزول صورت می­گیرد، نسخ و تحریف کاملاً از هم جدایند، پس چطور این از مرجع سابق جعفریه در عراق پنهان مانده و می­گوید: «واضح است که قول به نسخ تلاوت همان قول به تحریف و حذف است» البیان ص 244، و بعد می­گوید: «بنابراین می­توان ادعا کرد که قول به تحریف مذهب اکثر علمای اهل سنت است زیرا آنها قایل به جواز نسخ تلاوت­اند».**

**و بعد در ص 225 می­گوید: «می­دانم که قول به عدم تحریف مشهور است، این که موضوعی اختلافی میان علی و محققان شیعه است!» و به آنچه طبری در مجمع البیان ج 1 ص 15 آورده راجع به استدلال بر بطلان قول به تحریف اشاره می­کند و اگر مرجع جعفریه تا ص 180 آن را می­خواند، استدلال طبری را بر نسخ تلاوت نیز می­یافت! و رای سید راجع به آنچه که از گمراهان قایل به تحریف ذکر کرد چیست؟ آیا مگر از علمای شیعه نیستند؟ یا اکثر آنها نزد شیعه جز محققین محسوب نمی­شوند همانند قمی، عیاشی، کلینی، نعمانی، مجلسی و...**

**چرا سید خوئی آنچه را که در کتابش «معجم الرجال الحدیث» آورده ج 1 ص 3ـ 64، ذکر نمی­کند راجع به صحت تفسیر علی بن ابراهیم قمی، شیخ کلینی و اینکه روایتهای آن کتاب ثابت و صادره از معصومین علیهم السلام و توسط اساتید و متعهدان شیعه به آنها رسیده است؟**

**چرا سید آنها، روایتها را نمی­خواند تا نصهایي راجع به تحریف قرآن کریم را در آن بیابد؟**

**و اینکه او حکم به صحت این اقوال نماید؟**

**وقتی که این از او صادر شده پس چه انتظاری از دیگران می­رود؟[[131]](#footnote-131)**

**کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری:**

**قبلاً گفتیم که جعفریه دارای درجاتی میان اعتدال گرایان و افراط گرایان هستند، و آنها نسبت به یکدیگر مساوی نیستند، و ما لازم می­دانیم که به کتابهای گوناگون آنها مراجعه کنیم، تا ببینیم که عقیده امامیه تا چه اندازه تاثیر کرده .**

**هنگام مراجعه به بسیاری از کتابهای آنها، دیدیم که در قرن سوم سه کتاب تفسیر به نگارش در آمد!**

**1ـ تفسیر منسوب به امام عسکری ـ امام یازدهم**

**2ـ تفسیر عیاشی**

**3ـ قمی**

**و این سه تفسیر نماینده جانب افراط گرایی در جعفریه را تشکیل می­دهند.**

**و بعد شیخ الطائفه طوسی ـ متوفای سال 460 هـ ، پا به میان می­گذارد و کتاب خود را تحت عنوان «البیان» به عنوان نماینده طرف اعتدال گرایان به نگارش در می‌آورد، و بعد از آن شیخ مفسر آنها طبری می­آید: جعفریه بعد از این در میان آنها کسانی­اند که یکی از دو مسلک را پیش رو گرفته‌اند، و بعضی دیگر نیز در میان آندو توافقی حاصل کرده­اند و یا نزدیک به یکی از آن دو را در بر گرفته­اند.**

**در این فصل از آن کتابهای سه­گانه تفسیر که در قرن سوم به نگارش در آمدند، بحث می­کنیم، و بعد به دیگر کتابها در دیگر فصلها می­پردازیم.**

**کتاب اول: تفسیر حسن عسکری**

**داستان دیکته کردن کتاب:**

**تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ابو یعقوب یوسف بن احمدبن زیاد و ابوالحسن علی بن محمدبن سیار[[132]](#footnote-132) از آن روایت کرده­اند، و می­گویند: امام حسن این تفسیر را بر آن دو خوانده و دیکته کرده، و به ذکر داستان این املاء پرداخته­اند[[133]](#footnote-133).**

**و این تفسیر غیر کامل است، و شامل سوره فاتحه و بقره تا چهار آیه به پایان سوره، می­باشد.**

**افراط و گمراهی:**

**این کتابی است که عقیده امامیه و آنچه را که مرتبط بدان است نزد افراط گرایان جعفریه، بیان می­کند؛ و آیات قرآن کریم را در راستای این عقیده فاسد تاویل می­نماید، و آنچه را که دین حنیف­ ما از آن به دور است را ذکر می­کند، و مملو از افتراء و تهمت به خدا و رسول خدا و اهل بیت اطهار است.**

**این کتاب در حقیقت تفسیر نیست، بلکه کتابی از کتابهای فرقه­های گمراه می­باشد، به بعضی از موارد اشاره می­کنیم تا خوانندگان خود قضاوت نمایند.**

**کفر کسی که ولایت علی را انکار کند:**

**در تفسیر فرموده خداوند آمده:﴿**والَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**﴾ (بقره:4).**

**امام می­گوید: «حسن بن علی گفته: هر که منکر فضل امیرالمومنین بر تمام مردم بعد از پیامبر باشد، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتابهای نازل شده خدا را تکذیب کرده، چون از جمله مهمترین مسایل نازل شده ـ بعد از توحید و اقرار به نبوت ـ اعتراف به ولایت علی و آل طیبین وی است.**

**فردی نزد امام علی بن حسین آمد و به وی گفت: «راجع به فردی که ایمان به قرآن و دیگر کتابهای آسمانی و به آخرت دارد و نماز می­خواند و زکات می­دهد، و صله­ی رحم را به جای می­آورد، و عمل صالح را انجام می­دهد، ولی همراه با این می­گوید: نمی­دانم که آیا حق با علی است یا با دیگران. چه می­گویید؟ علی بن حسین به وی گفت: شما راجع به کسی که همه این خوبیها را انجام دهد و بگوید: نمی­دانم که آیا محمد پیامبر است یا مسیلمه چه می‌گوئید؟ آیا این عملکردها به وی نفعی می­رسانند؟ گفت: خیر. علی بن حسن نیز گفت: آن فرد نیز همینطور، کسانی که به این کتابها ایمان دارند ونمی­دانند که آیا محمد پیامبر است یا مسیلمه کذاب؟ چون آن کسانی هستند که[[134]](#footnote-134) که آنها ایمان به قرآن و آن کتابها دارند، و نمی‌دانند که آیا علی صاحب حق است یا دیگران».[[135]](#footnote-135)**

**شهادت فرش و تازیانه و خر!**

**در فرموده خداوند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره:6)**

**امام حسین می­­گوید: «وقتی که مومنان را ذکر کرده، و آنها را به خاطر ایمان به توحید الهی و نبوت محمد و وحی بر او و اینکه علی ولی الله است، مدح نمود. به ذکر کافران مخالف آنها در کفر پرداخته.**

**و می­گوید: کسانی که به توحید خدا و نبوت محمد و به وحی آن علی و به ائمه طاهرین ـ برگزیدگان عباد خدا و قیام کنندگان به مصالح خلق خدا ـ کفر ورزند، آنها را انزار دهی یا ندهی مسلمان نیستند.**

**محمدبن علی باقر می­گوید: وقتی که پیامبر وارد مدینه شد، و آثار صدق و آیات حق ولایت نبوت وی ظاهر شد، یهود شروع به دسیسه علیه وی کردند و بدترین نسبت به وی نمودند، و می­خواستند نور وی را خاموش و برای همین وی را ابطال نمایند، و از جمله کسانی که قصد رد و تکذیب وی را کردند، مالک بن صیف، کعب بن اشرف، حیی بن اخطب، ابو یاسر بن اخطب، ابو لبابه بن عبدالمنذر و شیبه، بودند.**

**مالک به رسول خدا گفت: گمان می­کنی که تو رسول خدا هستید؟ رسول خدا فرمود: خدای بزرگ این را فرموده، گفت: ای محمد به تو ایمان نمی­آورم، تا فرشی که زیر ما است به تو ایمان نیاورد و به تو گواه نمی­دهم که از جانب خدا آمده­ای مگر اینکه این فرش به تو گواهی دهد. ابو لبابه به عبدالمنذر گفت: ای محمد به تو ایمان نمی­آورم و به تو گواهی نمی­دهم، تا اینکه این عصایی که در دستم است به تو ایمان آورد و به تو گواهی دهد و کعب اشرف گفت: به تو ایمان نمی­آورم و تو را تصدیق نمی­کنم، مگر اینکه این خر به تو ایمان آورد. رسول خدا گفت: برای انسان جایز نسیت که به خدا چیزی را پیشنهاد کند، بلکه آنها باید تسلیم خدا و فرمان بر اوامر او باشند.**

**اما شما می­توانید و بر شما کافی است که تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را بخوانید که بر نبوت من و صدق من دلالت می­کنند، و در آن نام برادرم و وصی من و جانشین من در امتم و بهترین کسی که بر مردم بعد از خودم به جا می­گذارم علی بن ابی طالب آمده؟**

**وقتی که پیامبر از این سخنان فارغ شد، خداوند فرش را به زبان آورد و گفت: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، إلها واحداً قیوماً ابداً، و برای خود یار و یاوریی و یا فرزندی را نگرفته، و هیچ کس و فرمانروایی شریک وی نیست و شهادت می­دهم که تو بنده و فرستاده خدا هستید تو را با هدی و دین حق فرستاد، تا بر دیگر ادیان پیروز شوی ـ هر چند با اینکه مشرکان از آن خوششان نیاید و گواهی می­دهم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف برادر و وصی تو است ، و جانشین تو است و بهترین کسی است که برای بندگان به جایی گذاشته­اید، هر که او را دوست بدارد و او را ولی بداند، تو نیز دوست می­داری و ولی می­دانی، و هر که با او دشمنی ورزد، با تو به دشمنی پرداخته، و هر کدام که او را اطاعت کند، تو را اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند، تو را نافرمانی کرده».[[136]](#footnote-136)**

**این داستان در ادامه بیان می­دارد که آن فرش به حرکت در آمد و آنها را به لرزه در آورد و بار دوم به سخن آمد و بیان داشت که خداوند او را به نطق آورد تا این گواهی را بدهد، و اینکه هیچ کس جز مومنان بر او ننشینند. رسول خدا به سلمان و مقداد و ابی­ذر و عمار فرمود: بلند شوید و بر روی آن بنشینید، زیرا شما به آنچه که این فرش بدان گواهی داد، ایمان دارید، آنها بر روی آن نشستند.**

**و آن عصا و خر نیز همانند این شهادت و گواهی دادند، و بعد گفت: وقتی آنها از نزد پیامبر رفتند و ایمان نیاوردند، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ ﴾.[[137]](#footnote-137)**

**داستانهایی خرافی:**

**راجع به قول خداوند ﴿ خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ﴾ (بقره:7) داستانهای فراوانی از علی روایت شده، همانند اینکه نیازمندی از او طلب مساعدت جهت ادای دینش کرد، فرشته‌ای از آسمان به وی وحی کرد که به آن نیازمند بگوید: دست خود را بر هر آنچه که می‌خواهد بگذارد تا آن چیز برای او طلا شود، او این کار را کرد و دینش را ادا نمود، و برای او مقدار بسیاری باقی ماند..[[138]](#footnote-138).**

**روز غدیر و بعد از آن:**

**در تفسیر آیه ذیل آمده: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره:8) امام عسکری می­گوید: عالم بزرگوار موسی ابن جعفر گفته: «وقتی پیامبر غ حضرت علی را در روز عید در جایگاه مخصوص گذارد» مولف تفسیر می­گوید: «در آنجا از صحابه از جمله نخستین آنها ابوبکر و عمر بیعت گرفت، موسی بن جعفر می­گوید: «بعد از این گروهی از تجاوزگران و ظالمان آنها میان خود تبانی کردند که اگر محمد امری را ارائه داد آن را از علی پنهان دارند و به وی نگویند، خداوند این را از قبل می­دانست، و نزد پیامبر آمدند و گفتند: شما محبوبترین فرد نزد خدا و تو و ما را میان­مان انتخاب کرده­اید، او برای دفع ظلم از ما و برکناری پادشاهان و حاکمان ظالم در میان ما، بهترین فرد است. خداوند می­دانست که دلشان خلاف آن است به خاطر آنکه آنها با همدیگر توافق کرده­اند، که بر دشمنی وی پابرجا باشند، و حق را از ذی حقش دور گردانند، خداوند به پیامبر خبر داد، و فرمود: ای محمد! در میان انسانها کسانی­اند که می­گویند: به خدایی که به تو دستور داده علی را به عنوان امام و سیاستمدار و مدبر امت نصب کن، ایمان ندارند، و بلکه با همدیگر برای نابودی تو و او تبانی بسته­اند، و در دل خود تمرد و عصیان علیه علی را می­پرورانند.[[139]](#footnote-139)**

**اتهام شیخین و صحابه به نفاق و دروغ و کفر !!**

**بعد از این، آن تفسیر به جعل آیات مربوط به بیعت صحابه به امام علی، و متهم نمودن صحابه کرام ـ قبل از همه ابوبکر و عمر ـ به نفاق و کذب و کفر، می­پردازد !! هنگام بحث از فرموده خداوند** ﴿ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا **يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره:9)، امام حسین می­گوید: امام موسی بن جعفر گفته: وقتی که تبانی آنها و سخنانشان و سوء نظرشان درباره علی به پیامبر القاء شد، پیامبر آنها را فرا خواند و سرزنششان کرد، و آنها دوباره ایمان آوردند، و اولین آنها گفت: به خدا سوگند به هیچ چیزی همانند این بیعت اعتماد و اطمینان نداشته­ام، و امیدوارم که خداوند به واسطه­ی این قصری را در بهشت برایم قرار دهد، و من را در آن از جمله بهترین مهمانان و ساکنان، و دومین آنها گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، جز با این بیعت اطمینان به بهشت و نجات از دوزخ را پیدا نکردم و سومین آنها گفت: ای رسول خدا با این بیعت آن چنان خوشحال و شاد شده­ام و امید داخل شدن به رضوان خدا را پیدا کرده­ام، و یقین حاصل نموده­ام که اگر گناه همه مردم دنیا مال من باشد با این بیعت مورد عفو قرار می­گیرم و محو خواهند شد. و بعد از آنها همینطور کسانی از جبابره و متمردان شروع به عذرخواهی کردند خداوند محمد فرمود: «**يُخَادِعُونَ اللّهَ»**، با این ایمانی که خلاف آنچه که در درونشان است، رسول خدا و مومنان که سید و آقای آنها علی بن ابی طالب می­باشد، را فریب دادند و اگر خداوند بعد گفت: با این نیرنگها جز خود کسی دیگر را فریب ندادند و به آنها مهلت نمی­داد، آنها نمی­توانستند مرتکب این نوع ظلم و تجاوز شوند، و مردم از این امر آگاه نبودند، و خداوند پیامبر را از نفاق و کذب و کفر آنها آگاه ساخت و به او دستور داد که آنها را لعنت نماید، این لعن در دنیا از آنها جدا نخواهد شد، بلکه برگزیدگان خدا آنها را لعن خواهند کرد، و در آخرت نیز دچار شدیدترین عذاب می­شوند.[[140]](#footnote-140)**

**ادعای آنها به اینکه صحابه به هیچ دینی اعتقاد نداشته­اند!!**

**او گمان می­برد که آن دسته از صحابه ـ رض ـ معتقد به هیچ دینی نیستند!! مثلاً هنگامی که از فرموده خداوند صحبت می­کند ﴿**وَإِذَا قيلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَـكِن لاَّ يَشْعُرُونَ﴾ **(بقره:11،12) می­گوید: که امام موسی بن جعفر گفته، وقتی که به آن پیمان شکنان در روز غدیر گفته شد، با اظهار پیمان­شکنی خود به بندگان مستضعف خدا، در دین آنها تشویش و در مذهبشان سرگردانی، ایجاد نکنید، و با این باعث فساد در کره خاکی نشوید، آنها در جواب گفتند: ما اصلاحگر هستیم، زیرا نه به دین محمد و نه به غیر دین محمد اعتقاد نداریم...[[141]](#footnote-141)**

**دعوت موسی به ولایت علی !!**

**آن کتاب تقریباً همه­اش حول و حوش امامت صحبت می­کند، گویا اینکه قرآن تنها برای دعوت مردم به ولایت و امامت علی نازل شده.**

**این دعوت تنها خاص امت محمد نیست، وقتی که خداوند می­فرماید: ﴿ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**﴾ (**بقره:53) می­گوید: وقتی که خداوند آنها را با این کتاب و ایمان و پایبندی بدان، مورد اکرام قرار داد، خداوند به موسی وحی کرد که ای موسی: از بنی اسرائیل عهد بگیر که محمد بهترین پیامبران و سید مرسلین و برادر و جانشین او علی بهترین وصی و جانشینش می­باشد، تا آنها هدایت پیدا کنند یعنی اینکه آنها بدانند آنچه که انسان را نزد خداوند بزرگ می­کند همان اعتقاد به ولایت است همانگونه که گذشتگان شما به این خاطر بزرگ شدند و مورد احترام نزد خدا قرار گرفتند.[[142]](#footnote-142)**

**داستانهای خرافی و ابلهانه:**

**آن کتاب به این همه گمراهی و تحریف قرآن در راستای آرزوهای خویش، بسنده نکرد و بلکه خرافاتی را ذکر کرد که حقیقتاً داستان خرافی و ابلهانه‌ی کودکان است. مثلاً وقتی که از سبب نزول فرموده خداوند صحبت می‌کند ﴿في قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَلَهُم** عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾(**بقره:10) می­گوید: که امام موسی جعفر گفته: هنگامیکه آن منافقان عذرخواهی کردند و پیامبر نیز عذر آنها را قبول نمود و آنها را مورد احترام قرار داد چون عذر زبانی و ظاهری را از آنها قبول و باطنشان را به خدا حواله کرده بود، جبرئیل پیش محمد آمد و گفت: ای محمد خدا بر تو سلام می­کند و می­گوید: آن آشوب­گران و متمردانی که بیعت با علی را نقض کردند و برای مخالفت با علی تبانی
کرده­اند، و حالا پیش تو نشسته­اند، را خارج کن، تا عجایب خداوند درباره اکرام وی از علی ظاهر شود، اینکه زمین و آسمان و کوه­ها و سایر مخلوقات خدا، به خاطر آنکه او را در مقام تو و جایگاه تو گذارده­ام، او را سجده می­برند و گردن کج وی هستند، تا همه بدانند که ولی خدا علی از آنها بی نیاز است و...».[[143]](#footnote-143)**

**و می­گوید: که رسول خدا آنها را اخراج کرد، آن گروه و علی در دامنه بعضی از کوه­های مدینه مستقر شده بودند، و خدا خواست، کوه تبدیل به طلا و بعد به نقره شد، و بعد آن درختان به مردانی مسلح منقلب شدند، و شیر و پلنگ و گرگ نیز پدید آمدند، وصی رسول خدا گفت: همه اینها تحت فرمان من هستند... دلهای این گروه وقتی که این را مشاهده کردند مریض شد، و علاوه بر آن به حضرت علی حسادت ورزیدند خداوند در این هنگام فرمود: « في قُلُوبِهِم مَّرَضٌ ».[[144]](#footnote-144)**

**معجزات امام علی**

**در تفسیر آیه ذیل** ﴿ وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾(**بقره:23) می­گوید: این نیز همانند دیگر آیات مربوط به ولایت است، و بعد از معجزات رسول خدا و معجزات امام علی صحبت می­کند، از جمله معجزات مذکور در آن: ابری که پیامبر خدا را در تجارت شام پوشاند و برای وی سایه کرده بود، بر روی آن نوشته شده بود، لا اله الا الله محمد رسول الله او را با علی سید وصیین و یاران خوب وی یاری داد و شرافت بخشیده­ام،...[[145]](#footnote-145)**

**و همچنین سلام کردن کوه­ها و صخره­ها و سنگها به پیامبر غ و دادن مژده به وی به خاطر وصیتش و دروازه شهر علمش؛ علی بن ابی طالب. [[146]](#footnote-146)**

**و همچنین اینکه: دو درخت به هم چسبیده­اند تا پیامبر قضای حاجتش را کرده و نظیر این برای علی بن ابی طالب وقتی که از صفین برگشت پیش آمد، دو درخت که فاصله آنها بیشتر از یک فرسخ بود به هم چسبیدند.[[147]](#footnote-147)**

**قرارداد بخشش:**

**برای فریب کم عقلان و نادانان جهت ایمان آوردن به این خرافات و وارد شدن به تاریکی این گمراهی، قرار داد بخشش را صادر کرده­اند، و پیمان داشته که جهنم برای کافرین به ولایت علی و منافقانی که اظهار رضایت به بیعت وی کرده­اند همانگونه که قبلاً بدان اشاره کردیم آماده شده، و بعد این دروغ را به پیامبر نسبت می­دهند تا این قرارداد ارزش پیدا کند و بتواند در دل این قشر از مردم تایید نماید پس آنچه که درباره فرموده خداوند گفته شده را بخوان ﴿**أُوْلَـئِكَ الذِينَ اشْتَرُوُاْ الضلاَلَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ﴾ (**بقره:16) شما می­بینید که دوباره بحث از بیعت می­کند و به پیامبر افتراء
 می­بندند، تا اینکه او گفته: «اما از پیروان علی در روز قیامت می­آید و گناهان وی که بزرگتر از کوه­ها و دریاهایند را روی کفه­ی ترازوی وی می­اندازند، مخلوقات همه می­گویند: اين عبد نابود شده، و گمان می­برند که او از هالکان است و در آتش جهنم ماندگار خواهد بود، از طرف خدا به وی ندا می­شود که: ای بنده­ی خطاکار خیانت ما که این همه گناه­های مرگ­آفرین را کرده­ای آیا به ازای اینها کارهای نیکی نداری که تو را به بهشت خدا ببرند و یا اینکه گناهان بیشتر داری و تا به سبب آنها داخل آتش خدا شوی؟ بنده می­گوید: نمی­دانم، منادی از طرف خدا می­آید و می­گوید: پروردگارم می­گوید: به صحرای قیامت رو کند و فریاد بزند که من فلان فرزند اهل فلان شهر فلانی و روستای فلانی­ام، گناهان بسیاری همانند کوه­ها و دریاها مرتکب شده­ام و به ازای آن هیچ نیکی­ای ندارم، پیش چه کسی از شماها احسانی یا کار خوب من وجود دارد، و یا چه دانایی مرا می­شناسد که به جای وی مجازات شده باشم، این امکانی است که شدیدترین نیاز بدان دارم آن مرد نیز اینگونه فریاد بر می­آورد. اولین کسی که به وی جواب می‌دهد علی بن ابی طالب است، و به وی می­گوید: لبیک لبیک، ای کسی که به خاطر حجیت من مورد امتحان قرار گرفتی و مظلوم دشمنان من واقع شدی، ایشان با همراه تعداد زیادی می­آید، هر چند که تعداد کمی از دشمنان وی که جلو آنها تاریکی بود، آن تعداد می­گویند: ای امیرالمومنین ما برادر ایمانی وی هستیم، او با ما مهربان و محترم بوده، و در معاشرتمان با او همراه فراوانی احسان و نیکی وی نسبت به ما متواضع بود، و ما همه طاعت خود را به وی بخشیدیم، علی می­گوید: شما با چه چیزی وارد بهشت می­شوید؟ با رحمت واسع وی که هر که تو را دوست بدارد ای برادر رسول خدا از آن مایوس و بی نصیب نمی­کند، ندا از طرف خدا می­آید: ای رسول خدا، آنها برادر ایمانی آن فرد بودند و با آن بخشش کردند، تو چه چیزی به وی می­بخشی؟ من حاکم و میان خود و گناهان وی داوری خواهم کرد، او را به خاطر اینکه محبت تو را داشت می­بخشم، و آن تاریکی که میان او و بندگان من بود باید برطرف گردد، علی می­گوید: ای پروردگارا آنچه را دستور دهی اجرا می­کنم. خداوند می­فرماید: ای علی برای دشمنان آن قبل از آن، تاریکی­هایشان را از آنها بر
می­دارم و آن را ضمانت می­کنم، و علی نیز آن را برای آنها ضمانت کرد، و به آنها گفت: هر آنچه را که آرزو دارید انجام دهید ظلمات و تاریکی­هایتان را قبل از آن فرد، برداشتم، آنها می­گویند: ای برادر رسول خدا، ثواب نفسی از نفسهایی را که در خانه پیامبر بودید و بر جای آن خوابیدید، به ما بده، علی می­گوید: آن را نیز به شما بخشیدم... بعد از آن پیامبر فرمود: آیا این خوب­تر است یا درخت زقومی که برای مخالفان برادر و وصی­ام علی بن ابی طالب آماده شده».[[148]](#footnote-148)**

**بعد از این بیانات گمان می­کنم خواننده خود متوجه شده باشد که آنچه را از این کتاب گفتیم حقیقتاً تفسیر نبوده، بلکه کتابی از کتابهای یکی از فرقه­های گمراه است که اسلام را آزرده، اثری از آثار افراط گرایان در عقیده امامیه است.**

**این کتاب اثر کیست؟**

**در اینجا این سوال باقی می­ماند که؛ این کتاب اثر کیست؟ آیا این از آن امام حسن عسکری است؟ گمان می­کنم که خیر، بلکه می­خواهم قاطعانه بگویم که آن مرد فرد صالح و مومنی بوده است و هرگز کافر و یا گمراه نبوده، بلکه کسانی کافر و گمراهند که در او و پدران بزرگوارش افراط و غلو کرده­اند. و کسانی از خود شیعه هستند که نسبت این کتاب را به امام حسن رد می­کنند و در سند خرده می­گیرند، و معتقدند که شامل مسایلی ناپسند و نابخرد است، و مولف کتاب الذرعیه هنگام بحث از این تفسیر بدین امر اشاره می­کند. هر چند که او تلاش می­کند که اثبات نماید این کتاب از جمله گفته­های امام است، و در این موضوع 9 صفحه را در جزء چهارم از ص 285 تا 293 اختصاص داده و درباره آن موارد پست و نابخرد و عجیب و غریبی که بعضی از آنها را ذکر کردیم، می­گوید: جز بعضی از غرایب معجزات که در غیر آن وجود ندارد، در آن نیست!**

**کتابهای دیگر غیر از افراط گرایان شیعه که از آن اطلاع دارم، به این تفسیر اشاره نمی­کنند و از او روایت نمی­نمایند، و اگر در نزد آنها این تفسیر کتاب می­بوده، قرآن ناطق (مجتهدان) از آن روایت می­کردند و به موارد و مسایل آن پایبند می­بودند، ولی این رای من است و کافی هم نیست، بلکه واجب است به آن کتاب و محتوای کفرآمیز آن اشاره کرد.**

**بعضی از شیعه­های امروز و دیروز افراط گرایان معتقد به صحت نسبت دادن این تفسیر به امام عسکری­اند، و بعضی از مفسرانشان از آن کاملاً روایت می­کنند.**

**کتاب دوم:تفسیر قمی:**

**جایگاه کتاب و مولف آن نزد شیعه:**

**دومین کتاب از تفاسیر سه­گانه مذکور، تفسیر قمی اثر ابی حسن بن ابراهیم بن هاشم قمی است که شامل تمام قرآن می­باشد، مولف کتاب در دوران امام عسکری می‌زیسته[[149]](#footnote-149) و در سال 307 وفات کرده است، و نزد شیعه معتبر و از جمله بزرگترین راویان نزد آنها محسوب می­شود، و اکثراً شاگردان محمدبن یعقوب کلینی در کتابش الکافی ـ کتاب اول امت نزد جعفریه اثنی عشرـ از او روایت کرده‌اند.**

**آقا بزرگ طهرانی ـ مولف کتاب الذریعه ـ می­گوید: این کتاب (تفسیر) نفیسی و سفری جاوید است که از دو امام بزرگ ابی جعفر باقر و ابی عبدالله صادق روایت شده.[[150]](#footnote-150)**

**سید طبیب موسوی جزائری در مقدمه خویش به وی می­گوید: آن تفسیر، هدیه­ای عصری و نخبه­ای اثری است زیرا شامل ویژگیهایی متفاوت است که به ندرت در غیر آنها یافت می­شوند.**

**از جمله:**

**1ـ این تفسیر اصل و منبع است برای اصول بسیاری از تفاسیر دیگر.**

**2ـ روایات از دو امام صادق با کمترین سند روایت شده­اند، به همین خاطر در الزریعه می­گوید: این تفسیر در حقیقت تفسیر آن دو امام صادق است.**

**3ـ مولف آن در زمان امام عسکری بوده.**

**4ـ پدرش که این راویان را برای فرزندش روایت می­کرد، از یاران و صحابه امام رضا بود.**

**5ـ در آن دانشی فراوان راجع به فضایل اهل بیت (ع) وجود دارد، که دشمنان اهل بیت خواستند آنها را از قرآن حذف نمایند.**

**6ـ او متعهد به بیان بسیاری از آیات قرآنی است که مراد کلی آنها جز از طریق استمداد از اهل بیت فهم نخواهد شد.[[151]](#footnote-151)**

**نخست می­خواهم دهشت عجیبم را اظهار دارم! که چطور کتاب و مولفش این مکانت را نزد برادران جعفریه به دست آوردند، در حالی که او جزو اولین افراط گرایان گمراهی بود که حرکت ادعای تحریف قرآن را رهبری کردند؟!**

**و قبلاً آن را نقل کردیم، و آنچه را که جزائری در مقدمه کتابش ذکر کرده، نقل نمودیم، مبنی بر اینکه قمی معتقد به تحریف قرآن کریم بوده، و اینکه جزایری از او و از آن تحریف دفاع نمود. (قبلاً ذکر شد).[[152]](#footnote-152)**

**قمی در مقدمه کتاب تفسیر خویش آنچه را که بدان معتقد است (تحریف قران) را ذکر می­نماید و برای آن مثالهایی از آیات قرآن که گمان می­برد تحریف شده­اند، می­آورد.[[153]](#footnote-153) و آن کتاب بعد از این پُر از این گمراهی­های گمراه کننده درباره تحریف، و جدل برای تخطئه کردن آیات قرآنی یا گمان به اینکه در ترتیب و نظم آن فساد و ناهمواری وجود دارد، است.[[154]](#footnote-154)**

**جلوه­هایی از افراط و گمراهی:**

**تایید عقیده امامیه در آن کتاب، در موارد ذیل ظاهر خواهد شد:**

**اولا: قول به تحریف قرآن کریم**

**همین حالا قول به تحریف را ذکر کردیم، و قبلاً بیان نمودیم که اعتقاد آن افراط گرایان همان عاملی است که آنها را به این وادار کرده[[155]](#footnote-155) و در اینجا این مسئله را با چند مثال از این تفسیر بیشتر توضیح می­دهیم!!**

**به امام بن جعفر نسبت داده­اند که او گفته: (یعنی این آیه را تحریف و بدان اضافه کرده) «**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ **{یا علی}** فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًاً**» این گونه نازل شده (یعنی یا علی در آن اصل است). و بعد گفته:**

**﴿** فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فــيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ **﴾[[156]](#footnote-156)**

**در سوره زخرف خداوند می­فرماید: ﴿**وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ**﴾[[157]](#footnote-157) واضح است که این آیات از مسیح صحبت می­نمایند ولی آیه آخر را این گونه می­آورد «ان علی الا عبد...». بعد می­گوید: اسم علی از اینجا حذف شده»!![[158]](#footnote-158)**

**در سوره مریم روایت می­کند که اسم علی دو بار در قرآن حذف شده ولی او آنها را آورده.[[159]](#footnote-159)**

**افترا به صحابه:**

**نتیجه آنچه را که ذکر کردیم راجع به لازمه­ی قول به تحریف افتراء به بهترین امتی است که خداوند آنها را برای بشریت آورد. یعنی صحابه به آنهایی که تحمل مسئولیت بار سنگین رسالت و نشر آن و دفاع از آن و فدا کردن مال و جان، وطن و خانواده خود را کردند با وجود این می­بینیم که قمی مرتکب این جرم می­شود، و به صحابه کرام افتراء می­بندد، و آنها را متهم به کفر و نفاق و شرک می­کند تا به هدف خود که همان قول به تحریف و حذف نامهای ائمه و غصب خلافت است، برسد 1ـ نمونه هایی از دروغهای این حیله‌گر را ذکر می­کنیم:**

**در سوره مائده آیه 7 ﴿**وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ**﴾ قمی می­گوید: وقتی که رسول خدا عهد و پیمان ولایت علی را از آنها گرفت، همه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، ولی بعداً آن را نقض کردند.»**

**درباره قول خداوند می­گوید: ﴿** فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ **﴾[[160]](#footnote-160) یعنی: نقض عهد امیرالمومنین[[161]](#footnote-161)**

**و سوره قصص: ﴿**طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ**﴾ (اول سوره تا آیه 6) این آیات کریم از موسی و فرعون سخن می­رانند ﴿** نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ**﴾ امام قمی از فرعون و هامان و جنودش صحبت می­راند: «آنها کسانی بودند که آل محمد و حق آنها را غصب کردند»! و قول آن «منهم» «ای من آل محمد» «**مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ**» یعنی از قتل و عذاب نمی­ترسند اگر این آیه (درباره موسی و فرعون نازل می­­شد می­گفت: «و نری فرعون و هامان و جنود منه ما کانوا یحذرون، ای من موسی و لم یقتل منهم».**

**در سوره زمر ﴿** وَقَالَ لَهــمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ **﴾ می­گوید: «نسل شما پاک است، چون آنها داخل بهشت نمی­شوند مگر نسلی که پاک به دنیا آمده­اند: امیرالمومنین فرموده: فلانی و فلانی حق ما را غصب کردند و بدان جاریه را خریده و زنان را به نکاح خود در آورده­اند، ما کسانی را از پیروان خود در میان آنها قرار دادیم تا نسل آنها را پاک گردانند.[[162]](#footnote-162)**

**در سوره زخرف می­گوید: این دو آیه این گونه نازل شدند «حتی اذا جائنا» ـ یعنی وقتی که فلان و فلان آمدند یکی از آنها به رفیقش وقتی آن را دیدند گفت:** يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ **﴾ خداوند به پیامبر گفت: به فلان و فلان و پیروانشان بگو: ﴿**وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ آل محمد حقهم أَنَّكــمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ **﴾ بعد خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿**أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾، **﴿** فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ**﴾ یعنی فلان و فلان، بعد خداوند به پیامبرش وحی کرد که: ﴿**فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ في على إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ **﴾ یعنی تو بر راه و روش و ولایت علی هستید، علی همان صراط مستقیم است. [[163]](#footnote-163)**

**سوره محمد تقریباً همه آن پیرامون افتراء و تحریف است ﴿**الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعمَالَهُمْ **﴾ قمی می­گوید: این آیه در مورد کسانی نازل شده که بعد از پیامبر مرتد و حق اهل بیت را غصب کردند، و مانع ولایت امیرالمومنین و ائمه شدند، اعمال آنها را محو کرد، یعنی آن اعمال خوبی را همانند جهاد و یاری اسلام که در زمان پیامبر کردند، همه به وسیله این کارهای بعدی از بین رفتند و دیگر سودی به آنها نمی­رساند.[[164]](#footnote-164)**

**بعد می­گوید: ﴿** وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ في على وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ **﴾ این گونه نازل شد! بعد می­گوید:**

**جبرئیل این آیه را برای پیامبر غ نازل کرد ﴿**وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ في على فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴾**[[165]](#footnote-165) و همین طور به خرافات ادامه می­دهد.**

**و سوره رحمن نیز به این شیوه است و هر چند که در آن شیخین را متهم به کفر و دخول فی النار می­کند. [[166]](#footnote-166)**

**این نمونه­هایی بودند که تا حدی کافی است و هدف ما از آن را بیان می‌دارند، و تا سخن از این بیشتر به درازا نکشد، البته آنچه رفت را از روی ناچاری ذکر کردیم و از خداوند می­خواهیم که عقل و دینمان را حفظ گرداند**

**ثالثاً: قرار دادن ائمه به اینکه مورد مراد کلام خداونداند:**

**درباره تحریف می­بینیم که آنها کلام خداوند را تاویل می­نمایند به اینکه مراد از آنها ائمه ـ همه یا بعضی ـ است، با وجود آنکه در کلام خداوند آنها را ذکر نکرد و بدانها اشاره­ای چه به صورت بعید و یا قریب در آن جاها نکرده بلکه بعضی از آنها خاص خداوند می­باشند.**

**همانند اینکه خداوند در سوره زمر آیه 69 می­فرماید: ﴿ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**﴾ **یعنی با نور خدا زمین روشن شد، ولی آن کتاب می­گوید: «ابو عبدالله می­گوید پروردگار زمین یعنی امام زمین، گفتم اگر هر گاه خارج شود آن چگونه است؟ گفت: آنگاه، مردم از نور خورشید و ماه بی نیاز شدند از نور امام بهره می­گیرند».[[167]](#footnote-167)**

**فرموده خداوند در سوره رعد آیه 28 ﴿ الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ** …**﴾ قمی می­گوید: در جایی دیگر «ذکر» را به ولایت علی تفسیر می­کند در فرموده دیگر خداوند ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاء عَن ذِكْرِي** **﴾ (2/47، آیه­ی 101 سوره کهف)**

**و شرک را به ولایت علی تفسیر می­نماید، در فرموده خداوند در سوره شوری آیه 13﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ** **﴾ این گونه تفسیر می­کند که «ما تدعونهم» یعنی «از ولایت علی» (2/105).**

**بعضی از آیات که مختص به قرآن کریم می­باشند، همانند حرفهای افتتاحیه بعضی از سوره­های قرآن از جمله سوره بقره ﴿ ألم . ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ قمی می­گوید: مراد از کتاب در اینجا علی بن ابی طالب است! (1/30)**

**در سوره یونس آیه 15 ﴿**ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ**﴾ قمی می­گوید: ﴿**أَوْ بَدِّلْهُ**﴾ یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب، ﴿**قلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾ **یعنی در علی بن ابی طالب (1/310) و در همین سوره (آیه­ی 64) ﴿لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ﴾ می­گوید: «یعنی امامت تغییر پیدا نمی­کند» (1/314)**

**درباره سوره اسراء آیه 73 ﴿وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي** **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ﴾ قمی می­گوید: یعنی امیرالمومنین. (2/24).**

**و در سوره حج آیه 55 ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ﴾ یعنی در قرآن کریم، قمی می­گوید: یعنی شک در امیرالمومنین»**

**و درباره آیه 57 همین سوره ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ می­گوید: معنای آن یعنی؛ ایمان به ولایت امیرالمومنین و ائمه ندارند» (2/86).**

**در سوره طور آیه 33 ﴿ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ** …﴾ **قمی راجع به آن می­گوید: آنها می­گویند ای محمد امیرالمومنین این را خود ساخته است، و آنها ایمان ندارند که علی آن را نساخته و بنا به رای خویش قیام نکرده، بعد می­گوید:«فلیاتوا بحدیث مثله»، یعنی مردی همانند علی از جانب خدا. (2/333).**

**قبلاً دیدیم که آن آیات خاص رسول و حضرت مسیح غ بوده، اما قمی آنها را تحریف و به امام علی اختصاص داد.**

**او آنچه که مربوط به روز آخرت است آن را نیز به امام علی اختصاص و تاویل کرده، در تفسیر وی (2/112) آمده که: «شب و روز» 12 ساعت است، و علی بن ابی طالب مبارک و شریف­ترین ساعت از این دوازده ساعت است و این فرموده خدا است!﴿**بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا**﴾[[168]](#footnote-168)**

**او بدین هم اکتفا نکرده بلکه می­کوشد تا مراد بسیاری از آیات را علی نماید، این علاوه بر تبین و تاویل مراد آیات مختص به خدا و پیامبر و کتابهایش و روز آخرت است، و می­خواهد آن آیاتی را هم که خاص حیوانات و جمادات است به علی تاویل ­نماید، کما اینکه می­خواهد از منزلت امام علی بکاهند، یا بیفزایند! مثلاً ﴿ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَ**ا …**.﴾ سوره بقره آیه 26، انسان تعجب می­کند، که قمی تلاش می­کند تا قبل از بلند جلوه دادن امام علی تا حد الوهیت، او را به منزله و مرتبه حشرات مُضر پایین می­آورد، آنجا که مراد از واژه «بعوضه = مگسی» امام علی را بیان می­دارد!![[169]](#footnote-169)**

**بعد از این دیگر بعید نیست که نویسنده هر آیه­ای که دال بر اهتمام و ارتفاع نماید را به معنای مقام امام علی تاویل نماید.**

**جزائری در مقدمه خویش بر کتاب این تاویل را بیان می­کند و می­گوید: «خداوند از اعمال امت پیامبرش بعد از وفات پیامبر آگاه است که آنها به دین شوخی خواهند کرد، و به عنوان حامیان دین را در هر زمانی هتک حرمت خواهند نمود... پس از آنها ایمن نبود، اینکه می­بایست اسامی ائمه و فضیلت آنها را در قرآن از طریق کنایه و استعاره ـ همانگونه که این روش و اسلوب قرآن در اکثر آیاتش است ـ بیان دارد، قرآن ظاهر مربوط به چیزی و باطنش به چیزی دیگر».[[170]](#footnote-170)**

**و بعد می­گوید: در اینجاست که ابو جعفر می­گوید: قرآن دارای سه موضوع و سه بخش است،  آن درباره ما و دوستان، و  ، دیگر درباره دشمنان ما و دشمنان گذشتگان ما، و  روش و داستان است».[[171]](#footnote-171)**

**و می­گوید: آنچه که ذکر کردیم این را روشن نمود که تمام مدح و ثناهای قرآن چه به صورت کنایه و یا صریح است راجع به محمد و آل مطهرین وی است، و هر ذم و سرزنشی که در آن آمده راجع به دشمنان آنها می­باشد، چه در گذشته و چه در آینده و تمام آیاتی از این قبیل ـ هر چند که مخالف ظاهر باشد ـ بر آنها حمل می­شود. [[172]](#footnote-172)**

**این تاویل فاسد نتیجه­ی قول به تحریف و افتراء صحابه است.**

**رابعاً: آنچه که مربوط به عقیده امامیه است.**

**1ـ رجعت:**

**قمی چیزهایی را که به عقیده وی در امامیه مربوط است، بیان می­نماید، و به همین خاطر آن را در تفسیرش آورده، اینکه او ایمان به رجعت یعنی بازگشت دارد، و آنرا از مسایل اساسی می­داند که حق آنها را غصب کرده­اند تا ائمه آنها را قصاص می­نماید، و این را از جمله مسایل اساسی­ای می­داند که قرآن آن را بیان کرده و به رد منکران آن پرداخته.**

**به آیه­ی ذیل استناد می­کند ﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ می­گوید: «آیا مگر خدا در روز قیامت در هر امتی گروهی را حشر و دیگران را ترک می­کند؟ و می­گوید: «مثال این بسیار زیادند و آن را در جای خویش ذکر می­نمائیم».[[173]](#footnote-173)**

**و از جمله آنچه را که ذکر کرده و فرموده: خداوند است ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ آیه­ 85ـ قصص، قمی می­گوید: یعنی رجعت، که پیامبر و امیرالمومنین و ائمه را به سوی مردم باز می­گرداند. (2/147)**

**و در سوره ق آیه 41، ﴿ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمــنَادِ﴾ یعنی آنها را با نام قائم الزمان و پدرش فرا خوانند... و صیحه یعنی نفخ قائم­الزمان از آسمان... و خروج یعنی رجعت و بازگشت (2/327)**

**در سوره نحل آیه 22، ﴿ فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ** **﴾ قمی می­گوید: یعنی آنها، ایمان به رجعت و بازگشت را ندارند. ﴿ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ** **﴾ یعنی آنها کافرانند، «وهم مستکبرون» یعنی در برابر ولایت علی تکبر دارند. (1/383)**

**و همچنین در تفسیر سوره مبارکه می­گوید، ﴿**فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ**﴾ یعنی استهزاء آنها به رجعت... و ﴿**وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ**﴾ قمی می­گوید: کفار به خدا سوگند یاد نمی­کنند، و این درباره گروهی از امت محمد نازل شد که به آنها گفته می­شود بعد از مرگ قبل از قیامت باز خواهید گشت آنها سوگند می­خورند که بر نخواهند گشت. (1/385)**

**2ـ نزول وحی بر ائمه:**

**قمی معتقد است که وحی بعد از وفات رسول اکرم منقطع نمی­شود، چون امام قائم مقام پیامبر است! و قمی که سوره قدر را تفسیر می­کند می­گوید: معنای لیلة القدر یعنی اینکه خداوند در آن شب اجل و رزق و موت و حیات، خیر و شر و... را مقدر می­کند همانگونه که خدا می­فرماید: ﴿** فِيهَا يُفــرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ**﴾.**

**و خداوند می­فرماید: ﴿** تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا**﴾ یعنی ملائکه و روح القدس (جبرئیل) بر امام زمان نازل می­شوند، و مسایل و اوامری که نوشته شده را به وی تسلیم می­نمایند (2/431).**

**به امام جعفر نسبت داده که از او سوال شده: «آیا شب قدر را می­دانی؟ گفت: چطور شب قدر- را نمی­دانم حال آنکه در آن شب ملائکه مرا طواف می­نمایند» (2/432).**

**3ـ ائمه غیب را می­دانند!**

**او معتقد است که ائمه غیب را می­دانند، به همین خاطر می­بینیم که در تفسیر آیه­ی ذیل ﴿**عَالِمُ الْغَيـبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ**﴾ سوره جن آیه 26ـ 27، می­گوید: علی مرتضی از رسول است و رسول خدا نیز از او است. (2/390)**

**علم غیب تنها به خدا و پیامبر اختصاص ندارد، بلکه بنا به افتراء وی ـ به امام علی نیز اختصاص دارد!**

**حتی بیان می­دارد که علم ائمه محیط به همه چیز است، و هیچ راهی برای شناخت از آنها در آن وقت وجود ندارد، و اگر بعضی از آنها در عصر کشف علمی برای هستی و مظاهر آن، کشف شود.**

**و اگر بسیاری از کشف علمی به روش جدید از روش اعجاز قرآنی باشد، تناقض میان نظریه­ی علمی صحیح و غیر ممکن است. مگر اینکه این کشفیات از دروغها و افتراهای قمی کشف شده باشد.**

**به امام علی نسبت داده که او گفته: «زمین مسیر 500 سال، خورشید 60 فرسخ، ماه 40فرسخ، پشت آن دو و برای ساکنان آسمان روشنایی و زیر آنها مایه روشنایی برای اهل زمین هستند. ستاره­ها همانند کوه­های بزرگ در سرزمین می­باشند. (2/17)**

**و گمان می­برد که امام علی بن حسین علت خورشید گرفتگی را وجود بحری میان آسمان و زمین دانسته، وقتی که گناه بندگان زیاد شود، و خداوند می­خواهد آنها را با این نشانه­ مورد عتاب قرار دهد، به ملائکه مامور دستور می­دهد که خورشید یا ماه را در آن بحر بیاندازند (2/14ـ 15).**

**و در جای دیگر از ائمه روایت کرده که زمین بر روی ماهی و بر روی آب و آب بر روی سنگ، و سنگ بر روی شاخ گاو، و گاو بر روی زمین قرار دارد. (2/58 ـ 59)**

**در اول سوره شوری «حم عسق» می­گوید: قاف، کوهی است دورادور دنیا از زمرد آبی و آبی آسمان به خاطر این کوه است.»**

**4ـ نفی علم از عالمان و مشهوران غیر خود:**

**قمی از این افتراها برای بیان احاطه­ی علمی­ به همه چیز، اکتفا نکرده، و از دیگران که مکانت علمی و شهرت علمی دارند صحبت نمی­کند تا میدان علمی جز برای ائمه باقی نماند!**

**مثلاً ابن عباس که مشهور به حبر امت و دانشمند اسلام و ترجمان قرآن است، به سخنان قمی که راجع به ابن عباس و ـ پدرش عموی رسول خدا ـ می­گوید گوش فرا دهید: از امام ابی جعفر باقر روایت شده که گفته: فردی نزد علی بن حسین آمد و گفت: ابن عباس گمان می­برد که او آگاه به تمامی آیات نازل شده است، و می‌داند که در چه روزی و درباره چه چیزی نازل شده است، پدرم (علی بن حسین) گفت: از او سوال کرد که این دو آیه­ی ذیل درباره چه نازل شده، ﴿** وَمَن كَانَ فِي هـــذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً**﴾[[174]](#footnote-174) و ﴿**وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ**﴾[[175]](#footnote-175) آن مرد نزد ابن عباس رفت و از او سوال کرد، ولی جواب آن را نداد، بلکه سوالی دیگر را مطرح کرد، امام سبب نزول را این گونه بیان کرد، که آیه اولی درباره ابن عباس و پدرش و آیه­ی دومی درباره پدرش نازل شده! (2/23)**

**5ـ احکام فقهی آنها چون؛ متعه و خمس:**

**قمی آنچه را که مرتبط به عقیده­ی وی از احکام فقهی است را با روشی که قرآن از آن ابا دارد عرضه می­نماید، در سوره مریم آیه 83 آمده ﴿**أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا**﴾ می­گوید: این درباره مانعین خمس و زکات نازل شده (2/53).**

**و در سوره قاف آیه 26 آمد که ﴿ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ می­گوید: آنها کسانی­اند که می­گویند: ما کافر به کسی هستیم که امامت و خمس را برای شما قرار داده (2/326)**

**آیه­ی 24 سوره نساء را اینچنین تحریف کرده است:« فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ** إلى أجل مسمى **فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» و می­گوید: این آیه دلیلی است بر جواز متعه. [[176]](#footnote-176)**

**خامساً: اسباب نزول:**

**در بحث قمی راجع به اسباب نزول، اثر امامیه را مشاهده می­کنیم. به چند مثال می­پردازیم:**

**1ـ هم پیمانی صحابه با ابلیس:**

**در سوره سباء آیه­ی 20 ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ می­گوید: وقتی که خداوند پیامبر را دستور داد که علی را برای مردم منصوب نماید، در فرموده خویش «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** **مِن رَّبِّكَ** في على »**[[177]](#footnote-177) در غدیر خم گفت: هر که من مولای او باشم علی نیز مولای او است، ابلیسها نزد ابلیس بزرگ آمدند و خاک را بر سر خویش می­انداختند، ابلیس بزرگ به آنها گفت چه شده؟ گفتند: این مرد امروز پیمانی منعقد کرده که تا روز قیامت منحل نخواهد شد، به آنها گفت: این طور نیست، کسانی که پیرامون او هستند به من وعده داده­اند که با من مخالفت نخواهند کرد، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ﴾ آیه­ (2/210).**

**2ـ بیعت روز غدیر:**

**راجع به بیعت دوباره هنگامی که خداوند می­فرماید ﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى﴾ می­گوید: سبب نزول این آیه این بود که رسول خدا روز غدیر خم مردم را به بیعت به علی فرا خواند و به طرف خانواده­اش رفت و گفت: ما هرگز اقرار به ولایت علی نمی­کنیم و سخن پیامبر را تصدیق نخواهیم کرد... پیامبر بالای منبر رفت دومی خواست خود را از آن بو می­کند، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾[[178]](#footnote-178) رسول خدا ساکت شد و نام او را نبرد.[[179]](#footnote-179)**

**3ـ عاقبت کسانی که ولایت را غصب کردند:**

**درباره قول خداوند: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ مجادله آیه 18، می­گوید: وقتی که در روز قیامت آنهایی را که حق آل محمد را غصب کردند جمع می­نمایند، اعمالشان را به آنها نشان می­دهند، سوگند می­خورند که آنها این کار را نکرده­اند، همانگونه که در دنیا برای پیامبر سوگند یاد می­کردند که آنها ولایت بنی هاشم را رد نخواهند کرد، و وقتی که برای قتل رسول خدا در عقبه!! تلاش کردند، و خداوند پیامبر را از آن آگاه ساخت، آنها برای پیامبر سوگند یاد کردند که آنها این را نگفته و این را نیز انجام نداده­اند، تا اینکه خداوند به پیامبر این را نازل کرد ﴿يحلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ سوره توبه 74. [[180]](#footnote-180)**

**4ـ قائم­الزمان مطالبه خون حسین را خواهد کرد:**

**در سوره حج آیه 39 ﴿** **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾... می­گوید: عامه ـ یعنی جمهور مسلمانان ـ می­گویند: این آیه درباره پیامبر وقتی که قریش او را از مکه اخراج کردند، نازل شده، ولی این درباره قائم­الزمان است وقتی که برای مطالبه خون حسین به میان آمد. (2/84ـ 85)**

**اثر عقیده امامیه تنها درباره آنچه که مربوط به امامت و ائمه می­باشد، نیست، بلکه پا را فراتر نهاده و دیگران را متهم کرده و برای سلب فضایل از آنها کوشیده­اند برای روشن شدن مطلب، مثال ذیل را ذکر می­نماییم:**

**5ـ حادثه افک اتهامی است برای ام المومنین، نه اینکه تبرئه الهی وی !!**

**حادثه افک حادثه‌ای مشهور است که در آن قرآن کریم درباره تبرئه ام المومنین عایشه نازل شد، ولی بر آقای قمی گران می­آید که خداوند آن صحابه گرانقدر و دختر ابی بکر ـ اولین کسی که بنابه اعتقاد وی خلافت را غصب کرد !! ـ را تبرئه کرده، و به همین خاطر قمی افک جدیدی را مطرح کرده، او صحبت از افک را اتهامی به عایشه نه اینکه تبرئه وی، می­داند، و درباره این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ﴾[[181]](#footnote-181) می­گوید: عامه علما روایت کرده­اند که این درباره حضرت عایشه به خاطر اتهامی که در غزوه بنی مصطلق از خزاعه به وی نسبت دادند، نازل شد، اما خاصه روایت کرده­اند که این درباره ماریه قبطیه، به خاطر متهم کردن وی از جانب بعضی از زنان منافق، نازل شده بعد روایتی را از امام جعفر روایت می­نماید که گفته: «وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا فوت کرد، پیامبر بسیار ناراحت شد، زن منافقی گفت، چرا ناراحت هستی؟ این که فرزند ابن جریر بود! پیامبر علی را فرستاد تا او را به قتل برساند. (2/99).**

**در سوره حجرات به ذکر داستان اتهام فلان زن به ماریه پرداخته، و رسول خدا علی را فرستاد تا جریج را به قتل برساند، و این سبب نزول فرموده خداوند است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُو**ا**﴾ (23/318)**

**بعد از این در همان صفحه آمده: «خداوند بعداً مثالی را آورده فرموده: ﴿**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا**﴾ سوره تحریم آیه 10 ، می­گوید: به خدا قسم منظور از «**فَخَانَتَاهُمَا» **، آن زن فاحشه است، تا حد را بر آن زن به خاطر آنکه از طریق... اینکه آن فرد او را دوست داشته، جاری کرد، وقتی که آن زن خواست به سوی... آن برود، آن مرد به او گفت: حلال نیست که با غیر از فرد محرم خارج شوی، پس خود را به نکاح فلان مرد در آورد (نعوذ بالله ـ منظور حضرت عایشه است ـ).[[182]](#footnote-182)**

**وقتی که آقای قمی می­گوید: خاصه ـ یعنی شیعه ـ روایت کرده­اند که فلان زن، که یکی از زنان منافق است، مرتکب آن زنا شده، و نام آن را هم نمی­گوید، غیر وی از جعفریه به اسم آن تصریح کرده و گفته­اند که آن عایشه است. [[183]](#footnote-183) و ضرب المثل به زن نوح و زن لوط، جعفریه مراد از آن را عایشه و حفصه از امهات مومنان می­دانند،[[184]](#footnote-184) قمی در آنجا تاکید می­کند که خیانت مورد نظر همان فاحشه است.**

**سادساً: قرآن راکتاب تاریخ اثنی­عشریه !!**

**وقتی که خلافت به امام علی رسید، جنگهایی صورت گرفت، و شیعه در زیر سایه حکومت اموی با چیزهایی روبرو شدند و کتابهای تاریخی به تفصیل از این سخن رانده­اند، اما قمی می­خواهد طبیعت قرآن کریم را بگونه‌ای تغییر دهد تا آن را به عنوان کتاب تاریخ جعفریه، معرفی نماید. برای صحت این داستان واقعه بصره و جمل و بنی امیه را از دیدگاه جعفری بشنو، و به چند مثال اشاره می­کنیم:**

**1ـ اصحاب جمل و بصره:**

**در سوره اعراف آیه 40 ﴿** إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبــواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ**﴾ می­گوید: این آیه درباره طلحه و زبیر و چل نازل شده (1/230) همچنین می­گوید: درباره اصحاب جمل آیه ذیل از سوره توبه آیه12 نازل شده ﴿وَإِن نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾...**

**در سوره نجم می­گوید: منظور از موتفکه همان بصره است. (2/340ـ 341).**

**در سوره حاقه هم می­گوید: بصره همان موتفکات است. (2/384).**

**2ـ بنی امیه:**

**اما بنی امیه ما بسیار با آن برخورد خواهیم داشت، و ما این تفسیر عجیب را می­خوانیم مادامیکه  قرآن درباره دشمنان جعفریه است ـ همانگونه که آنها گمان می­برند ـ پس لازم است که امویها نیز نصیب بزرگی !! در قرآن داشته باشند. به تفسیر این آیه نگاه کنید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾ انفال آیه 55 ، می­گوید: این آیه درباره بنی امیه نازل شد، چون آنها خرابترین مخلوقی خدا هستند، و همانهایند که در باطن قرآن کافر قلمداد شده­اند، و ایمان ندارند (1/279).**

**و می­بینیم که کفار بسیاری از آیات را به بنی امیه نسبت می­دهند. (نگاه مثلاً به ج 1 ص 156ـ 196ـ 211ـ 371ـ ج 2 ص 68ـ 80ـ 123ـ 242ـ 243ـ 255ـ 384.)**

**3ـ بنو سباع:**

**قمی در عصر عباسی اول زندگی می­کرد، علویون چنان مناسب دیدند که آن حکم را به دیگران نسبت دهند، و از ظلم خویشاوندان نزدیک (ذوی القربی) در امان نماندند، عباسیون از دیدگاه جعفریه با امویها فرق چندانی ندارند، اما قمی نمی­تواند هنگام بحث به کفر آنها تصریح نماید، بلکه آنها را بجای بنی عباس بنی اسد می­خواند (2/242)**

**4ـ اتفاق بر قتل علی:**

**هنگامی که به بعضی از وقایع تاریخی دیگری برخورد می­کنیم، داستانهای خیالی غریبی را وضع کرده­اند، مثلاً درباره فرموده خداوند ﴿ فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ مریم آیه 38 ، می­بینیم که درباره این پنج صفت صحبت می­راند و داستانی را می­آورد که فاطمه زهراء ـ رض ـ به این آیه نزد ابوبکر به حقانیت خلافت علی استدلال کرد و همچنین علی نیز به این آیه استدلال کرد و ابوبکر را از دست دادن حکم و قدرت ترسید و در برابر این موضوع نزد فاروق ـ کسی که به قتل علی اشاره کرده بود ـ فرستاد، و خالدبن ولید را مامور قتل علی کرد و... (2/155ـ 159).**

**5ـ کفر اصحاب بیعة الرضوان:**

**وقتی که از صلح حدیبیه صحبت می­کند می­گوید: «رسول خدا وقتی که مردم را به صلح فرا خواند، عامه صحابه آن را انکار کردند، و کسی که بسیار آن را انکار کرد فلان بود، گفت: ای رسول خدا مگر ما به حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ فرمود: آری گفت: ذلت در دین را به ما می­قبولانی؟ فرمود: خداوند به من وعده داده و خلاف وعده را نیز نخواهد کرد، آن مرد گفت: اگر چهل مرد با من می­بود، با آن مخالفت می­کردم. (2/311ـ 312)**

**آنچه که معروف می­باشد، این است که عمربن خطاب قسمت اول این مناقشه را انجام داده، ولی قمی به او افترا زده و جمله آخر را زیاد کرده «اگر چهل مرد با من می­بود با آن مخالفت می­کرد» و می­گوید: عام صحابه این صلح را انکار کرده­اند. (2/312)**

**و همچنین می­گوید: عام صحابه همانهایند که خداوند درباره آنها می­گوید: ﴿**وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ**﴾ (2/315 ، آیه 6 سوره فتح).**

**این گونه، آقای قمی می­خواهد عامه اصحاب بیعة الرضوان را از زمره دوزخیان قرار دهد. آنهایی که خداوند با نص قرآن از آنها راضی شده، آقای قمی در ترتیب آیات سوره فتح طعنه می­راند، تا اینکه به هدف خود برسد (2/315).**

**6ـ مسایل دیگر:**

**می­بینیم که همین طور قران کریم را در داستان مسایلی دیگر تاویل می­کنند: مثلاً هنگامی که بحث از فرموده خداوند: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهــهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾ سوره زمر ایه 60 ، می­گوید:**

**هر که ادعا کند علی امام دنیا است ولی در آخرت امام نیست، می­بینی کسانی که به خدا دروغ نسبت می­دهند و سیمایشان سیاه خواهد بود... هر چند که این فرد از زمره علویان فاطمی باشد. (2/251)**

**7ـ قائم و جیش سفیانی**

**اکثر فرق شیعه قایل به بازگشت ائمه قبل از روز قیامت­اند، و بعضی از آنها قایل به بازگشت یک امام معین می­باشند و می­گویند: او نمرده اما بر اساس تقیه موت وی نمایان شده، و... چیزی که عامل ایجاد آن است این می­باشد که بعضی از اموی­ها می­گویند: در روزهای آخرت فردی که او را سفیانی می‌خوانند بر خواهد گشت، بعضی از جعفریها خرافات دیگری را افزوده و می‌گویند مهدی هنگامی که بر می‌گردد با جیش سفیانی مقابله و مبارزه می­نماید و آنها را شکست خواهد داد! و این در تفسیر قمی موجود است!**

**خداوند می­فرماید: ﴿ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ سوره هود آیه 56، قمی می­گوید: به خدا سوگند آنها یاران امام مهدی­اند، که در رسالت مشخص نیز روی جمع خواهند شد، وقتی که به صحرا آمدند، جبیش سفیانی برای آنها بیرون می­آید، خداوند به زمین دستور می­دهد که بامهای آنها را بگیرد، و این فرموده خداوند است ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ﴾ سباء 51ـ 52 یعنی به سبب امام مهدی (2/205).**

**و درباره فرموده خداوند ﴿ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا**﴾ **طه 113، می­گوید این یعنی آنکه میان مهدی و سفیان رخ می­دهد: (2/65).**

**به همین خاطر است که تفسیر قمی به عنوان مرجعی برای تاریخ افراط گرایان جعفری در می­آید!.**

**سابعاً: راههای فریب و گمراه کردن:**

**قمی با ظاهر قرآن کریم مخالفت می­کند، و معانی و حتی نص آن را تحریف می­نماید، و چیزهایی را می­گوید: نه اینکه قرآن احتمال آن را نمی­دهد بلکه مخالف آنچه امت اسلام بر آن اجماع کرده­اند، می­باشد، و اکثر آیات آن چه مکی و چه مدنی به بیعت غدیر خم نسبت می­دهد واقعه­ای که همه حتی خود جعفریه می­گویند بعد از حجة­الوداع بوده است و گمان می­برد که اکثر این امت مشرک و کافر و منافق است، و چیزهای دیگری که اسلام و عقل سلیم آن را بدور می­دانند.**

**قبلاً دیدیم که مولف تفسیر منسوب به امام عسکری چگونه می­خواست، کم عاقلان و ناآگاه را فریب دهد تا به خرافات وی ایمان بیاورند و در زیر سایه گمراهی آن حرکت نمایند، و قمی آخرین کسی بود که قیام به این وظیفه کرد و برای این چند راه قرار داد:**

**1ـ اکثر آراء خود را به ائمه به ویژه امام باقر و امام صادق نسبت می­دهد، همانگونه که در مقدمه کتاب به آن اشاره کردیم.**

**2ـ و می­گوید: معنا و مراد قرآن جز از طریق رسول اکرم و آن امامان فهم نمی­شود.**

**به امام علی ـ کرم الله وجه ـ نسبت داده که او گفته «این قرآن است و آن را به نطق آورید، زیرا او خود برای شما سخت نمی­گوید، در آن دانش­ و آگاهی از گذشته و آینده، تا روز قیامت در آن وجود دارد، و حکم میان شما است، و آنچه را که شما بر سر آن اختلاف دارید را بیان کرده، اگر از من درباره آن سوال کنید، شما را از آن آگاه می­کنم، زیرا من آگاهتر به آن هستم» (مقدمه ص 3) و به امام صادق نسبت داده که گفته: قرآن به نطق در نیامده و به نطق هم در نخواهد آمد، ولی رسول خدا است که قرآن را به نطق آورد، و خداوند می­فرماید: « هَذَ**ا بكتابنا يَ**نطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ» یکی از آنها گفت:**

**ما قرآن را این طور نمی­خوانیم، امام گفت: به خدا سوگند جبرئیل آن را اینگونه بر محمد نازل کرد.[[185]](#footnote-185)**

**به امام باقر نسبت داده شده که او گفته: «قرآن ضرب­المثلهایی را برای مردم آورده و خدا بر آنها پیامبر و ما را مورد خطاب قرار داد، و کسی جز ما آن را نمی­داند» (2/425).**

**و گفته که هر کس تاویل کتاب (قرآن) را نپذیرد، مشرک و کافر است. (2/260).**

**3ـ و ایشان اصول غریبی را برای تفسیر قرار داده، اینکه او می­گوید: قرآن دچار تحریف شده و دسترسی به آن از طریق آن ممکن نیست، می­بینیم وی آیاتی که تاویل آنها بعد از وقت نزول آنها است، می­پردازد! و از این نوع صحبت می­کند و می­گوید: «و اما آنچه که تاویلش بعد از تنزیلش است، مسایلی و مباحثی است که در عصر پیامبر و بعد از آن همانند غصب حق آل محمد، و وعده خدا به پیروزی آنها بر دشمنانشان، و اخبار خدا درباره خروج امام مهدی و بازگشت وی به روز قیامت، به وقوع پیوسته» (مقدمه تفسیر ص 14).**

**و می­گوید: آیاتی وجود دارند که مخاطب قومی هستند و معنای آن قومی دیگر است! فرموده خداوند: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ** أنتم يا معشر أمة محمد **فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾.**

**مخاطب آن بنی اسرائیل و معنای آن از آن امت محمد است. آیه 42 سوره نساء (خود مقدمه ص 16)**

**با این روش توانسته قرآن کریم را هم از لحاظ معنا و همه از لحاظ نص در راستای رسیدن به گمراهی­های خود تحریف کند.**

**4ـ و معتقد است که غیر معتقد به امامیه کافر است، و اینکه شیعه حتی گناهباران آنها نیز وارد بهشت خواهند شد!**

**مثلاً در فرموده خدا ﴿ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ﴾ سوره حج آیه 40، می­گوید: خداوند به وسیله کسانی از شیعه که همه فرائض را انجام می­دهند، آنهایی را آن فرائض را انجام نمی­دهند، دفع خواهد کرد، و اگر بر ترک آن اجماع کردند، همگی را از بین خواهد برد، (1/83) و در سوره طه آیه 108 ﴿ وَخَشَعَت الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ می­گوید: پیامبر برای گناهباران شیعه شفاعت می­کند، و همه آنها داخل بهشت می­شوند» (2/64ـ 65).**

**و در سوره مؤمن آیه 100 ﴿ وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ می­گوید: برزخ همان امری میان دو امر، و ثواب و عقاب میان دنیا و آخرت است... و این گفته صادق است که؛ به خدا سوگند، جز برزخ برای شما هیچ ترس دیگری ندارم، اگر به ما واگذار شده این بدان خاطر است که ما از شما بهتر هستیم» (2/94).در سوره غافر آیه3،﴿غَافِرِ الذَّنبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ می­گوید: این خاص شیعه امیرالمومنین است. (2/254).**

**در سوره ق آیه24: ﴿ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ می­گوید: این آیه برای پیامبر و علی گفته شده و بیان می­دارد که آن دو در جایگاه ویژه­اند، و رضوان کلید بهشت را می­آورد پیامبر آن را می­گیرد و به علی می­دهد و علی نیز این طور خواهد کرد.**

**کتاب سوم: تفسیر عیاشی**

**عیاشی در منزلت قمی می­باشد:**

**تفسیر قمی از مهمترین آثار امامیه در تفسیر بود که همانند تفسیر عسکری غلو و تطرف در آن عقیده خود را نمایان می­کند. تفسیر سومی که در قرن سوم نوشته شده تفسیر عیاشی است که نوشته محمدبن مسعود عیاشی متوفای حدوداً سال 320 هجری است و شیعه اثنی عشریه او را از ثقات حساب می­کنند.[[186]](#footnote-186)**

**و در ابتدای کتاب محمدبن حسین طباطبائی[[187]](#footnote-187) مقدمه­ای در مورد کتاب و نویسنده آن می­نویسد، و در آن می­گوید:**

**و خداوند اندیشمندان و دانشمندانی برای اقتباس از تاقچه­ی نورانی ائمه می­فرستد، تا از علوم و آثار بزرگواران چیزهایی را ضبط و اخذ کنند و آن را به سبک جدید در کتابهای خویش بنویسند و ابواب مختلف آن را در تالیفات خویش تنظیم کنند، تا آیندگان از سرچشمه­ای حاضر بنوشند.**

 **بهترین چیزی که در این مورد برای ما به ارث مانده کتاب تفسیر عیاشی است و این کتاب گرانبهائی است که امروز ناشر می­خواهد آن را در دسترس خوانندگان قرار بدهد.**

**قسم به عمرم این بهترین و معتبرترین کتابی است که از بزرگواران قدیم در نوشته جات تفسیر به ماثور به ما رسیده است و این کتاب از همان روز اول تا به امروز ـ یعنی نزدیک به 11 قرن ـ مورد قبول علماء تفسیر قرار گرفته و هیچ کس در مورد آن بدگویی نگفته و لطمه وارد نکرده است. و مولف آن کتاب شیخ بزرگوار ابو النضر محمدبن مسعودبن عیاش تیمی و اهل سمرقند کوفه می­باشد و از بزرگان علماء شیعه و استاد در حدیث و تفسیر به روایت می­باشد و کسی است که در اواخر قرن سوم هجری زندگی کرده است.**

**و تمامی علماء بعد از ایشان بر بزرگی و منزلت و فضیلت او اجماع کرده­اند و علماء رجال همه متفقند که ایشان معتبر و در احادیث صادق و از راویان بزرگ است، و محدثین بزرگی همانند: شیخ بزرگوار الکشی که از دانش­آموزان خودش می­باشد و جعفربن محمدبن مسعود عیاشی که فرزندش است و... از او روایت می­کنند.**

**روش و اهداف عیاشی همانند قمی است:**

**با این توضیح می­فهمیم که عیاشی و تفسیر ایشان نزد شیعه در منزلتی شبیه منزلت قمی و تفسیرش می­باشد. با بررسی کردن تفسیر عیاشی می­فهمیم که ایشان نیز همان راه قمی را می­پیماید، و فرقی میان آنها در روش و هدف و افراط و تفریط و گمراهی نمی­یابیم، و آنچه در تفسیر قمی بیانگر شدیم بر تفسیر عیاشی نیز تطبیق می­یابد، و اینک توضیح و بیان در مورد آن:**

**اولاً: سخن در مورد تحریف قرآن**

**عیاشی در تلاش برای تشکیک در قرآن و دعوت به قبول کردن تحریف آن با قمی همسو می­شود و به این خاطر نویسنده­ی کتاب «فصل الخطاب فی تحریف كتاب رب الارباب» عیاشی را از قائلین به تحریف قرآن حساب می­کند، و می­گوید: که عیاشی در اول تفسیر خویش اخباری صریح در مورد تحریف قرآن بیان می­­کند و تحریف قرآن را همانند قمی به عیاشی نیز نسبت می­دهد. [[188]](#footnote-188)**

**و نویسنده­ی فصل الخطاب اخباری از عیاشی روایت می­کند که برای تحریف قرآن به آن استدلال می­کند:**

**از جمله آنچه که از امام صادق روایت می­­کند: ایشان می­گوید: اگر قرآن مانند روز نزول می­ماند ما را در آن با نام و نشام می­یافتید.[[189]](#footnote-189)**

**و از امام باقر روایت می­کند که ایشان فرموده است: جبرئیل این آیه را اینگونه بر محمد نازل کرد: «**بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أنَزَلَ اللّهُ في علي بَغْياً أَن يُنَزِّلُ اللّهُ**».[[190]](#footnote-190)**

**و در تفسیر عیاشی بسیاری از این گمراهیها را می­یابیم**

**تحت عنوان «ما عنی به الائمه من القرآن» (1/13) اخباری را ذکر می­کند، از جمله آنها خبر قبلی­ امام صادق که آن را از امام باقر روایت می­کند و دوباره از امام باقر روایت می­کند که ایشان فرمود: اگر در قرآن زیاد و کم واقع نمی­شد ما را در آن می­یافتند.**

**و از امام صادق روایت می­کند: آیات زیادی از قرآن کاسته شده­اند، و تنها حروفی به آن اضافه شده­اند و کاتبان در آن اشتباه کرده­اند، و مردم آن را قبول کرده­اند.**

**و در اول سوره­ی بقره عیاشی از امام صادق روایت می­کند که گفت: (کتابُ 'علی' لا ریب فیه).**

**و از عمروبن یزید گفت: از ابو عبدالله در مورد این آیه پرسیدم: ﴿مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾ گفت: دروغ می­گویند، اینگونه نازل نشد! هنگامی که فراموش و رها می­سازد یا همانند آن می­آورد و يا اينكه رها نمی­سازد. گفتم: اینگونه است؟ گفت: خداوند اینگونه نفرموده است. گفتم: پس چگونه فرموده؟ گفت: در آن الف و واو وجود ندارد، و این طور است: ﴿ مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾! می­گوید: هیچ امامی را
 نمی­میرانیم و فراموش نمی­کنیم مگر اینکه از نسب او بهتر و یا شبیه او را جایگزین می­کنیم.[[191]](#footnote-191)**

**و عیاشی در تفسیر سوره نساء روایت زیر را گزارش می­کند:**

**جابر می­گوید: به محمدبن علی گفتم: قول خداوند ﴿الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ﴾ چه کسانی هستند؟ گفت: هفده مرد بودند که آن دو و سوم و چهارم و عبدالرحمن و طلحه از آنها می­باشند. گفت: هنگامی که پیامبر علی بن ابی طالب و عماربن یاسر (رح) را به سوی مکه فرستاد، گفتند: این صبّی (بچه) را فرستاد، و ای حذیفه اگر پیامبر نفر دیگری را به سوی اهل مکه می­فرستاد؟ و کلان مردان در مکه بودند، که علی را صبی می­نامیدند زیرا «صبی» نام ایشان در قرآن است و آن قول خداوند «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا** وهو صبى  **وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ » (و كيست‏خوشگفتارتر از آن كس كه به سوى خدا دعوت نمايد و كار نيك كند و گويد من [در برابر خدا] از تسليم‏شدگانم ) است.[[192]](#footnote-192)**

**پس گفتند: به خدا قسم کفر برای ما بهتر از وضعیتی است که در آن قرار گرفته­ایم، و رفتند و آن دو را از اهل مکه هراساندند و کار را بر آن دو دشوار ساختند، ولی علی (ع) در جواب گفت: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است، و به مکه رفتند. هنگامی که داخل مکه شدند خداوند پیامبرش را از سخن آنها به علی و سخن علی به آنها مطلع کرد و نام آنها را در قرآن نازل کرد، و آن این آیه می­باشد «** ألم تر إلى **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» همان كسانى كه [برخى از] مردم به ايشان گفتند مردمان براى [جنگ با] شما گرد آمده‏اند پس از آن بترسيد [ولى اين سخن] بر ايمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نيكو حمايتگرى است). [[193]](#footnote-193)**

**تا ﴿وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ و اینگونه نازل گشت: به فلان و فلان نگاه کنید آنگاه که به علی و عمار رسیدند و گفتند: ابوسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه برای شما جمع شده­اند پس از آنها بترسید و آنها در جواب گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است و آن دو نفر آنها هستند که خداوند در مورد ایشان می­گوید: ﴿الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ﴾ تا آخر آیه، و این اولین کفر آنها است... و کفر دوم در مورد سخن پیامبر است. که فرمود: مردی از آن گوشه بر شما وارد می­شود که نزد خداوند به عیسی می­ماند، تمام کسانی که در آن مجلس بودند آرزو می­کردند که از خویشان خودشان باشد، و ناگاه علی از آن گوشه وارد شد، و پیامبر گفت: آن همین است، و آنها خشمگینانه بیرون رفتند و گفتند: تنها قرار دادن او به عنوان پیامبر در مورد علی باقی مانده، و به خدا قسم برگشتن به بت­پرستی بهتر از آن است که از پیامبر در مورد علی بشنویم و اگر این دوام یابد علی به مقابله­ی با ما بر می­خیزد، پس خداوند نازل کرد ﴿وَلَمَّا ضــرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ تا اخر آیه، و این کفر دوم آنها بود، و کفر را به کفر دیگری ازدیاد کردند آنگاه که خداوند گفت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ پیامبر غ فرمود: ای علی از بهترین مخلوقات به حساب آمديد، مردم به پیامبر گفتند: بهتر از آدم و نوح و انبیاء است؟ پس خداوند نازل کرد ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ﴾ تا ﴿سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ گفتند: از شما نیز بهتر است؟ خداوند فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ ولی او از همه­ی شما بهتر و نسل او از شما بهتر است، و هر کس از او پیروی کند بهتر از کسی است که از شما پیروی کند، خشمگینانه بلند شدند و گفتند: برگشتن به کفر بر ما آسان­تر است از آنچه در مورد پسرعموی خویش می­گوید پس کفر را بیشتر کردند: و آن قول خداوند است که می­گوید: ﴿ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا﴾.**

**و در تفسیر سوره­ی نحل عیاشی از ابو جعفر روایت می­کند، که ایشان گفت: جبرئیل این آیه را اینگونه نازل کرد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ** في على **قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ».[[194]](#footnote-194)**

**و از اسماعیل حریری روایت می­کند، که از ابو عبدالله در مورد این آیه پرسید؟ ﴿**إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ**﴾ گفت: ای اسماعیل اینگونه که به شما می­گویم: آن را بخوان «**إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى حقه**» گفتم: جانم به فدایت، ما در قرائت زید این طور نمی­خوانیم، گفت: ولی ما در قرائت علی اینگونه آن را می­خوانیم، گفتم: معنی عدل چیست؟ گفت: شهادت «لا اله الا الله» است. گفتم: و الاحسان به چه معنی است؟ گفت: شهادت: ان محمداً رسول الله است. گفتم: و ایتاء ذی القربی حقه یعنی چه؟ گفت: واگذاشتن امامت به امامی بعد از امامی، ﴿**وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ**﴾ گفت: یعنی از ولایت فلان و فلان نهی می­کند.[[195]](#footnote-195)**

**ثانیاً: طعنه زدن به اصحاب کرام**

**روایتی که از تفسیر عیاشی بر سوره نساء نقل کردم دو امر دیگر را روشن می­کند، یکی: تهمت زدن به بهترین امتی که برای مردم بیرون آمده­اند، یعنی اصحاب بزرگوار مانند شیخین، و ذی­النورین، و طلحه و زبیر، که خدا از آنها راضی و آنها هم از خداوند خشنود و خداوند مژده­ی بهشت را به آنها داده است.**

**و امر دیگر: دیدگاه او در رابطه با اسباب نزول می­باشد، که آن گمراه گردن سبب نزول آیاترا بگونه‌ای که با افکار و ایده‌های خرافیش همخوانی داشته باشد کج می‌کند.**

**و هنگامی که عیاشی روایت موضوع خویش را گزارش می­دهد تا اعلام کند که خلفاء سه­گانه راشدین و کسانی دیگر از بهترین اصحاب پیامبر در زمان پیامبر کافر شدند پس می­گوید: تمامی اصحاب کرام به جز «مقداد و ابوذر و سلمان فارسی» بعد از فوت پیامبر مرتد شدند.[[196]](#footnote-196)**

**و تفسیر ایشان پُر از بدگویی از اصحاب و تکفیر آنها می­باشد، و ما بعضی از آنها را بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم: جابر می­گوید: از ابو عبدالله در مورد این آیه سوال کردم: ﴿**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ**﴾ گفت: آنها فلان و فلان اولیاء هستند[[197]](#footnote-197) آنها را جایگزین امامی که خدواند برای آنها گذاشته بود قرار دادند، به این خاطر است که خداوند می­فرماید: ﴿**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ**﴾ تا ﴿**وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ**﴾ بعد ابو جعفر گفت: ای جابر، به خدا قسم آنها ائمه­ی ظلم و پیروانشان هستند.[[198]](#footnote-198)**

**و در روایت دیگری می­گوید: دشمنان علی هستند که در آتش برای همیشه باقی می­مانند.[[199]](#footnote-199)**

**و می­گوید: عبدالله نجاشی می­گوید: که از ابو عبدالله شنیدم می­گفت: ﴿**أُولَـئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا**﴾ گفت: به خدا قسم فلان و فلان است ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ**﴾ تا ﴿**تَوَّابا رَّحِيمًا**﴾ یعنی: پیامبر و علی، به این معنی که ای علی اگر نزد شما آمدند و از آنچه انجام داده­اند توبه کردند ﴿**وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ**﴾ بعد ابو عبدالله گفت: به خدا قسم آن ذات علی است ﴿**ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ**﴾ با زبان خود در مورد ولایت علی ﴿**وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا**﴾ و برای علی تسلیم می­شوند.[[200]](#footnote-200)**

**و روایت می­کند که ابو عبدالله گفت: والله اگر ملتی خداوند را بدون شریک پرستش کند و نماز را انجام و زکات را ادا و حج را بجا آورد و ماه رمضان روزه بگیرد ولی تسلیم ما نباشد مشرک است.**

**جابر می­گوید: از ابو جعفر این آیه را پرسیدم ﴿**وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ**﴾ گفت: اول و دوم و سوم هستند که از غیر خداوند دعاء سر می­دهند و پیامبر را در گفتن «علی را ولی قرار دهید و از او پیروی کنید» تکذیب کردند، و با علی دشمنی ورزیدند و او را ولی نگذاشتند و مردم را به ولایت خویش دعوت کردند و این معنی ﴿**وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ**﴾ است و اما ﴿**لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا﴾ **یعنی چیزی را نمی­پرستند ﴿**وَهُمْ يُخْلَقُونَ**﴾ یعنی و آنها پرستش می­شوند، و ﴿**أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء**﴾ یعنی کافر و بی ایمان هستند، و ﴿**وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ**﴾ یعنی آنها مشرک هستند و ایمان نمی­آورند، و ﴿**فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ**﴾ یعنی ایمان نمی­آورند و به حق بر نمی­گردند، و ﴿**قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ ﴾ **یعنی قلبهای آنها کافر و بی ایمان است، و ﴿**وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ﴾ **یعنی از ولایت علی تکبر می­ورزند، خداوند به عنوان تهدید به آنها می­گوید: «**لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ عن ولاية على**».[[201]](#footnote-201)**

**ثالثاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند:**

**عیاشی در تفسیر خویش تحت عنوان «فی ما انزل القرآن» روایاتی را ذکر می­کند، که از جمله:[[202]](#footnote-202)**

**ابو جعفر می­گوید: قرآن چهار قسم می­باشد،  آن در مورد دشمنان ما، و  فرایض و احکام و سنت، و امثال است، و  کرائم قرآن برای ما است.**

**و امیرالمومنین می­گوید: قرآن سه قسم است:  در مورد دشمنان، و  سنت و امثال، و  فرایض و احکام است.**

 **و تحت عنوان «ما عنی به الائمه من القرآن» که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم می­گوید:[[203]](#footnote-203) ابو عبدالله می­گوید: هر کس حق ما را در قرآن نشناسد در فتنه واقع شده است.**

**و از ابو جعفر روایت می­کند که فرمود: اگر شنیدی که خداوند یک نفر از این امت را به نیکی نام می­برد پس بدان آن ما هستیم و اگر شنیدی که از امتی به بدی یاد می­کند بدان که آن دشمنان ما هستند.**

**علی بن ابی طالب گفت: عترت پیامبر را به بهترین نام، نام ببرید: این آب شیرین فرات است، و آن آب تلخ ناهموار است، پس از آن دوری گزینید.**

**عمربن حنظله می­گوید: هنگامی که ابو عبدالله مرا دید که در قرآن از آیاتی شبیه این آیه می­گردم ﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ گفت: برای تو کافی است که بدانید! از اول تا آخر هر آنچه شبیه این آیه است در مورد ائمه می­باشد.**

**این بعضی از قواعدی است که عیاشی آن را پایه­گذاری کرده است و آن را به ائمه اطهار نسبت داد ، تا افتراء خویش را محکم کند و در مطالعه­ی آن می­توانیم بفهمیم که می­خواهد بگوید: مراد از بیشتر کلمات قرآن ائمه است و بعضی از آنها را جهت روشن شدن ذکر می­کنیم:**

**عیاشی از سلام از جعفر روایت می­کند در مورد قول خداوند ﴿آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ فرمود: هدف از این آیه: علی و حسن و حسین و فاطمه است و بر ائمه­ی بعد از آنها نیز جاری می­شود، بعد خداوند در مورد مردم سخن می­راند و می­گوید: ﴿فَإِنْ آمَنُواْ﴾ اگر مردم ایمان آوردند ﴿بِمِثْلِ مَآ آمَنتُم بِهِ﴾ به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده ايد: یعنی ایمان علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آنها ﴿فَقَدِ اهْتدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ (1256ـ 304)**

**ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً﴾ گفت: صبغه: شناخت امیرالمومنین به ولایت در میثاق است. (1257ـ 305).**

**یزید بن معاویه عجلی می­گوید: این آیه را از ابو جعفر پرسیدم ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ گفت: ما امت وسط هستیم، و ما بر مخلوق خداوند گواه و شاهد هستیم، و حجت خداوند در زمین می­باشیم.[[204]](#footnote-204)**

**ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ گفت: آنها را به محمد و علی و ائمه از فرزندان علی تمام و کامل کرد.[[205]](#footnote-205)**

**ابی جعفر گفت: مراد از این آیه ولایت است. ﴿**وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ**﴾.[[206]](#footnote-206)**

**ابو عبدالله از پدرش روایت می­کند، که ایشان گفتند: مراد از امت معدود که در این آیه اشاره شده، ائمه­ی اثنی­عشری می­باشد، ﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾.[[207]](#footnote-207)**

**و ابی جعفر می­گوید: مراد از کلمه­ی نور در این آیه ﴿**فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ**﴾ علی می­باشد.[[208]](#footnote-208)**

**و ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ**﴾ **گفت: مراد ائمه است.[[209]](#footnote-209)**

**و ابی جعفر گفت: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ و عدل محمد است. ﴿وَالإِحْسَانِ﴾: علی، ﴿وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى﴾: و آن خویشاوندی ما است. خداوند بندگان را به محبت ما دستور داده است، و آنها را از فحشاء و منکر: یعنی ستم بر اهل بیت و دعوت به غیر از اهل بیت ـ نهی کرده است.[[210]](#footnote-210)**

**و عیاشی همانند قمی ائمه را به درجه­ی الوهیت بلند می­کند:**

**هنگامی که این آیه را تفسیر می­کند ﴿لاَ تَتَّخِذُواْ إِلـهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ﴾ از ابو عبدالله روایت می­کند که گفت: معنی آیه این است: دو امام را جویا نشوید زیرا تنها یک امام شایسته تبعیت است.[[211]](#footnote-211)**

**و در این آیه ﴿**حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ**﴾ می­گویند: فرمانبرداری برای ائمه باشید.**

**و در این آیه ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ عیاشی روایت می­کند، که عمل صالح: شناخت ائمه است، و «و لا یشرک بعباده ربه» تسلیم برای علی است، و قرار ندادن شریک برای او در خلافت است.[[212]](#footnote-212)**

**این نمونه­ها کافی است برای دانستن اینکه عیاشی نیز مانند قمی است، و هر آنچه در مورد قمی گفتیم می­توانیم آن را در خلال این نمونه­ها ببینیم، و این بحث را به تحقیقاتی که در کتاب «اثر الامامية فی الفقه الجعفری و اصوله: ص 208، 209 کرده­ام پایان می­دهم.**

**و در سوره‌ی هود از سبب نزول آیات 12 تا 24 حرف می­زند و می­گوید: پیامبر در آخر نماز با صدای بلندی برای امیرالمومنین دعا کرد و می­گفت: خداوندا محبت علی را در دل مومنین و هیبت و عظمت او را در دل منافقین قرار بده، پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا﴾ [[213]](#footnote-213) رمع[[214]](#footnote-214) گفت: به خدا سوگند نمی­خواهم که فرشته­ای او را یاری دهد؟ یا گنجی او را از فقر نجات دهد؟ پس خداوند ده آیه از اول سوره­ی هود درباره آن نازل کرد ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ﴾ تا ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾ در مورد ولایت علی یا اینکه می­گویند ولایت علی افتراه است ﴿قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ﴾ تا ﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ**﴾ **در مورد ولایت علی ﴿فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلِ بِعِلْمِ اللّهِ وَأَن لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ آیا شما ولایت را به علی تسلیم می­کنید. ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ یعنی فلان و فلان در پی دنیا هستند ﴿نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ اگر پیامبر مدرکی از جانب خدا دارد ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ و امیرالمومنین آن را می­خواند ﴿وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إَمَامًا وَرَحْمَةً﴾ و ولایت علی در کتاب موسی ذکر شده ﴿أُوْلَـئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ﴾ و در ولایت شک نداشته باشید زیرا ﴿إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ تا ﴿وَيَقُولُ الأَشْهَادُ﴾ تا﴿هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ﴾ تا ﴿هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ﴾.[[215]](#footnote-215)**

**فصل پنجم:**

**تبیان اثر طوسی و تفاسیر طبرسی**

**مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی**

**فرق او با جمهور**

**مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی:**

**بعد از این شروع به بحث از نمایندگان میانه رو از مفسران جعفری می­کنیم، و نخستین آنها شیخ قبیله در عصر خویش ابو جعفربن محمد حسن طوسی[[216]](#footnote-216) است و وقتی که صدوق و شریف مرتضی از جمله جعفریه­هایی بودند که نخست به مبارزه با حرکت تقلیل و تشکیک در قرآن کریم پرداختند، طوسی نخستین کسی بود که با روش علمی به مبارزه با این حرکت قیام کرد، آنگاه تفسیر بزرگش «التبیان» را به نگارش درآورد، و بیان کرد که قرآن کریم موجود و در دسترس بدون کم و کاست می­باشد، همانگونه که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، و بعد اصول و قواعدی را برای تفسیر وضع کرد و آن را در تفسیر خویش تطبیق کرد و در کتاب تبیان 1/4ـ 6 ، می­گوید: بدان که روایت در اخبار اصحاب ما واضح و روشن است که تفسیر قرآن تنها با استفاده از اثر صحیح از پیامبر و ائمه­ای که سخن آنها همانند سخن پیامبر حجت است جائز می­باشد، و تاویل به رای جائز نیست، و آنچه در اینجا می­خواهیم بگوییم این است که: درست نیست که در کلام خدا و پیامبرش تضاد و تناقض وجود داشته باشد.**

**و خداوند می­فرماید: ﴿**إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**﴾[[217]](#footnote-217)، ﴿**بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ**﴾[[218]](#footnote-218)، و ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلسَانِ قَوْمِهِ**﴾[[219]](#footnote-219)، و «**وفيه تبيان كل شئ»**[[220]](#footnote-220)، و** ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾**[[221]](#footnote-221) چگونه درست است که قرآن را به عربی واضح، و نازل شده به زبان قومش، و بیانگر برای مردم: توصیف شود و از ظاهر آن چیزی فهم نشود و آیا این غیر از توصیف کردن قرآن به لغز و معمای که به جز بعد از تفسیر و بیان فهم نشود چیز دیگری است ؟ و اما خداوند اقوامی را بر استنباط معانی قرآن در این آیه مدح می­کند ﴿**لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ**﴾.**

**و قومی را که در معانی قرآنی تدبر و تفکر نمی­کنند در این آیه مورد مزمت خویش قرار می­دهد:** :﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**﴾.[[222]](#footnote-222)**

**و پیامبر فرموده است: دو چیز با ارزش را میان شما جای می­گذارم: قرآن و عترت اهل بیتم، و پيامبر غ بیان فرموده که قرآن همانند عترت حجت است! حال چگونه چیزی که فهمیده نمی­شود حجت قرار می­گیرد؟ و از پیامبر روایت شده که فرمودند: اگر حدیثی از من به شما رسید، آن را بر قرآن عرضه کنید، و هر آنچه با قرآن موافق بود قبول کنید، و اگر با قرآن مخالف بود آن را به هیچ وجه نپذیرید، و شبیه این نیز از ائمه روایت شده است.**

**پس چگونه بر قرآنی که چیزی به وسیله­ی آن فهم نمی­شود حدیث را عرضه کنیم؟ و آنچه در اینجا لازم است بگوییم این است که معانی قرآن بر چهار قسم است:**

**اولا: آنچه خداوند آن را می­داند، و برای هیچ کس جائز نیست که خود را در آن به تلاش و کوشش اندازد، و آن همانند ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ﴾.[[223]](#footnote-223)**

**و همانند ﴿إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾[[224]](#footnote-224)**

**پس کوشش در شناخت آنچه مربوط به خداوند است اشتباه و خطا است.**

**ثانیاً: آنچه ظاهر آن با معنی مطابق باشد، و هر کس لغت عربی را بداند معنی آن را درک کند همانند:﴿**وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ**﴾[[225]](#footnote-225)، و مانند: ﴿**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**﴾[[226]](#footnote-226) و شبیه اینها.**

**ثالثاً: آنچه مجمل است و از ظاهر او مراد مفصل فهم نمی­شود، مانند: ﴿** وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ**﴾[[227]](#footnote-227)و﴿**وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً**﴾[[228]](#footnote-228)، ﴿**وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾**[[229]](#footnote-229)** **و شبیه اینها.**

**حقیقتاً که تفصیل و توضیح تعداد نمازها و تعداد رکعات نمازها، و تفصیل مناسک حج و شرایط آن، و اندازه حد نصاب در زکات به جز با بیان و روشنگریهای پیامبر غ و وحی از جانب خداوند متعال روشن نمی­شود پس خود را به زحمت انداختن در این قسم اشتباه و ممنوع است.**

**رابعاً: اینکه لفظ میان دو معنی یا بیشتر مشترک باشد، و امکان هر دو معنی را داشته باشد. در اینجا درست نیست که یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم، زیرا هر کدام از آنها درست است که مراد باشد و خدا می­داند که کدام یک مراد اصلی است.**

**و اگر لفظی میان دو چیز یا بیشتر مشترک باشد، و دلیلی بر این دلالت می­کرد که تنها یکی از آنها جائز است، درست است که گفته شود؛ مراد همان است.**

**و بعد از این تقسیم­بندی می­گوییم که باید این اخبار و روایات را قبول کنیم، و نباید در تاویل آیات قرآن از خود جلوگیری بکنیم.**

**و در جای دیگری می­گوید: کسی که می­خواهد قرآن را تاویل کند باید به سبب نزول آن برگردد و سبب نزول آیه را باید مراعات کند و با آرزو و نظریات خویش آن را معنی نکند.[[230]](#footnote-230)**

**فرق او با جمهور:**

**این همان است که شیخ طوسی بیان کرده، که تنها در قسمت چهارم با جمهور اختلاف وجود دارد ، زیرا آنچه برای پیامبر قرار داده به ائمه نیز نسبت داده است و این چیز غریبی نیست، زیرا با عقیده­ی امامیه­ها هماهنگ می­شود و همچنین در تفسیر هیچ گونه نقشی به اصحاب نداده است، در حالی که آنها تفسیر را مستقیما از پیامبر گرفته­اند.**

**و در قرن بعد از ایشان ـ یعنی قرن ششم هجری ـ امام مفسرین نزد جعفریه ابو علی فضل بن حسین الطبرسی ظاهر شد.[[231]](#footnote-231) که کتاب تفسیری به نام «مجمع البیان » و کتاب کوچکتری به نام «جوامع الجامع» و کتاب دیگری[[232]](#footnote-232) نیز تالیف کرد.**

**و ایشان همان مسلک و روش شیخ طوسی را پیگیری کرده است و تا حد فراوانی به شیخ طوسی متاثر شده است، و این دو، جانب میانه­رو نسبی مفسرین جعفری را چنانکه قبلاً اشاره کردیم جویا شده­اند، اما با وجود اینکه به عنوان میانه­رو شهرت یافته­اند، ولی در تفسیر قرآن کریم از تاثیرات عقیده­ی امامیه محفوظ نمی­باشند و مهمترین پدیده­های تاثیر را در نکات زیر مشاهده می­کنیم:**

**اولاً: تاویل بعضی از آیات قرآن مجید جهت استدلال برای عقیده امامیه:**

**آنها که می­گویند: قرآن تحریف شده است، به تاویل در قرآن جهت استدلال برای عقیده­ی خویش نیاز ندارند، تا نصی بر امامت در قرآن را بیابند، ولی این دو مدت زیادی در برابر بعضی آیات توقف کردند: که برای اثبات عقیده­ی خویش بر آن مجادله و مباحثه و در نهایت تاویل کرده­اند، و مثال این را در جزء اول هنگام سخن گفتن در مورد آیه­ی ولایت و تطهیر و عصمت ائمه بحث کردیم.**

**ثانیاً: آوردن بعضی قرائتهای موضوع و شاذی که به مذهبشان مرتبط است:**

**مثال آن مانند: آنچه در تفسیر آیه­ی 33 سوره­ی آل عمران آورده­اند، ﴿**إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ **که می­گوید: در قرائت اهل بیت اینگونه (و آل محمد علی العالمین) آمده!![[233]](#footnote-233)**

**و در آیه­ی 74 سوره­ی فرقان ﴿وَاجْعَلْنَا للْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ طوسی در تفسیر آن می­گوید: عبادت را از هر کس به افعال آنها اقتدا کند می­پذیرد، و می­گوید: در قرائت ائمه اینگونه ﴿وَاجْعَلْ لنَا من الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ آمده!![[234]](#footnote-234)**

**و طبرسی اقوالی در این آیات از امام صادق نقل می­کند که آن را مخصوص ائمه­ی جعفریه قرار می­دهد.**

**مانند سخن امام در آن مورد: ایانا عنی = ما را قصد کرده، و «هذه فینا» این در مورد ما است و به این اکتفاء نمی­کند بلکه احیانا چیزهایی می­آورد که با افراط گرایانی که قائل به تحریف هستند همنظر می­شود!!**

**پس آنچه در قرآن ثبت شده را غلط معرفی می­کند تا به قرائتی که طوسی بیان کرده برسد، و روایت این است که: ابو بصیر می­گوید: از امام صادق این آیه ﴿وَاجْعَلْنَا للْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ را پرسیدم؟ در جواب گفت: این در اصل اینگونه «و اجعل لنا من المتقین اماما» بوده است.[[235]](#footnote-235)**

**و در آیه­ی 25 سوره­ی احزاب ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾** **(خداوند مومنان را از جنگ بی نیاز ساخت) طوسی می­گوید: با طوفان و ارسال فرشتگان و بعضی می­گویند: بعلی = به وسیله­ی علی) و این قرائت ابن مسعود و در مصحف ایشان است.[[236]](#footnote-236)**

**و طبرسی می­گوید: و کفی الله المومنین بالریح و الجند، و ابن مسعود اینگونه می­خواند: و کفی الله المومنین القتال بعلی.[[237]](#footnote-237)**

**و در آیه­ی 24 سوره­ی نساء ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾** **(پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید باید مهریه­ی او را بپردازید) قرائتی جهت تایید نظریه­ی فقهی که به مذهب جعفری مرتبط است ذکر می­کنند، که عبارت از مباح بودن ازدواج متعه است و آن قرائت این است (فما استمتعتم به منهن ' الی اجل مسمی ' فآتوهن اجورهن)[[238]](#footnote-238)**

**ثالثاً: اسباب نزول قرآن**

**در آوردن بعضی اسباب نزول تاثیر امامیه بر آنها روشن و واضح مشاهده می­شود، مثلاً در آیه­ی 57 سوره زخرف ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ (هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه انداختند)[[239]](#footnote-239) طوسی سبب نزولی ذکر می­کند و می­گوید: از پیامبر روایت شده که روزی به علی گفت: اگر از آن نمی­ترسیدم که در مورد شما آنچه نصاری در مورد عیسی گفتند گفته شود، در مورد شما چیزی می­گفتم که اگر کنار هر کس می­گذشتید حتماً خاک زیر پای شما را بر می­داشتند، گروهی از منافقین این را انکار کردند و گفتند: علی را به عیسای مسیح تشبیه می­کند پس خداوند آیه را نازل کرد.[[240]](#footnote-240)**

**ولی طبرسی سبب دیگری را می­آورد: از اهل بیت روایت شده که امیرالمومنین گفت: روزی نزد پیامبر که در میان مردم قریش بود آمدم، پیامبر نگاهی به من کرد و گفت: ای علی شما بسیار به عیسی بن مریم شباهت دارید، دسته­ای او را دوست داشتند و در دوست داشتن او افراط می­کردند پس هلاک شدند، ودسته­ای او را دشمنی کردند و در آن دشمنی ورزیدند، پس آنها نیز هلاک شدند، و دسته­ای در مورد او میانه­ ماندند، پس نجات یافتند، و این سخن پیامبر بر منافقین سخت آمد، پس خندیدند و آیه نازل گشت. [[241]](#footnote-241)**

**و در آیه­ی 91 سوره­ی نحل ﴿**وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ**﴾ طبرسی می­گوید: امام صادق گفت: این آیه در مورد ولایت علی و بیعت برای او نازل گشت، آنگاه که پیامبر فرمود: امارت امیرالمومنین را به علی تسلیم کنید.[[242]](#footnote-242)**

**و در مورد سوره­ی قلم طبرسی گفت: هنگامی که قریش دیدند که پیامبر علی را جلو انداخته است گفتند: محمد به وسیله­ی علی گمراه گشته است، پس خداوند این سوره را نازل کرد ﴿ن وَالْقَلَمِ**﴾ **تا ﴿بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ**﴾ **و آن دسته­ای بودند که حرفهایی را زدند ﴿وَهُوَ أَعلَمُ بِالْمُهْتَدِين﴾ (و بهتر می­داند که چه کسی راهیاب است) می­گوید: یعنی علی بن ابی طالب. [[243]](#footnote-243)**

**و سبب نزول سوره­ی عبس مشهور و معروف است، ولی طوسی آنچه مفسرین ذکر کرده­اند را پرت می­کند[[244]](#footnote-244) و می­گوید: در مورد مردی از بنی امیه که با پیامبر نشسته بود نازل گشت، آنگاه که ابن مکتوم آمد و پیامبر از او روی گرداند و عبوس شد و به او توجهی نکرد، پس خداوند آن را به پیامبر یادآور شد و او را معاقبه کرد.[[245]](#footnote-245)**

**پس از اینکه میان اسباب نزول چیزهایی را که به علی و بیعت او مربوط باشد یافتیم، می­فهمیم که از هیچ طریقی صحیح نمی­باشند، و نازل شدن آن در مکه و همچنین سياق آیات بر جعلی بودن آن قاطعیت می­نهد ، اما نسبت به غیر از ابوالحسن امر مختلف است، مثال آن مانند آنچه در مورد سوره اللیل آمده: طبرسی روایتی می­آورد و بیان می­کند که مراد از این آیه ﴿فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى**﴾ **ابو دحداح است. بعد می­گوید: ابن الزبیر گفت: این آیه در مورد ابوبکر نازل گشت، زیرا ایشان بنده­هائی که مسلمان شدند همانند بلال و عامربن فهیره و دیگران را خرید و آزاد کرد و این آیات شامل هر کس که بخواهد حق خداوند را از اموالش بدهد می­شود[[246]](#footnote-246) ولی طوسی هیچ سببی برای نزول ذکر نمی­کند.[[247]](#footnote-247)**

**رابعاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند:**

**قبلاً در مورد آن افراط گرایانی سخن گشودیم که برای آنها سخت بود قرآن از نام و بیعت ائمه خالی باشد و ناچار به سخن گفتن در مورد تحریف قرآن و بیرون کشیدن نامهای ائمه از آیات ولایت پناه بردند.**

**و همین انگیزه را در طوسی و طبرسی می­یابیم که آنها را به چیزی تحریک می­کند، و آن تاویل بسیاری از آیات قرآن کریم است تا نام و ولایت ائمه را اثبات کنند، و برای این چند نمونه را می­آوریم:**

**در آیه­ی 3 سوره­ی نساء ﴿**وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً**﴾ طبرسی از ائمه­ی خویش روایت می­کند که: فضل و رحمت خداوند عبارتند از پیامبر و علی «علیهما السلام».[[248]](#footnote-248)**

**و در آیه­ی 159 همان سوره ﴿**وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بهِ قَبْلَ مَوْتِه**﴾ طبرسی از امام باقر و صادق روایت می­کند: روح هیچ کس از بدنش خارج نمی­شود تا محمد و علی را نبیند به گونه­ای که چشمش روشن و تجدید نیرو کند.[[249]](#footnote-249)**

**و در آیه­ی 44 سوره­ی اعراف ﴿**وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**﴾ طبرسی از تفسیر قمی نقل می­کند، که امام رضا فرمود: موذن امیرالمومنین علی است. و می­گوید امام علی گفت: موذن من هستم، و از ابن عباس روایت می­کند: علی در کتاب خدا نامهایی دارد که مردم آن را نمی­یابند! و طبرسی دوباره می­گوید: علی در میان آنها بانگ برمی­دارد و می­گوید: لعنت خدا بر کسانی باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا ضایع کردند.[[250]](#footnote-250)**

**و هنگامی که از اصحاب الاعراف آیه­ی قبلی سخن می­راند و می­گوید: علی مردم را به بهشت و جهنم تقسیم می­کند و می­گوید: پیامبر گفت: ای علی، گواینکه با هم در قیامت هستیم و عصای در دست تو است، که گروهی را به سوی بهشت و گروهی را به سوی دوزخ می­رانید.**

**و طبرسی از امیرالمومنین روایت می­کند که گفت: ما میان بهشت و جهنم می­ایستیم، هر کس ما را یاری دهد او را با سر و صورتش می­شناسیم و او را وارد بهشت می­کنیم و هر کس با ما دشمنی ورزد او را با سیمایش می­شناسیم و او را وارد دوزخ می­کنیم. [[251]](#footnote-251)**

**و در آیه­ی 82 سوره­ی نمل ﴿**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ**﴾ طبرسی می­گوید: آن (**دَابَّة) **امام علی است، و از تفسیر عیاشی شبیه این را روایت می­کند.[[252]](#footnote-252)**

**و در آیه­ی 30 سوره­ی محمد ﴿**وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ**﴾ طبرسی روایت می­کند (لحن القول) دشمنی آنها با علی بن ابی طالب است.[[253]](#footnote-253)**

**و در آیه­ی 24 سوره­ی ق ﴿**أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**﴾ طبرسی ادعا می‌کند که پیامبر فرمود: در روز قیامت خداوند به من و علی می­گوید: هر کس با شما دشمنی ورزیده است به دوزخ وارد کنید و هر کس به شما محبت ورزیده به بهشت وارد کنید.[[254]](#footnote-254)**

**و طوسی و طبرسی در تاویل بر امام علی منحصر نمی­آیند، بلکه برای ائمه­های دیگر نیز تاویلاتی قرار داده­اند، از جمله آنچه در تاویل آیه­ی 37 سوره­ی بقره گفته­اند ﴿**فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ **(آدم کلماتی از پروردگار خود دریافت کرد و خداوند توبه­ی او را پذیرفت) طبرسی بعد از نقل روایات مختلفی در تاویل کلمات می­گوید: در روایت آمده که آدم به پیامبر و اهل بیت ایشان توسل کرده است، و تمام اینها جائز است.[[255]](#footnote-255)**

**و طبرسی بعد از نقل این روایات می­گوید: گفته شده ـ و این روایت مخصوص به اهل بیت است ـ آدم بر عرش نامهای معظم و مکرمی را مشاهده کرد، از آنها سوال کرد، به او گفتند: این نامها بزرگترین مخلوقات نزد خداوند هستند، و آن نامها عبارتند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، پس آدم «علیه السلام» جهت قبولی توبه و ارتفاع منزلت خویش به آنها توسل کرد.[[256]](#footnote-256)**

**و در آیه­ی 103 سوره­ی آل عمران ﴿**وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ﴾ **(همگی به رشته­ی خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید) می­بینیم که (حبل الله) را به ائمه تاویل می­کنند.[[257]](#footnote-257)**

**و در مورد آیه 58 سوره­ی نساء ﴿**إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ﴾ **(خداوند به شما دستور می­دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید) از بزرگان خویش روایت می­کنند این امری است برای هر کدام از ائمه که امارت را به ولی الامر بعد از خود بسپارد (1317) و می­گویند منظور از (اولوالامر) در این آیه ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده­اید از خدا و رسول خدا و ولی الامر پیروی کنید)[[258]](#footnote-258) و ﴿**وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ**﴾[[259]](#footnote-259) ائمه می­باشد.**

**و مراد از اهل تذکر[[260]](#footnote-260) در ﴿**فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾ **(از دانشمندان بپرسید) الانبیاء: 7. و منتخبین[[261]](#footnote-261) در ﴿**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**﴾ (بندگانی که انتخاب کرده­ایم) فاطر 22. و اجازه دادن[[262]](#footnote-262) در ﴿**يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ **(جز کسانی که خداوند به آنها اجازه­ی شفاعت می­دهد هیچ کس حرف نمی­زند) النباء 38، ائمه می­باشند.**

**و در مورد آیه­ی 208 سوره­ی بقره ﴿** يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ **(ای کسانی که ایمان آورده­اید همگی به صلح و آشتی در آئید) از اصحاب خویش روایت می­کنند که مراد از (السلم) وارد شدن به ولایت است.[[263]](#footnote-263)**

**و در مورد آیه­ی مائده ﴿**وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**﴾ (به یاد آورید نعمت خدا را بر خود و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم)**

**از اصحاب خویش روایت می­کنند که مراد از میثاق دخول در ولایت است.[[264]](#footnote-264)**

**و در مورد آیه­ی 82 سوره­ی طه ﴿**وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ **(من قطعاً می­آمرزم کسی را که برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود) روایت می­کنند که مراد از اهتدا = راهیاب، روی کردن به ولایت است.[[265]](#footnote-265)**

**و در مورد آیه­ی 26 سوره محمد: ﴿**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾ **(این بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدوند فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما پیروزی می­کنیم) طبرسی روایت می­کند که مراد از (فرستاده­ی خدا) ولایت است.[[266]](#footnote-266)**

**و در مورد امام دوازدهم می­بینیم که به صورت مخصوص نامبرده می­شود.**

**و در مورد آیه­ی 3 سوره­ی بقره ﴿**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**﴾ (کسانی که به غیب ایمان دارند) مشاهده می­کنیم از ایمان به غیب حساب می­کنند اینکه در زمان غیب مهدی و وقت بیرون آمدن ایشان به او ایمان داشته باشیم.[[267]](#footnote-267)**

**و در آیه­ی 105 سوره­ی انبیاء ﴿**وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُو**نَ﴾ (ما علاوه بر قرآن در تمام کتب نوشته­ایم که بی گمان زمین را بندگان شایسته­ی ما به ارث خواهند برد) طبرسی از امام باقر روایت می­کند که آن وارثین اصحاب مهدی در آخر زمان هستند.[[268]](#footnote-268)**

**و در مورد آیه 55 سوره­ی نور ﴿**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ **(خداوند به کسانی­ از شما که ایمان آورده­اند و کارهای شایسته را انجام داده­اند، وعده می­دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است) از بزرگان خویش روایت می­کنند: به خدا قسم آنها شیعه­های ما اهل بیت هستند، خداوند آن را بر دست یکی از ما که مهدی این امت است انجام می­دهد.[[269]](#footnote-269)**

**و در مورد آیه­ی 28 سوره فتح ﴿**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**﴾ (خدا است که پیغمبر خود را همراه با رهنمون و آئین راستین روانه کرده است تا آن را بر همه آئینهای پیروز گرداند) می­گویند: هنگامی که مهدی بیرون بیاید اسلام میان تمام بشر جای می­گیرد و تمامی ادیان دیگر باطل می­شوند.[[270]](#footnote-270)**

**و بعد: این مهمترین آثار امامیه در تفسیر طوسی و طبرسی می­باشد، و چنانکه پیدا است طبرسی بیشتر تحت تاثیر امامیه قرار گرفته است، و طوسي وطبرسي هر چند که کتاب را از این ناحیه که هیچ استنادی از قرآن و سنت ندارد محفوظ نداشته­اند اما از همه­ی اهل تشیع معتدل­تر به نظر می­رسند و هنگامی که آنها را با سابقینشان مقایسه می­کنیم، می­بینیم که با هم بسیار فاصله­ دارند، به همین خاطر اینها را به معتدل نسبی معرفی کردیم و الا افراط و تفریط در میان این دو نیز واضح و روشن است!**

**فصل ششم:**

**تفسیر بعد از طوسی و طبرسی**

**تفسیر صافی**

**البرهان فی تفسیر القرآن**

**بحار الأنوار**

**تأویل آیات واضح و روشن**

**تفسیر شبر**

**کنز العرفان**

**زبدة البیان**

**المیزان**

**تفسیر کاشف**

**البیان**

**اولاً: تفسیر صافی:**

**قبلاً ذکر کردیم که تفسیر شیعه بعد از این دو تفسیر یا با روشی معتدل و یا با روشی افراط گرایانه و یا مسلک و روشی میان افراط و تفریط را گرفته­اند.**

**و از کتابهایی که به آنها دسترسی پیدا کردم: تفسیر صافی، نوشته ی محمدبن مرتضی مشهور به محسن است. در سال 1075 هـ این کتاب را به اتمام رسانید، و ایشان کوشش کرده‌اند که تمامی گمراهگریهای کتابهای سه­گانه­ی قرن سوم هجری که عبارت بودند از تفسیر عسکری و عیاشی و قمی که در مورد آنها سخن راندیم را ذكر نمايد.**

**و روایات و تحریف و تاویلات فاسد بیشتری را از کتاب کافی نوشته­ی کلینی نقل می­کند. پس این کتاب جانب افراط و تفریط را گرفته است و از شمار ادامه دهندگان حرکت تضلیل و تشکیک حساب می­شود، و به این خاطر در آن کتاب مشاهده می­کنیم که قائل به تحریف قرآن شده است و اصحاب بزرگوار را مورد حمله­ی ناروای خویش قرار می­دهد و تاویلات فاسدی که برای قرآن ذکر می‌کند از کتابهای فرقه­های افراط گرایان و کتابهای سه­گانه که در مورد آنها سخن بمیان رفت نقل می­کند.**

**ایشان می­گوید: تفسیر تنها از طریق ائمه­ی جعفریه صحیح می­باشد: پس هر آنچه از آنها نباشد معتبر نیست[[271]](#footnote-271) و پيامبر غ قرآن را برای یک نفر که علی است تفسیر کرده است[[272]](#footnote-272) و به تمامی کسانی که تفسیر را از صحابه روایت می­کنند حمله­ور می­شود و می­گوید: اصحاب نفاق را مخفی و پنهان می­کردند و نسبت به خدا جسارت می­کردند و در کمال گستاخی بر پیامبر افتراء می­بستند.[[273]](#footnote-273)**

**و ایشان می­گوید: بیشتر قرآن در مورد ائمه­ی جعفریه و دوستان و دشمنان آنها می­باشد،[[274]](#footnote-274) و روایات فراوانی در رابطه با تحریف قرآن ذکر می­کند[[275]](#footnote-275) و گمان می­زند که در قرآن ناهمخوانی و اختلافاتی که بر تحریف دلالت می­کند فراوان است.**

**و به عنوان مثال این را ذکر می­کند و می­گوید: و اما آگاه و با خبر شدن شما بر اختلاف در ﴿**وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِي الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء﴾ **(و اگر ترسیدند که درباره یتیمان نتوانید دادگری کنید با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید ازدواج کنید) اعتدال میان یتیمان چه شباهتی با نکاح زن دارد، همه­ی زنان که یتیم نیستند، پس این است چیزی که منافقین از قرآن کاسته­اند، و سخن میان یتیم و نکاح زنان بیشتر از  قرآن را شکیل می‌داد که از قرآن کاسته شده است!![[276]](#footnote-276)**

**و صاحب صافی روایات تحریف را پشت سر هم می­آورد و می­گوید: از مجموع این اخبار و همچنین روایتهای دیگری که از طریق اهل بیت گزارش شده است می­فهمیم که قرآن در دسترس آن قرآن نیست که بر محمد نازل شده است، بلکه بعضی از آن مخالف است و بعضی منحرف و متغیر و بسیاری نیز حذف شده ، از جمله نام علی و لفظ آل محمد و نامهای منافقین و چیزهای دیگری نیز که حذف شده­اند، و این قرآن به ترتیبی که خدا و رسول خدا از آن راضی باشند نمی­باشد.[[277]](#footnote-277)**

**و به آوردن و پیگیری این روایات اکتفا نمی­کند، بلکه آراء و نظریات طبرسی و طوسی و صدوق را در مورد عدم تحریف قرآن نقل می­کند و بعد آنها را رد می­کند.[[278]](#footnote-278)**

**و در مورد اصحاب می­گوید: که تمامی آنها به جز سه نفر که عبارتند از مقداد و ابوذر و سلمان فارسی همه بعد از پیامبر مرتد شدند! و چهار نفر از آنها به نامهای: ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بر قتل پیامبر به وسیله­ی سم اجتماع کردند.[[279]](#footnote-279)**

**و این کتاب همچنین در ظلمات خویش قدم بر می­دارد و آن را با بیان بعضی از امثله بیشتر می­کنیم: در تفسیر اول سوره­ی بقره ﴿**الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ **(این کتابی است که هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است) از عیاشی از امام صادق روایت می­کند که گفت: «کتابُ 'علی' لا ریب فیه» و این جمله را اینگونه تفسیر می­کند: این کتابی که عبارت از علی است گمانی در آن وجود ندارد. سپس کلمه­ی «متقین» را به شیعه تفسیر می­کند و می­گوید: به این خاطر تنها متقین ( شيعه ) مورد اهتداء این کتاب قرار می­گیرند زیرا تنها آنها هستند که از آن استفاده می­کنند.[[280]](#footnote-280)**

**و در مورد آیه­ی 8 سوره­ی بقره ﴿**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ﴾ **(و در میان مردم دسته­ای هستند که می­گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان داریم در صورتی که باور ندارند و مومن نیستند)[[281]](#footnote-281) می­گویند: مانند ابن اُبی و اصحابش، و همچنین مانند اول و دوم و امثال آنها از منافقین، آنهایی که در کفری که موجب ختم و غشاوه و نفاق می­گردد زیاده­روی کردند، به خصوص هنگام قرار دادن امیرالمومنین برای خلافت و امامت.[[282]](#footnote-282) بعد آنچه در تفسیر حسن عسکری بر این آیه آمده نقل می­کند.[[283]](#footnote-283)**

**و در تفسیر سوره­ی قدر با قمی همصدا است و آنچه قبلاً ذکر کردیم نقل می­کند و بلکه به آن نیز اضافه می­کند و می­گوید: وجود قرآن متعلق به وجود امام است! و بعد از نقل روایتی از ابو عبدالله می­گوید: اگر امام در شب قدر موجود نباشد قرآن نیز بلند می­شود و باقی نمی­ماند: و این به این خاطر است که هر سال در شب قدر از تبیينات و تفاسیري که متعلق به آن سال باشد نازل می­شود، پس اگر امام در شب قدر موجود نباشد احکام قرآن در مسائل روز نازل نمی­شود ، زیرا کسی نیست تا بر او نازل شود پس قرآن نازل نمی­شود زیرا این دو ـ قرآن و امام ـ با هم هستند و از هم جدا نمی­شوند تا نزد پیامبر بر حوض می­روند: چنانکه در حدیث متفق علیه وارد شده است!![[284]](#footnote-284)**

**پس می­توانیم بگوییم که تفسیر صافی در افراط کمتر از تفاسیر سه­گانه هیچ که نمی­باشد بلکه بیشتر هم هست.**

**ثانیاً: البرهان فی تفسیر القرآن**

**و از کسانی که با صافی هم عصر بوده سید هاشم بحرانی متوفای سال 1107 یا سال 1109 می­باشد و ایشان کتابی به نام (البرهان فی تفسیر القرآن) دارد که تمامی روایات جعفریه را در آن تفسیر جمع­آوری کرده است.[[285]](#footnote-285)**

**این کتاب تفاوت زیادی با تفسیر صافی ندارد، ایشان نیز همان راه گمراهگری را می­پیماید، کتاب خداوند را از نظر نص و معنی تحریف شده مي پندارد ، و در مورد نگهدارندگان قرآن و حاملان شریعت اسلام از اصحاب بزرگوار بدگویی می­کند، و روایاتی دروغین که گمراهیش را تایید می­کند می­آورد.**

**و روش این تفسیر گمراه و گمراهگری و اثرات امامیه در آن را می­توانیم از ابو ابی که در جزء اول قبل از شروع به تفسیر سوره­ها و از اخباری که بحرانی در آن کتاب آورده درک کنیم.**

**این هم بعضی از مثالها:**

**بحرانی می­گوید: «فصلی در مورد اینکه قرآن تنها ائمه به صحیحی آن را جمع کردند و تاویل قرآن را تنها آنها می­دانند» و 26 خبر را زیر این فصل ذکر می­کند.[[286]](#footnote-286)**

**و در «باب فیما نزل علیه القرآن من الاقسام (1347)[[287]](#footnote-287) از امیرالمومنین نقل می­کند که ایشان فرمود: قرآن  می­باشد  آن در مورد ما و دشمنانمان، و  سنت و امثال و فرائض،  فرائض و احکام است .**

 **و ابو عبدالله روایت می­کند که فرمود: قرآن  است.**

**بحرانی می­گوید: از جمله چیزهایی که بر خلاف ما انزل الله است این آیه می­باشد ﴿**كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ **(شما بهترین کسانی هستید که برای مردم بیرون آمده­اید) و از جمله تحریفات قرآنی این آیه می­باشد «لَّـكِنِ اللّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ الله إِلَيْكَ في على» که این جمله­ی آخری را اضافه کرده و بعد می­گوید: اینگونه نازل گشت.[[288]](#footnote-288)**

**و اما آنچه بحرانی بعد از نزول تاویل می­کند: اموراتی است که بعد از عصر پیامبر رخ داده است از جمله غصب حق آل محمد، و نصرت و یاری که خداوند به آنها وعده داده بود و آنچه خداوند به پیامبر خبر داده بود در مورد مهدی و بیرون آمدن ایشان و همچنین اخباری که مربوط به مرتدین می­باشد.[[289]](#footnote-289)**

**و اما در مورد آنچه مخاطب دسته­ای باشد ولی معنی مربوط به قومی دیگر باشد این آیه را به میان می­کشاند ﴿**وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ﴾ **= در کتاب تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین تباهی می­ورزید و برتری جوئی بزرگی می­کنید) می­گوید خطاب به جماعت امت محمد است.[[290]](#footnote-290)**

**اما در مورد رد کردن کسی که ارتداد را انکار می­کند این آیه را به میان می­کشاند ﴿**وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ **(روزی گروه عظیمی از همه­ی ملتها را گرد می­آوریم که آیات ما را تکذیب می­کرده­اند)[[291]](#footnote-291) و در تفسیر سوره­ی فاتحه می­گوید: «غیر المغضوب» بت­پرستان، «و الضالین» به شک اندازانی که امام را نمی­شناسند.**

**و از ابی جعفر روایت می­کند که گفت: خداوند کوهی که دنیا را احاطه کرده و آبی رنگی یاقوت مانند دارد را خلق کرد، که رنگ آبی بودن آسمان از گرفتگی همان رنگ کوه است، و پشت سر آنها مخلوقی را خلق کرده که هیچ کدام از فرائض که بر ما واجب گردانید، بر آنها نگذاشته، و تمام آنها دو مرد از این امت را لعنت می­کنند، و آنها را نیز نام برد.**

**و دوباره از ایشان روایت می­کند که گفت: پشت سر این خورشید چهل خورشید دیگر وجود دارد، که فاصله­ی آنها با هم چهل سال است و مخلوقات بسیاری در آنها وجود دارد ، و نمی­دانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نکرده است و پشت سر این ماه چهل ماه دیگر وجود دارد و فاصله­ی میان آنها چهل سال است و مخلوقات بسیاری که به خلق آدم آگاهی ندارند در آنها وجود دارد، و لعنت کردن اول و دوم برای آنها همانند زنبور عسل در تمام اوقات الهام شده است و فرشته‌هایی بر آنها مامور هستند که هر وقت لعنت نکردند از طرف آنها تعذیب می­شوند.[[292]](#footnote-292)**

**و اینگونه امثال را در این تفسیر همانند تفسیر قبلی می­بینیم که در گمراهی خویش قدم بر می­دارد.[[293]](#footnote-293)**

**و با این چند مثالی که آوردیم روش و منهج بحرانی را نیز فهمیدیم.**

**ثالثاً: بحار الانوار**

**و از جمله کسانی که در عصر تفسیر صافی و برهان زندگی را سپری کرده محمد باقر مجلسی ومتوفای سال هزار و صدو یازده 1111 است .**

**و ایشان از مشهورترین علماء جعفریه و دارای مکانت و منزلت والای نزد آنها می­باشد.**

**و مجلسی کتاب بزرگی به نام «بحار الانوار» دارد که بسیاری چیزها را در آن قرار داده است و ایشان این کتاب بحار الانوار را برای تفسیر ننوشته است، بلکه جهت خدمت به مذهب جعفریه­ی اثنی عشری آن را نوشته است، و سخن گفتن او در قرآن از این باب می­باشد و کتابی را به بحث امام مخصوص کرده است که در زیر این کتاب صد باب را قرار داده است که از جمله آن بابها «ابواب الآیات النازله فیهم» می­باشد: یعنی آیاتی که در مورد ائمه ـ به زعم ایشان ـ نازل گشته است، که این ابواب در 600 صفحه و دو جزء قرار گرفته است[[294]](#footnote-294) و همچنین «أبواب الآیات النازلة فی شانه الدالة علی فضله و إمامته» یعنی آیاتی که در مورد امامت علی نازل شده، که این نیز در 450 صفحه و دو جزء قرار گرفته است.[[295]](#footnote-295)**

**و کافی است که عناوین بعضی از آن ابواب را نام ببریم تا افراط این گمراه را نمایان کنیم، از جمله آن بابها:**

**باب اینکه ائمه آیات و بیانات و کتاب خداوند هستند[[296]](#footnote-296) و امانت در قرآن عبارت از امامت است[[297]](#footnote-297) و آنها انوار خداوند هستند و تاویل کردن آیات نور در مورد آنها[[298]](#footnote-298) و تاویل کردن مومنین و ایمان و مسلمین و اسلام به ائمه و ولایت آنها... و کفار و مشرکین و کفر و شرک و بت­ و طاغوت و لات و عزی به دشمنان و مخالفان آنها[[299]](#footnote-299) و آنها بهترین امت و ائمه هستند که برای مردم بیرون آمده­اند[[300]](#footnote-300) و آنها طرف خدا و روی خدا و دست خدا و امثال اینها هستند[[301]](#footnote-301) و امام علی در قرآن عبارت است از مومن، ایمان، دین، اسلام، بینه و سلام، و خیر البریه، و دشمنان علی عبارت از کفر، فسوق و عصیان می­باشند[[302]](#footnote-302) و در مورد علی ـ صلوات الله علیه ـ ذکر و نور و هدی، و تقوا نازل گشته است[[303]](#footnote-303) و علی نبأ و خبر عظیم و همچنین آیه و نشانه­ی بزرگ خدا است.[[304]](#footnote-304)**

**و مجلسی از تفاسیر سه­گانه قرن سوم هجری و بسیاری از کتابهای افراطی شیعه نقل می­کند ولی تنها به نقل اکتفا نمی­کند بلکه بسیاری اوقات نظریه­های خویش را نیز ارائه می­دهد.**

**و هر چند تالیف به شکل ابوابی که بر فساد عقیده­ی ایشان دلالت می­کند و ایشان را به سقوط گاه افراط گرایان می­رساند اما آوردن آراء و نظریات ایشان حقیقت را بهتر روشن می­کند.**

**از کافی سه روایات که از امام ابو جعفر گزارش داده نقل می­کند: جبرئیل این آیه را بر محمد نازل کرد: ﴿**بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أنَزَلَ اللّهُ**﴾ «في على** بَغْيا**» و می­گوید: جبرئیل با این آیه بر محمد غ نازل گشت ﴿**وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا**﴾ في على ﴿**فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ**﴾ و می­گوید: این آیه را نازل کرد ﴿**يَا أَيُّهَآ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا **أنَزَّلْنَا﴾ في علىّ ﴿** نُورًا مُّبِينًا**﴾**

**و بعد از این روایات مجلسی می­گوید:[[305]](#footnote-305) بیان قول خداوند که می­فرماید: علی عبدنا ' فی علی (ع)' شاید در مورد آنچه درباره­ی علی نازل گشته مشکوک بوده­اند، پس چگونه خداوند بر آنها رد کرد و گفت: قرآن معجزه است و امکان ندارد از طرف کسی دیگر باشد و اما ابتداي آیه­ی سوم در اوائل سوره­ی نساء اینگونه ﴿**يَا أَيهَآ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم**﴾ و آخر آن در آخر همان سوره اینگونه ﴿**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا**﴾ است، و شاید چیزی در خبر ساقط شده باشد، و نام ایشان در دو جا است، پس افتادن آخر اولی و اول دومی روشن است، و یا اینکه در مصحف آن بزرگواران یکی از آن دو آیه همین طور باشد و...**

**جهت اطلاع بیشتر بر تفسیر مجلسی به آن مراجعه شود .**

**سپس مجلسی سه روایت از کافی که از امام ابو عبدالله جعفر الصادق روایت می­کند نقل می­کند[[306]](#footnote-306) و آنها هم عبارتند از:**

**در مورد این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ (آنهایی که بعد از ایمان کافر گشتند و در کفر زیاده­روی کردند توبه آنها قبول نمی­باشد) گفت: در مورد فلان و فلان و فلان و فلان نازل گشت: ابتدا به پیامبر غ ایمان آوردند ولی بعد از عرضه کردن ولایت علی کافر شدند زیرا پیامبر فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه) آنها به بیعت دادن به امیرالمومنین ایمان آوردند، سپس کافر گشتند، زیرا بعد از فوت پیامبر به ایشان بیعت ندادند، و بعد از آن به کفرشان اضافه کردند، و به دیگری بیعت دادند، آنها کسانی هستند که ایمان در قلبشان باقی نمانده است.**

**و در مورد آیه­ی 25 سوره­ی محمد ﴿** إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾ **(کسانی که بعد از روشن شدن هدایت به کفر و ضلال پیشین خود بر می­گردند) می­گوید: فلان و فلان و فلان به سبب ترک ولایت امیرالمومنین علی مرتد شدند، بعد آیه­ی 26 سوره­ی محمد را خواندم ﴿**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ**﴾ (این بدان خاطر است که آنها به دشمنان نازل شده ي خداوند ، گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می­کنیم) گفت: به خدا قسم در مورد آن دو و اتباع و پیروانشان نازل گشت، و جبرئیل (ع) در اصل اين آيه را اینگونه بر محمد غ نازل کرد ﴿**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ**﴾ في على ﴿** سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ**﴾ گفت: بنی امیه را به عهد و پیمانشان دعوت کنید تا امارت بعد از پیامبر غ به ما داده نشود و چیزی از خمس به ما ندهید، و گفتند: اگر به آنها بدهیم به چیزی محتاج نمی­شوند، و توجه به بودن امارت درمیان آنها نمی­کنند، پس گفتند: به بعضی از آنچه به آن دعوت شده­ایم از شما پیروی می­کنیم، و آن هم مساله­ی خمس است، که چیزی از آن به شما نمی­بخشیم، و قول خداوند که فرمود: «و کرهوا ما نزل الله» و آنچه خداوند نازل کرد واجب گردانیدن ولایت اميرالمومنین بود، و از جمله­ی آنها نویسنده­ی وحی ابو عبیده می­باشد، سپس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿**أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم **﴾ (بلکه آنان تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز اراده­ی محکمی را گرفتیم، آیا گمان می­برند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمی­شنویم) زخرف 79/80 ولایت سومی، ایشان در مورد آیه­ی 25 سوره­ی حج ﴿**وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ﴾ **(کسانی که با توسل به ظلم در آن سرزمین مرتکب خلاف می­گردند) می­گوید: در مورد آنها نازل گشت: زیرا وارد کعبه شدند، و بر کفر و انکار آنچه در مورد امیرالمومنین نازل گشته متعاهد و هم­پیمان شدند، و به سبب ظلم به پیامبر و ولی ایشان مرتد شدند.**

**و بعد از این روایات مجلسی می­گوید:**

**بیان و توضیح:**

**در مورد این آیه ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ**﴾ می­گویم: این آیه در سوره­ی نساء شماره 137 اینگونه است: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً**﴾ (بی گمان کسانی که ایمان می­آورند و سپس کافر می­شوند و باز هم ایمان می­اورند و دیگر بار کافر می­شوند، و سپس بر کفر خود می­افزایند هرگز خداوند ایشان را نمی­بخشد.)**

**و در سوره­ی آل عمران شماره 90 اینگونه است: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الضَّآلُّونَ**﴾ (کسانی که بعد از ایمانشان کافر می­شوند و آن گاه بر کفر می­افزایند هیچگاه توبه­ی آنان قبول نمی­شود) و شاید جهت توضیح و بیان اتحاد و همبستگی مفاد و معانی آنها قسمتی از یکی از آن دو آیه را به دیگری انضمام کرده باشد، و احتمالاً در مصحف آنها «ع» همین­گونه باشد، و آنچه ظاهر است مراد از ایمان در آن دو جا تنها اقرار به زبان است و مراد از کفر تنها انکار به زبان است، و علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خویش به این تصریح کرده است.**

**و قول ایشان که گفت: فلان و فلان و فلان: این کنایه دو احتمال را می­دهد: اولی اینکه مراد از آن بعضی از بنی امیه همانند عثمان و ابو سفیان و معاویه باشد، پس مراد از کسانی که ما انزل الله را دوست نداشتند ابوبکر و عمر و ابو عبیده است، زیرا ظاهر کلام این است که فاعل «قالوا» همان ضمیر راجع در «الذین ارتدوا» است. احتمال دوم اینکه مراد از کنایات ابوبکر و عمر و عبیده باشد.**

**و ضمیر قالوا به بنی امیه برمی­گردد و مراد از «الذین کرهوا» و «الذین ارتدوا» نیز آنها می­باشند، پس این از قبیل قرار دادن ظاهر در جای ضمیر می­باشد و مراد از «در مورد آنها نازل گشت» ابوبکر و عمر است که این تفسیر «للذین کرهوا» می­باشد.**

**و قول ایشان که گفت: در بعضی چیزها: شاید آنها جرئت بیعت بر منع ولايت آنها را نداشته باشند ولی در منع خمس با آنها بیعت کرده­اند، بعد در هر دو مورد با آنها بیعت کردند[[307]](#footnote-307) و مجلسی بعد از به اتمام رساندن بیانات قبلی ده­ها روایت که مربوط به تحریف قرآن و تکفیر اصحاب بزرگوار پیامبر می­باشند را ذکر می­کند، بعد می­گوید:**

**این را بدان که استفاده از لفظ شرک و کفر برای کسانی که به امامت امیرالمومنین و ائمه­ی بعد از ایشان و فضیلت آنها بر دیگران اعتقاد نداشته باشند، دلالت بر کافر و ماندگار ماندن در آتش دوزخ می­کند[[308]](#footnote-308) سپس برای اثبات حرف خویش دلیل می­آورد، می­گوید: شیخ مفید در کتاب «المسائل» می­گوید: امامیه در مورد کسی که امامت یکی از ائمه را رد کند و آنچه خداوند از وجوب اطاعت آنها حرف زده را رد کند اتفاق نظر دارند، که آن فرد کافر و گمراه و مستحق ماندن در دوزخ است، و در جای دیگر می­گوید: امامیه اتفاق دارند که تمامی بدعت­گذاران کافر هستند، و بر امام واجب است که بعد از دعوت از آنها استتابه کند و حجت را بر آنها تمام کند، سپس اگر آنها توبه کردند و به ایمان برگشتند با آنها همانند مومن رفتار می­شود والا اگر توبه نکردند امام آنها را به خاطر ارتداد به قتل می­رساند و هر کس از آنها اینگونه بمیرد وارد دوزخ می­شود.**

**و با آوردن این چند کلمه می­فهمیم که کتاب بحار الانوار نوشته­ی مجلسی امتدادی برای حرکت گمراهگری و تشکیک در کتاب آسمانی خداوند متعال ـ قرآن ـ می­باشد و جانب افراط و تفریط در مذهب جعفریه­ی اثنی­عشریه را نمایان می­کند.[[309]](#footnote-309)**

**رابعاً: تاویل آیات واضح و روشن**

**و مجلسی نخستین کسی نیست که راجع به جمع­آوری آیاتی که گمراهان همفکرش به تحریف آن در لفظ و معنی مرتکب گناه و جرم شده­اند توجه کرده باشد، به عنوان نمونه قبل از ایشان شرف­الدین بن علی نجفی کتابی به نام «تأویل الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة» به نگارش درآورده، و مجلسی بعضی از روایات آن را گزارش می­دهد.[[310]](#footnote-310)**

**ولی این کتاب مانند مجلسی آیات را زیر ابواب جمع­بندی نمی­کند بلکه به ترتیب سوره جلو می­رود ـ و در آوردن بعضی از آیات سوره­ی بقره بیشتر از آنچه حسن عسکری در تفسیر خویش ذکر کرده را جمع­آوری می­کند و تحریف در نص قرآن را از قمی و دانش­آموزش کلینی نقل می­کند.**

**و در اینجا به ذکر مثال نیاز نداریم، زیرا تمام این کتاب صورت روشنی برای آن گمراه گمراه­گر می­باشد، و در مورد بسیاری از کتابهای آنها که مانند این کتاب هستند سخن می­گوئیم.**

**خامساً: تفسیر شبر**

**و چنانکه پیدا است حرکت تضلیل و تشکیک قویتر از حرکت جلوه دادن تضاد در قرآن می­باشد و در تمام آن سه کتابی که در قرن سوم هجری نوشته شده­اند و دارای مقام و منزلت والایی نزد شیعه­ می­باشند و در تمامی کتابهای تفسیر جعفریه که پیدا کرده­ام و یا خوانده­ام هیچ کتابی را مانند تفسیر التبیان نوشته­ی طوسی نیافتم که در اعتدالی نسبی یا افراط کم قرار گرفته باشد ولی بعضی تفاسیر در این اواخر نمایان شدند که نه به آن مستوی می­رسند و نه در نازلترین سطح قرار دارند، و از جمله آن کتابها تفسیر قرآن کریم نوشته­ی سید عبدالله شبر می­باشد.[[311]](#footnote-311)**

**و برای روشن کردن آثار امامیه در آن تفسیر و اندازه­ی افراط ایشان نکات زیر را یادآورد می­شویم:**

**اولاً: نسبت به تحریف یا عدم تحریف هیچ­گونه نصی از عبدالله شبر نیافتم، ولی ظاهراً به گفتن تحریف در قرآن میل دارد و این را در آن مشاهده می­کنیم که بسیاری اوقات به متن قرآن به عنوان قرائتی اشاره می­کند، و از جمله آن قرائتها:**

**در مورد سوره­ی آل عمران آیات 102، 104، 110 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ شبر می­گوید: «تقاته»، تقیه، و «مُسلِمون» مسلمون با تشدید لام خوانده شده است، و تحریف تقوی به تقیه به علت تاکید یکی از مبادی شیعه می­باشد.**

**و خواندن کلمه­ی مسلمون با تشدید هم به معنی تسلیم برای پیامبر و امام بعد از ایشان تفسیر می­کند.[[312]](#footnote-312)**

**و آیه­ی دوم: ﴿وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که کلمه­ی «امه» را به ائمه تبدیل می­کند[[313]](#footnote-313) مراد ایشان ائمه­ی جعفریه می­باشد.**

**و در آیه­ی سوم نیز همین کار را انجام داده است ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ﴾ می­گوید: مراد آل محمد علیهم السلام است، و «کنتم خیر ائمه» خوانده شده است. [[314]](#footnote-314)**

**و در آیه­ی 41 سوره البحر ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتـقِيمٌ﴾ جار و مجرور را به اسم علی تبدیل می­کند و می­گوید: صراط عَلِیَّ، به اضافه کردن صراط به علی آن را قرائت می­کند.[[315]](#footnote-315)**

**و در مورد آیه­ی 52 سوره حج ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ (ما پیش از تو رسولی و نبی نفرستاده­ایم، مگر اینکه هنگامی که تلاوت کرده است، اهمریمن در تلاوت او القاء شبهه کرده است) شبر می­گوید: از ائمه روایت شده است: آن امام است که صدا را می­شنود ولی فرشته را نمی­بیند[[316]](#footnote-316) و از اینگونه مثالها زیاد هستند.[[317]](#footnote-317)**

**و آنچه شبر را به قائلین به تحریف انضمام می­کند، دیدگاه ایشان نسبت به آیه­ی 9 از سوره­ی الحجر می­باشد ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظــُونَ﴾ (ما قرآن را نازل کرده­ایم و ما نیز از آن محافظت می­کنیم) که این را اینگونه تاویل می­کند: ما آن را نزد اهل ذکر یکی بعد از دیگری تا ظهور مهدی یا در لوح المحفوظ نگه می­داریم، و می­گویند: که ضمیر به پیامبر برمی­گردد.[[318]](#footnote-318)**

**ثانیاً: می­بینیم که شبر نسبت به اصحاب و امهات المومنین اطهار بدگویی می‌کند: به عنوان نمونه آیات سوره­ی نور که در مورد تبرئه­ی تهمتی که به عائشه ام المومنین وارد کردند حرف می­زند، و شبر اتهام را به کسی که خداوند او را تبرئه کرده نسبت می­دهد و می­گوید:**

**﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ و کسی که بخش عظیمی از آن را به عهده داشته** «مِنْهُمْ» «لَهُ عذَابٌ عَظِيمٌ» **عذاب بزرگ و دردناکی در آخرت دارد ، یا در دنیا ، با اجرا کردن حد بر آنها را دارد، می­گوید: در مورد ماریه­ی قبطی و آن تهمتی که عائشه به او از حامله شدن با ابراهیم به جریج قبطی وارد کرد نازل گذشت، و گفته می­شود در مورد عائشه نازل گشت. [[319]](#footnote-319)**

**و در مورد آیه­ی 40 سوره­ی توبه ﴿إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا ...﴾ (اگر پیامبر را یاری نکنید، خدا او را یاری کرد، بدانگاه که کافران او را بیرون کردند در حالی که هو دومین نفر بود، هنگامی که آن دو در غار شدند، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است) برای شبر سخت است که از آسمان تکریم برای ابوبکر نازل گردد، و ایشان به نفی این تکریم اکتفا نمی­کند، بلکه بار دیگر بر خداوند افتراء می­بندد، و آیه را به عنوان اتهامی برای بزرگترین مسلمانان بعد از پیامبر غ قرار می­دهد، و به این خاطر می­گوید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ این هیچ­گونه مدحی در خود نگرفته است زیرا مومن بعضی اوقات با کافر همسفر می­شود مانند: آیه­ی 34 سوره‌ی کهف ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ﴾ باغبان به دوست مومن خود گفت) ، ﴿لاَ تَحْزَنْ﴾ ابوبکر از جان خود ترسید و اضطراب و تکان را از خود نشان داد که نزدیک بود به آنها بفهماند، پس پیامبر او را نهی کرد ﴿إِنَّ اللّهَ مَعَنَا﴾ خدا به ما آگاه است ﴿فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ﴾ آرامش خویش را ﴿عَلَيْه﴾ بر پیامبر نازل کرد، و در آوردن ضمیر به صورت مفرد، در حالی که دیگران نیز با او بوده­اند چیزهایی نهفته است که بر هیچ کس مخفی نمی­باشد.**

**ثالثاً: شبر در ائمه­ی خویش افراط می­کند و تحریف در معنی را به تحریف در نص نیز اضافه می­کند.**

**به عنوان نمونه به تفسیر سوره­ی قدر ایشان نگاه کن، که می­گوید: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ جبرئیل یا مخلوقاتي بیشتر از ملائکه نازل می­گردند ﴿**بِإِذْنِ رَبِّهِم**﴾ هر سال به آنها دستور می­دهد که به نزد پیامبر و بعد از ایشان به نزد ائمه نازل شوند ﴿مِّن كُلِّ أَمْرٍ﴾ همراه تمامی مقدرات در آن سال ﴿سَلَامٌ هِيَ﴾ به خاطر حصر، خبر تقدم پیدا کرده است یعنی به جز سلامتی چیز دیگری وجود ندارد به خاطر زیادی سلامی که ملائکه بر ولی امر می­فرستند.[[320]](#footnote-320)**

**و در مورد سوره­ی معارج بعد از اینکه به مکی بودن آن اشاره می­کند، ﴿**سَأَلَ سَائِلٌ**﴾ خواستاری درخواست کرد، ﴿**بِعَذَابٍ وَاقِعٍ**﴾ به عذابی که به وقوع می­پیوندد) می­گوید: وقتی[[321]](#footnote-321) نازل گشت یکی از منافقین در روز غدیر گفت: خداوندا اگر این راست است و از طرف شما می­باشد سنگی از آسمان بر ما بفرست، پس خداوند سنگی به او زد و او را به قتل رساند!!**

**و در مورد آیه­ی 8 از سوره هود ﴿**وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ**﴾ (اگر عذاب را تا مدت معدودی به تاخیر اندازیم) می­گوید: امام صادق گفت: آن اصحاب مهدی هستند که به اندازه اصحاب اهل بدر می­باشند.[[322]](#footnote-322)**

**این بعضی از تفسیر شبر بود، که فکر می­کنم برای فهمیدن اثرات امامیه در آن کافی باشد، و این هر چند در منزلتی میان دو منزلت قرار دارد اما به افراط نزدیکتر از اعتدال می­باشد.**

**سادساً: کنز العرفان**

**و بعد از بحث و بررسی در آن کتابها، به سبک دیگری از نوشتن تفسیر روی می­آوریم، که مخصوص به آیات احکام می­باشد، و برای این هم به دو کتاب که یکی جانب اعتدال و دیگری راه افراط را گرفته اشاره می­کنیم.**

**کتاب اول، «کنز العرفان فی فقه القرآن» نوشته­ی مقدادبن عبدالله السیوری حلی می­باشد[[323]](#footnote-323) و این کتاب به احکامی که رای شیعه­ی جعفریه بر آن است و با تمامی مذاهب یا بعضی از مذاهب مخالف می­باشد اشاره می­کند. به عنوان نمونه در تفسیر آیه­ی86 سوره­ی مائده** ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ﴾ **= ای مومنان هنگامی که برای نماز به پا خواستید صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزکهای خود را بشوئید)**

**او را می­بینیم که در آخر آیه توقف طولانی می­کند و جهت اثبات واجب بودن مسح دو پا نه شستن آنها کوشش بسیاری را می­کند.[[324]](#footnote-324)**

**و در تفسیر آیه­ی 86 سوره­ی نساء ﴿**وَإِذَا حُيِّيْتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ **(هرگاه شما را درودی دادند بگونه­ی زیبایی و بهتر از آن با همانند آن، آن را پاسخ گوئید) برای اثبات وجوب پاسخ سلام در وسط نماز کوشش و تلاش فراوانی به کار می­گیرد.[[325]](#footnote-325)**

**و در مورد آیه 28 سوره­ی توبه ﴿**إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا﴾ **(بی گمان مشرکان پلیدند، لذا نباید پس از امسال به مسجدالحرام وارد شوند) به استخراج چند حکم در آن اشاره می­کند که عبارت است از: مشرکین نجس عینی نه حکمی می­باشند، و آثار آنها و هر آنچه با رطوبت به آنها بچسپد دوباره نجس هستند، و درست نیست که وارد مسجدالحرام و مسجدهای دیگر نیز بشوند، بعد می­گوید: در تمام آنچه گفتیم به اجماع تمامی علماء با کافران هیچ گونه فرقی ندارند.[[326]](#footnote-326)**

**و در حین بررسی و تحقیق در مورد کافر نزد جعفریه به این مطلب می­رسیم که آنها به مفهوم کافر توسعه و گسترش داده­اند، و به کفر بسیاری از مسلمین حکم کرده­اند، حتی بعضی از آنها غیر از جعفری را کافر و مشرک اعلام می­کنند!![[327]](#footnote-327)**

**و در مورد آیه­ی56 سوره­ی احزاب** ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ **(خداوند و فرشتگان بر پیغمبر درود می‌فرستند، ای مومنان! شما هم بر او درود بفرستید... و چنانکه سلام کردند) از این بحث می­کند که درود بر آل به تبعیت از پیامبر مشروع و جائز می­باشد، نه تنها به تبعیت بلکه به صورت مفرد هم جائز است مانند: اللهم صل علی آل محمد، بلکه درود فرستادن بر یکی از آنها به تنهایی نیز جائز می­باشد و این درود در نماز واجب و در غیر نماز سنت است، سپس می­گوید: و آنها که واجب است در نماز بر آنها درود فرستاده شود عبارت است از ائمه معصوم، به خاطر اجماع اصحاب بر اینکه آنها «آل» هستند، و فاطمه نیز به خاطر اینکه پاره­ی تن پیامبر است با آنها حساب می­شود.**

**و می­گوید: ائمه در مقام پیامبر جانشین هستند، و مقام جانشینی­ ائمه­ از ایشان غصب شده است.[[328]](#footnote-328)**

**و در مورد آیه­ی 10 سوره نساء ﴿**وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ **(هر گاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید، گناهی بر شما نیست اگر ترسیدید که کافران بلائی به شما برسانند و به فتنه­ای گرفتارتان گردانند) = به استخراج احکامی دست پیدا می­کند از جمله: وجوب قصر نماز و اگر یک سال هم طول بکشد ولی این نزد ما به غیر از چهار مکان که عبارت است از: مسجد مکه، و مدینه، و جامع کوفه، و حایر شریف مخصوص می­باشد، و بیشتر بر این اجماع دارند، زیرا نماز در این مکانها به خاطر این که جایگاه والایی هستند فضیلت بیشتری دارند.[[329]](#footnote-329)**

**سابعاً: زبدة البیان**

**کتاب دوم به نام «زبده البیان فی احکام القرآن» نوشته­ی احمدبن محمد مشهور به مقدسی اردبیلی است[[330]](#footnote-330) و برای تبیین و توضیح اندازه افراط و تاثیرات امامیه در تفسیر ایشان نکات زیر را عرضه می­داریم:**

**در کتاب طهارت از ایمان مطلق نزد جعفریه حرف می­زند، و می­گوید: از جمله پایه­های ایمان: تصدیق و اقرار به ولایت و امامت تک تک آنها و وصی اهل بیت (ع) می­باشد.**

**بعد می­گوید: سپس به آنچه بر امامت امیرالمومنین دلالت می­کند اشاره­ای می­کنیم، و دلائل در این مورد بی شمار است ولی تنها به ذکر بعضی از آنها اکتفا می­کنیم، از جمله­ی آنها آیه­ی 54 سوره مائده است: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ **(ای مومنان هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می­دارد و آنان هم خدا را دوست می­دارند) و در تفسیر این آیه می­گوید: ظاهر این آیه در مورد امیرالمومنین و اصحاب ایشان که به نام خوارج مرتد گشتند و همچنین در مورد جنگجویان با آن بزرگوار در جنگ جمل و صفین و جنگهای دیگر می­باشد.**

**و به بیان آن ادامه می­دهد و به احادیث موضوعی استدلال می­کند، تا اینکه در آخر می­گوید: و تمامی اوصاف در آن موجود است و آیه­ی بعدی بودن آن صفات را تایید می­کند ﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ **(تنها خدا و پیغمبر او و مومنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می­آورند و زکات مال بدر می­کنند) می­گوید: مفسرین اجماع دارند بر اینکه در مورد علی (ع) نازل گشت (1393ـ 439) و اردبیلی در کتاب نماز به آیه­ی 55 سوره­ی مائده بر امامت امیرالمومنین و 11 امام؛ فرزندان ایشان که در حال رکوع صدقه داده­اند استدلال می­کند.**

**و در کتاب «الطهاره» آیه­ی 124 سوره بقره را می­آورد** ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ **آنگاه را که خدای ابراهیم او را با سخنانی بیاموزد و او آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد، گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد، ابراهیم گفت: آیا از دودمان من؟ گفت: پیمان من به ستمکاران نمی­رسد) برای وجوب عصمت ائمه به آن استدلال می­کند.**

**و در کتاب نکاح: اول سوره­ی تحریم را بیان می­کند و از سبب نزول حرف می­زند، بعد می­گوید: و در سبب نزول چیز بزرگی برای حفصه و چیز بزرگتری برای عائشه که دروغ گفت و ظلم کرد و آشوب به پا کرد، و به آن مناکیر دستور داد، و اذیت را برای پیامبر ایجاد کرد، وجود دارد.**

**و به آیه 5 استدلال می­کند ﴿**عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾ **(اگر پیغمبر شما را طلاق دهد، چه بسا پرودرگار بجای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند، زنان دوشیزه یا غیر دوشیزه فرمانبردار، با ایمان، فروتن، توبه­کار، پرستشگر، و گردن کج) و می­گوید: این دلالت می­کند که آنها دارای این صفات نبوده­اند و این صفات در دیگران وجود داشته است!!**

**و بعد از این از ضرب­المثل همسر نوح حرف می­زند و می­گوید: و شاید این تسلیتی برای پیامبر و مومنین باشد تا بفهمند که قرار گرفتن زن غیر صالحه برای پیامبر و دیگران و وارد شدن آنها به دوزخ، با وجود اینکه جسم پیامبر و یا مومنین به جسم آنها می­چسبد و زوجیت برای آنها وجود دارد، چیزی واقع شدنی و امکان­پذیر و غیر بعید می­باشد، و همچنین است برای هر کسی که به وسیله­ی تزویج دختر خویش بخواهد به پیامبر تقرب جوید و به این خاطر ام حبیبه دختر ابوسفیان و خواهر معاویه همسر پیامبر بود در حالی که پدرشان از بزرگترین روسای کفر و طرف مقابل جنگهای پیامبر بود، و همچنین صفیه بنت حیی بن احطب که پدرشان بر کفر به قتل رسید و سوده بنت زمعه نیز که پدرشان مشرکانه از دنیا رفت، و گفته شده است: که پیامبر قبل از بعثت دو دختر خویش را از دو کافر بت­پرست تزویج کرد.**

 **از این بیشتر به بازگویی افراط و گمراهی این گمراهگر فکر کنم نیازی نداریم.**

**ثامناً: المیزان**

**بعد از حرف زدن در مورد کتابهای جعفریه اثنی­عشریه در قرنهای قبلی به کتابهای دانشمندان معاصر آنها نگاهی می­اندازیم تا بفهمیم تا چه اندازه تفکر امامت در آنها نیز تاثیر گذاشته است.**

**و از مشهورترین کتابهایی که دارای منزلت والایی نزد شیعه می­باشد کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» نوشته­ی حسین طباطبائی (1399ـ 446) است، آثار امامیه در آن کتاب در نکات زیر نمایان می­شود.**

**اولاً: هنگامی که از عقیده­ی خود دفاع می­کند و جهت انتصار آن فعالیت می­کند، در برابر تحریف قرآن دیدگاهی ناپسند را ارائه می­دهد، قبلاً نیز گفتیم که ایشان به این نكته اشاره می­کند که احتمال دارد اصحاب آیات را در غیر جای خود قرار داده باشند، در ج 16 ص 330 می­گوید: آیه از نظر نزول جزئی از آیات همسران پیامبر نمی­باشد و به آن نیز مرتبط نیست بلکه یا اینکه به دستور پیامبر و یا در هنگام نوشتن آن را در آن میان قرار داده­اند.**

**و هنگام حرف زدن در مورد دیدگاه شبر نسبت به تحریف از اضافه کردن کلمه­ی «أو محدث» بعد از ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ **که به ائمه نسبت داده است حرف می­زند، و از تفسیر شبر برای کلمه­ی محدث به اینکه صدا را می­شنود ولی فرشته را نمی­بیند بحث را ادامه می­دهد و نویسنده­ی میزان می­گوید: روایات در معنی محدث از ائمه­ی اهل بیت بسیار هستند که در کتابهای البحائر، و الکافی و الکنز و الاختصاص و کتابهای دیگر، و همچنین در روایتهای اهل سنت نیز یافت می­شود.**

**و هر چند که نویسنده­ی المیزان تنها از معنی محدث سخن می­راند، ولی روایاتی که به ائمه نسبت می­دهد و در آن کتاب به آن اشاره می­کند دربرگیرنده آن کلمه در آیه می­باشد.**

**اما روایات اهل سنت در صحیحین و... می­یابیم: در کتاب بخاری آمده است که پیامبر غ فرمود: در امتهای قبل از شما کسانی بودند که به آنها الهام می­شد، و اگر الهام در میان امت من موجود باشد در عمر قرار می­گیرد. و در کتاب مسلم نیز آمده: عائشه از پیامبر روایت می­کند که فرمود: در امتهای قبل از شما کسانی الهام شده موجود بودند، و اگر در امت من قرار باشد یک نفر الهام شده موجود باشد آن یک نفر عمر می­باشد.**

**و در ترمذی آمده که پیغمبر غ فرمود: در هر امتی کسانی بوده­اند که به آنها الهام شده است، و اگر در امت من یک نفر الهام شده باشد آن عمر است.**

**پس در این روایات، تحریفی به قرآن نسبت داده نمی­شود و یا اینکه گمان استمرار وحی و شنیده شدن وحی برده نمی­شود.**

**و در مورد آیه­ی 24 سوره نساء ﴿**فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ **از ائمه­ی خویش روایت می­کند که اینگونه نازل گشته است «**فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ إلى أجل مسمى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» **سپس نظریه­ای عام راجع به این روایات و امثال این روایات بیان می­دارد، که می­گوید:**

**شاید مراد از این روایات تفسیر و معنی مقصود از آیه باشد نه اینکه اینگونه نازل گشته باشد. پس ایشان به تحریف و عدم تحریف قاطع آنها اظهار نظر نمی­کند، یعنی در منزلتی میان منزلت قمی و طوسی می­باشد.**

**ثالثاً: از پناه بردن طوسی و طبرسی به تاویل بعضی آیات قرآن کریم جهت استدلال برای عقیده­ی امامیه توضیحاتی دادیم، و در اینجا نویسنده­ی میزان را در افراط و افترائی بیشتر می­یابیم، مثلاً آیه ولایت که در جزء اول از آن سخن راندیم، طباطبائی آن را در بیشتر از بیست صفحه آورده است که جهت اثبات آن به تلاش و کوشش افتاده است و می­گوید: هر کس با او هم عقیده نباشد گمراه است، و از مجادله علی با ابوبکر در مورد ولایت حرف می­زند که ابوبکر به ولایت علی اعتراف کرده است.**

**و در مورد آیه­ی 59 سوره نساء ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾ **می­گوید: بر مردم واجب است که در آنچه پیامبر با استفاده از وحی و یا رای و نظریات خویش بیان می­دارد، تبعیت و پیروی کنند، و اما اولوالامر ـ هر کس که باشد ـ قدرتی به دسترسی بر وحی ندارد، و تنها از رای و نظراتی که به صواب می­دانند استفاده می­کنند، و واجب است که همانند رسول از نظریات اولی الامر پیروی شود، و به این خاطر است که وقتی از وجوب بردن مشاجره و مجادله به خدا و رسول خدا حرف می­زند از آنها نام نمی­برد.**

**سپس می­گوید: پس برای خداوند یک اطاعت و برای اولی الامر نیز یک اطاعت موجود می­باشد.**

**اعتدال و میانه­روی در اختصاص دادن وحی به پیامبر خود را نمایان می­کند، اما در قرار دادن رای و نظر اولو الامر همانند رای پیامبر به صورت مساوی و اینکه پیروی از آنها پیروی از پیغمبر غ است، می­خواهد به وجوب عصمت آنها و به اینکه آنها عبارتند از ائمه­ی جعفریه برسد! و روایاتی جهت تایید نظریات خویش بیان می­دارد، و در اینجا به آوردن یکی از آن روایتها و شرح ایشان بر آن جهت توضیح اندازه­ی غلو و افترائات ایشان اکتفا می­کنیم، و این هم نص روایت:**

**در تفسیر البرهان از ابن بابویه که از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده است. وقتی که خداوند این آیه ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ**...﴾ را بر پیامبر نازل کرد گفتم: ای رسول خدا ما همه خدا و رسولش را می­شناسیم، ولی آن اولی الامر که خداوند اطاعت آنها را با طاعت شما همسان دانسته آنها چه کسانی هستند؟ گفت: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه­ی مسلمانان بعد از من هستند، نخستین آنها علی بن ابی طالب، بعد حسن بن حسین، بعد محمدبن علی که در تورات به باقر معروف است، و شما ای جابر به آن می­رسید و سلام مرا به او برسان، بعد صادق جعفربن محمد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمدبن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسین بن علی، سپس هم نام و کنیه­ی من محمدبن حسن ابن علی که حجت خداوند بر زمین است می­باشند و محمدبن حسن بن علی کسی است که خداوند شرق و غرب را بر دستان او فتح می­کند و خداوند به وسیله­ی غیبت او از اولیاء و شیعه­ی خویش دل مومنین به آن را امتحان می­کند.**

**جابر می­گوید: عرض کردم: ای رسول خدا در غیبت ایشان سودی برای شیعه‌یانش وجود دارد؟ پیغمبر غ فرمود: آری! قسم به کسی که مرا به پیغمبر برگزید آنها از نور و روشنایی و از ولایت او در حین غیبت سود می­برند همانند سود مردم از نور خورشید هر چند که هوا ابری باشد، ای جابر این از اسرار پنهانی و ذخیره­های علم خداوندگار جز بر اهل خویش می­باشد! و سپس طباطبائی می­گوید: و از نعمانی از علی معنی همین روایت گزارش شده است و علی بن ابراهیم به سند خویش از سلیم از علی روایت کرده است و روایتهای دیگری از اهل سنت و اهل شیعه گزارش شده است، که در بعضی از آنها نام امامها ذکر شده است و هر کس می­خواهد به آن دسترسی پیدا کند به کتاب (ینابیع الموده) و کتاب (غایه المرام) بحرانی و... مراجعه کند.**

**ثالثاً: از روش خویش در تفسیر و استدلال به روایات سخن می­راند و می­گوید: در زیر تمامی بیانات روایتهای گوناگونی را قرار داده­ام، و هر روایتی که از پیامبر غ و ائمه­ی اهل بیت (ع) نقل شده باشد، در حد توان آورده­ام و اما روایاتی که از اصحاب و تابعین گزارش شده است به خاطر وجود خلط و تناقض در آن به عنوان حجت بر مسلمان حساب نمی­شود.**

**و با اطلاع بر آن بحثهای روایتی می­فهمیم که با قمی و عیاشی و امثال آن دو بسیار تفاوت ندارد و بسیاری از روایتها را از آنها روایت می­کند و بعضی از مثالها را به عنوان نمونه ذکر می­کنیم:**

**از جمله آن روایتها: هنگامی که خداوند به سجده بردن ملائکه و وارد کردن به بهشت از آدم اکرام گرفت، آدم گفت: آیا خداوند بشری بزرگتر از من خلق کرده است؟ خداوند وسوسه­ی درونی آدم را می­فهمد و او را صدا زد، ای آدم سرت را بلند کن، و به دامن عرش نگاه کن، پس ایشان به دامن عرش نگاه می­کند و می­بیند بر آن نوشته شده: (لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمومنین، و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین، و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه = جز الله خدایی نیست و محمد فرستاده خدا و علی امیرالمومنین و همسر ایشان فاطمه سید و بزرگ زنان دنیا و حسن و حسین سید جوانان بهشت هستند) آدم گفت: خداوندا آنها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم آنها فرزندان شما هستند، و از شما و تمامی مخلوقاتم بهتر هستند، و اگر به خاطر آنها نمی­بود شما و بهشت و دوزخ، و زمین و آسمان را درست نمی­کردم، به هیچ وجه با چشم حسادت به آنها نگاه نکن، زیرا از کنارم بیرونت می­کنم. پس آدم با چشم حسادت به آنها نگاه کرد و نگاه کرد و آرزوی منزلت آنها را کرد و شیطان بر او مسلط شد تا از درخت نهی شده چشید و بر حواء نیز مسلط گشت و به فاطمه با چشم حسادت نگاه کرد تا همانند آدم از درخت نهی شده خورد، پس خداوند آنها را از بهشت بیرون کرد و به زمین فرستاد.**

**سپس نویسنده میزان می­گوید: و همین معنی با روایتهای دیگری که بعضی طولانی­تر و بعضی کوتاه­تر و مختصرتر هستند گزارش شده است.**

**و در مورد آیه­ی 37 سوره­ی بقره ﴿**فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ **(آدم کلماتی از پروردگارش گرفت) دوباره از کلینی روایت می­کند و می­گوید: از خداوند به منزلت محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه توسل می­جوید و در نهایت می‌گوید: صدوق و عیاشی و قمی و... نیز این معنی را روایت کرده­اند.**

**و از کافی روایت می­کند: هر گاه ولایت امیرالمومنین را انکار کردند پس آنها اصحاب دوزخ هستند و برای همیشه در آن باقی می­مانند.**

**و از عیاشی که از امام صادق روایت می­کند نقل می­کند که گفت: آنها که مورد خشم خداوند قرار گرفتند، کسانی هستند که علی و حق ائمه­ی ما از اهل بیت را انکار کردند، پس مورد خشم خداوند قرار گرفتند.**

**و در مورد آیه­ی 159 سوره­ی بقره** ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَـئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ **(بیگمان کسانی که پنهان می­دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده­ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان روشن نموده­ایم، خدا و نفرین کنندگانش او را نفرین می­کنند) از امام صادق روایت می­کند که فرمود: مراد ما هستیم، زیرا هر کدام از ما هر گاه امامت به او داده شد باید حتماً جانشین و امام بعد از خود را برای مردم بیان کند.**

**و از عیاشی دوباره روایت می­کند که گفته است: کسی که تقیه نداشته باشد در واقع بی دین است!**

**و از قمی و کافی در مورد آیه­ی 24 سوره­ی انفال ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ **(ای مومنان! فرمان خدا را بپذیرید و دستور پیغمبر او را قبول کنید، هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی بخشد) روایت می­کند که این آیه در مورد ولایت امام علی نازل گشت.**

**و با عرضه کردن تمامی این نمونه­ها آثار امامیه در این تفسیر روشن می­شود که بدون شک از تفسیر طوسی و بلکه طبرسی نیز افراط بیشتری کرده است و با بحثهای روایتی که از قمی و عیاشی و کلینی و... روایت می­کند فرق زیادی با دیگر گمراهان باقی نمی­گذارد.**

**تاسعاً: تفسیر کاشف**

**وقتی که کتاب تبیان نوشته­ی طوسی را از همه معتدل و میانه­تر یافتیم و به آن اشاره کردیم، ولی امروز شاهد بعضی از تفاسیر شیعه هستیم که از نظر میانه­روی کمتر از طوسی نمی­باشند و از نظر افراط نیز از او دست کمی ندارند. از جمله­ی آن تفسیرها دو کتاب را بیان می­داریم: اولی: تفسیر کاشف نوشته­ی دانشمند جعفری اهل لبنان مشهور به : محمد جواد مغنيه ،و اعتدال و ميانه روي را در نكات زير مشاهده مي كنيم:**

**اولا : در بيان و توضيح ايشان برای منهج و روش خویش در نوشتن تفسیر، که می­گوید: در تفسیر آیات و بیان مراد از آن قبل از هر چیز به احادیث صحیح پیامبر غ اعتماد کرده­ام، زیرا پیغمبر غ شارح و راهی برای شناخت معانی قرآن می­باشد: ﴿**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا﴾ **(آنچه پیامبر به شما دستور می­دهد بگیريد و از آنچه شما را از آن نهی می­کند بپرهیزید).**

**و هر گاه حدیثی در سنت نیافتم به ظاهر و سیاق آیه اعتماد می­کنم، زیرا متکلم حکیم در بیان مراد خویش به آنچه مخاطب از دلالت ظاهری آن می­فهمد اعتماد می­کند، چنانکه مخاطب نیز از آن ظاهر حکم را می­گیرد و هر گاه آیه­ای در معنی آیه­ای دیگر و واضحتر و روشن­تر باشد، آنها را با هم آورده­ام تا بهتر روشن شود زیرا قرآن یک مصدر دارد و بعضی از آن تفسیر برای بعضی دیگر می­باشد.**

**و هر گاه لفظ با حکم عقل در تعارض باشد، به دلیل وجوب عمل به نقل ، لفظ را جهت هماهنگ شدن با عقل تاویل کرده­ام.**

**و هر گاه لفظ با اجماع مسلمین در هر زمان و مکانی بر مساله­ای فقهی در تعارض بود ظاهر لفظ را بر اجماع حمل کرده­ام مانند** ﴿إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ **(هر گاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید، آن را بنویسید) کلمه­ی «فاکتبوه» در اینجا بر وجوب دلالت می­کند ولی اجماع بر استحباب نوشتن قرض دلالت می­کند، پس ظاهر را بر استحباب نه وجوب حمل می­کنم.**

**اما از قول مفسرین مانند حجتی قاطع و دلیلی مستقل استفاده نمی­کنم، بلکه تنها مانند موید و مرجحی برای یکی از نظریات هنگامی که لفظ احتمال بیشتر از یک معنی را بدهد استفاده می­کنم، حقتاً که مفسرین تلاشهای فراوانی جهت کشف معانی و اسرار و ویژگی­های قرآن کشیده­اند، و چنان توجهی به این کتاب کرده­اند که به هیچ کتابی تا به حال اینگونه توجه نشده است.**

**ثانیاً: تا حد زیادی به این منهج ملتزم می­باشد:**

**مثال آن مانند آنچه در تفسیر فاتحه بر این آیه ﴿**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**﴾ می­کند، می­گوید: در بعضی روایتها آمده که «مغضوب علیهم» یهود و «الضالین» نصاری هستند، ولی لفظ آیه عام است و استثناء و تخصیصی در آن به کار نرفته است، هر فرمانبرداری شامل نعمت و رحمت خداوندگار می­شود، و هر گناهکاری گمراه و مغضوب علیه است.**

**و هنگام تفسیر آیات 111 تا 113 در سوره­ی بقره، به این اشاره می­کند که بعضی از یهود و نصاری بعضی دیگر را تکفیر می­کنند، سپس عنوانی اینگونه (بعضی از مسلمانان نیز بعضی دیگر را تکفیر می­کنند) را می­گذارد و زیر این عنوان می­گوید:**

**و اگر یهود و نصاری در حکم یک طایفه قرار دارند، چون تورات به عیسی و انجیل به موسی اعتراف می­کند، قرار گرفتن شیعه و سنی به عنوان یک طائفه حقیقت و واقعیت می­باشد: زیرا کتاب آنها یکی است که قرآن است و پیامبر آنها نیز یکی است که محمدغ است، پس چگونه بعضی از این دو فرقه برادران دینی خویش را تکفیر می­کنند؟**

**و اگر به این آیه نگاه کنیم ﴿**وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىَ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ**﴾ (یهودیان می­گویند مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی نیستند، و مسیحیان نیز می­گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند) و اگر با آن معنای که بیان کردیم به این آیه نگاه شود، و تمامی مفسرین نیز بر آن اتفاق دارند، سپس کسی که برادر مسلمان خویش را کافر می­داند با آن آیه مقایسه کنیم، می­فهمیم که حالی بدتر از یهود و نصاری به خود گرفته است. یهود، نصاری را تکفیر و نصاری، یهود را تکفیر می­کنند ﴿**وَهُمْ يتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ **در حالی که تورات و انجیل را می­خوانند، مسلمان چگونه برادر مسلمان خویش را تکفیر می­کند در حالی که قرآن را می­خواند؟ پس باید آنها که زبان خود را با خواندن قرآن می­پیچند از خدا بترسند و به معانی و مراد آن توجه بکنند.**

**و در تفسیر آیات 72ـ 75 سوره­ی انفال از مهاجرین و انصار سخن می­راند و می­گوید: هیچ توصیفی بهتر از وصف امام زین­العابدین برای آنها ـ آنگاه که با پروردگارش مناجات می­کند و طلب رحمت و رضوان را برای آنها می­کند ـ نیافتم.**

**خداوندا اصحاب محمد را رحم کن خصوصاً آنها که نیکوکار بودند و در راه یاری پیامبر سختی چشیدند و به یاری پیامبر شتافتند و به دعوت او سبقت گرفتند و جواب دادند، زیرا دلیل رسالت پیامبر را شنیده بودند و از همسران و فرزندان خویش به خاطر اظهار کلمه­ی حق جدا شدند و با پدران و فرزندان خویش در راه اثبات نبوت پیامبر و یاری رساندن به او جنگیدند .**

**خداوندا آنها را فراموش مکن که به خاطر شما و در راه شما همه چیز را جا گذاشتند و همراه پیامبرت به سوی شما راه افتادند.**

**و شیخ بعد از آوردن این دعای امام می­گوید:**

**ملاحظه شود: این مناجات در رساله­ی «السجادیه» که شیعه آن را معظم می­دارند آمده است، و این ردّی است برای همه­ی کسانی که می­گویند: شیعه به مقام اصحاب بی حرمتی می­کنند.**

**و در تفسیر آیات 35ـ 38 سوره­ی رعد تحت عنوان «الشیعه الامامیه و الصحابه» می­گوید: بعضی از جیره خواران و جاهلین به بر پا کردن فتنه و آشوب میان مسلمین جهت تفرقه افکنی عادت گرفته­اند، و از طریق افتراء و دروغ بر شیعه امامیه کار را شروع کرده­اند زیرا بی حرمتی به مقام اصحاب و به خدا تلقی کردن علی (ع) و قرار گرفتن تحریف در قرآن و... را به شیعه نسبت می­دهند ﴿**وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ **(اهل کتاب به آنچه به شما داده شده خوشحال می­شوند) طبرسی می­گوید: مراد خداوند در این آیه اصحاب پیامبر که به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند و به انزال آن شاد شدند می­باشد، و اگر قرار باشد به مقام اصحاب بی حرمت باشند، طبرسی شیخ آنها در تفسیر این آیه نظر دیگری را ارائه می­دارد.**

**و در تفسیر آیه چهار سوره­ی تحریم ﴿**إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا**﴾ می­گوید: یعنی اگر دل شما به حق تمایل پیدا کرد، سپس بعد از اشاره به حفصه و عائشه از امهات المومنین می­گوید: اگر توبه کنند و اصلاح شوند، قلب و دل آنها به دستور خداوند و اخلاص برای خداوند تمایل پیدا کرده است، و اگر بر همکاری خویش ضد پیامبر اصرار ورزیدند بدانند که خداوند ولی و یاری­رسان پیامبر خویش است، و جبرئیل و جمیع ملائکه و مومنین صالحین نیز او را یاری می­دهند.**

**و بعد از سوره­ی لیل می­گوید: شیخ محمد عبده گفت: مفسرین در اینجا سبب نزولهایی را بیان کرده­اند، و گفته شده که در مورد ابوبکر نازل گشته است، و اگر این روایت صحیح باشد هیچ مانعی از قبول آن ما را باز نمی­دارد، ولی معنی این آیات برای همیشه عام هستند.**

**و با توجه به ذکر این روایت می­فهمیم که شیخ با وجود اینکه جانب اعتدال و میانه­روی را پیش گرفته است ولی تفسیر ایشان از تاثیرات عقیده­ی امامیه خالی نیست، به عنوان نمونه:**

**او را می­بینیم که به علی (ع) این جمله را نسبت می­دهد که گفته است (این قرآن ساکت و من قرآن گویا هستم (1426) که قبلاً نیز در این مورد سخن بمیان رفت.**

**چنانکه از عصمت اهل بیت نیز سخن می­راند. و از امامیه و نظریه­ی عصمت، و در بیشتر از یک مورد در مورد مهدی منتظر، سخن می­راند، ولی ایشان بعضی از احادیثی که از طریق اهل سنت نیز آمده است را ذکر می­کند.**

**عاشراً: البیان**

**کتاب دوم که طرفدار گروه اعتدال­گر است و بسیار دور از گروه افراط­گرای امروزی می­باشد و آن هم « البیان فی تفسیر القرآن» اثر سید ابوالقاسم موسوی خوئی، مرجع سابق جعفریه در عراق، ولی این کتاب جز جلد اولش که شامل مقدمه و تفسیر سوره فاتحه است (ظاهراً) به چاپ نرسیده، اما ما به موارد ذیل از آن اکتفا می­کنیم:**

**اول: در مقدمه این کتاب آمده: «خواننده مرا خواهد دید که من در این تفسیر از ظواهر قرانی و محکمات آن و آنچه که به تواتر یا به طریق صحیح از آثار وارده از اهل بیت پیامبر غ» آمده، و یا آنچه که عقل سالم و فطرتی که خداوند آن را صحبت درونی قرار داده انتخاب کرده همانگونه که پیامبر و اهل بیتش را حجت بیرونی قرار داده فراتر نرفته­ام.**

**و همچنین خواننده می­بیند که از خود آیه برای فهم و درک معانی آیات دیگر استفاده می­کنم، و بعداً اثرهای روایت شده را برای این کار و برای بیان اصول تفسیر به کار گرفته­ام.**

**دوم: او تلاش می­کند که ثابت نماید قرآن از تحریف به دور است. و مخالفان را به خاطر پیروی نکردن از عقایدش تکفیر نمی­نماید، بلکه روایت می‌کند که اسلام بر مدار اقرار به شهادتین دور می­زند.**

**سوم: او می­کوشد با حدیث، حجیت ظواهر قرآن را ثابت نماید.**

**چهارم: او در تفسیر خویش برای سوره فاتحه، ملتزم و پایبند به این روش می­باشد، و خواننده تفسیرش کاملاً آن را حس می­کند.**

**با وجود این، تاثیر امامیه را در قول وی راجع به صحت اطلاق اسماء الحسنی بر ائمه می­بینیم، و اینکه اطاعت از امامان و خضوع برای آنها و توسل به آنها واجب است و همچنین بیان فضل سجده در خاک حسینیه!! و اینکه جایز است قبر آنها را بوسید و مورد تعظیم قرار داد، و عبادت آنها جز توسط معصومان به جایگاه اقدس الهی بلند نمی­شود، و آنها می­توانند شفاعت نمایند و برای شیعه شفاعت خواهند کرد و خداوند نیز شفاعت آنها را رد نمی­کند.**

**این که بیان شد همان تعریف تفسیر خود که متاثر از عقیده­اش می­باشد، بود، و او در بیان خویش از مرتبه طوسی پایین نمی­آید، و امیدوارم آنچه که مربوط به امامیه است در کتابهای دیگر، غیر از تفسیر آورده شوند هر چند که اگر آقای خوئی تفسیرش را به پایان می­رساند باز هم بر همان روشی می­بود که خود بیان داشت، و بسیار مهمتر و والاتر از دیگر کتابهای چاپ شده از طرف گروه میانه­رو الآن جعفریه، می­بود.**

**پس، این کتابها دو منهج و روشی مختلف در تفسیر از آن شیعه­های امروز را بیان می­دارند، یکی از آنها بیان می­دارد که حرکت میانه­رو جعفریه همچنان از دام آنهایی که قرآن را بر اساس هوی و هوس و آرزوهای خویش تفسیر می­نمایند و متاثر از عقیده امامیه­اند، به در نیامده، و دیگری پرده از چهره کسانی بر می­دارد که ندای اعتدال­گرایی را سر داده، و عقل را مدار حکم خویش قرار داده­اند، هر چند که خالی از افراط و گمراهی نیستند.**

**فصل هفتم:**

**نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر**

**نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر**

**بعد از تحقیقات گذشته راجع به شانزده کتاب تفسیر شیعه برای توضیح بیشتر به کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» اثر آقا بزرگ طهرانی نگاه می­کنیم.**

**می­بینیم که کتاب الذریعة اشاره به تعداد زیادی از کتابهای تفسیر شیعه کرده، و عنوان بعضی از این کتابها مرا از نگاه به آنها بی نیاز می­گردانند، همانند کتاب «تاویل الآیات الباهره فی فضل العتره الطاهرة».**

**بعضی از این کتابها، در عنوانشان اثر امامیه هویدا نیست، بلکه باید برای این به موضوع آن کتابها اشاره­ای مختصر بنمائیم، و در اینجا تعدادی از آن کتابها را که مؤلفانشان برای تاویل کتاب خدا در راستای خواسته‌های خویش تلاش کرده­اند ذکر می­نمائیم، و بعضی از تعلیقات مولف کتاب الزریعه را نیز می‌آوریم.**

**(1) آیات ائمه: این کتاب فارسی است، وبه بیان آیات متعلق به امامت و فضایل ائمه (!) می­پردازد، مولف آن میر محمد علی لاریجانی طهرانی است که در سال 1323 وفات کرده است.**

**(2) آیات ائمه:**

**این کتاب فارسی است، و مولف کتاب الذریعة می­گوید: آیاتی را ذکر کرده که می­خواهد استدلال به آنها نامهای ائمه و اوصاف و ویژگی­های آنها را در آورده (!) مولف آن میرزا علی نقی همدانی است و در سال 1297 وفات کرد.**

**(3) آیات بینات:**

**عالم معاصر یوسف بن احمدبن یوسف گیلانی نجفی می­گوید: در این تفسیر با دلایل و بیاناتی برای استخراج اسامی چهارگانه معصومین و بعضی از خصوصیات آنها در شصت آیه از آیات قرآن، می­کوشد.**

**می­گویم: مراد وی از معصومین همانند آن که آنها را با رسول خدا شریک دانسته­اند، ائمه اثنی­عشر و فاطمه الزهرا غ ، و در آن تعریف وی از گمراهان، و رضایت و اعجاب وی به گمراهی­های آنها، و مشارکت وی با آنها در افراط و گمراهی را، مشاهده می­کنیم.**

**(4) آیات حجه و الرجعه:**

**می­گوید: این تفسیر به بیان آیات مربوط به آنها و نکات دقیق می­پردازد و اثرهای روایت شده درباره آنها در تفسیر آیات و تاویل آنها ذکر می­کند. مولف آن شیخ محمد علی بن مولی حسن علی همدانی حایر است که در سال 1293 به دنیا آمده و...**

**می­گویم: این کتاب به خرافات منسوب به امام دوازدهم که در جزء سابق بدان اشاره کردیم، می­پردازد، و کتابی همانند این، کتاب «ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان» اثر ابی عبدالله جوهری احمدبن محمد است. نگاه به کتاب «ایضاح المکنون 2/421».**

**(5) کتاب: الآیات النازلة فی الذم الجائرین علی اهل البیت! اثر مولی حیدر علی الشروانی.**

**(6) کتاب: الآیات النازلة فی فضایل العترة الطاهرة**

**می­گوید: این تفسیر شامل 500 آیه درباره فضیلت معتمدان خدا است (!) و شیخ تقی الدین عبدالله حاجی آنها را تفسیر کرد و بیان داشته...**

**(7) آیات الولایة:**

**این کتاب فارسی است و اثر میرزا ابی قاسم بن محمد شیرازی می­باشد.**

**می­گوید: در آن به تفسیر 1001 آیه از قرآن کریم پرداخته، و معتقد است که 500 آیه از آنها درباره حق اهل بیت و ولایت آنها به اتفاق مفسرین می­باشد ـ دروغگویان این طوری می­گویند ـ و مابقی بنابه تفاسیر اهل بیت کسانی­اند که قرآن درباره آنها نازل شده، و آگاهترین کس به آن از طریق ویژه؛ یاران امامیه هستند.**

**گفته­ام: این گونه می­گوید: اتفاق مفسرین نه اینکه مفسرین خودشان! چقدر قدرت عجیبی به افتراء و دورغ بستن دارند!!**

**(8) تأویل الآیات:**

**اثر اسحاق بن مجید اصفهانی اواخر آن از آن سید امیر روح الامین حسینی اصفهانی.**

**(9) تاویلات القرآن:**

**اثر کمال الدین ابی الغنایم عبدالرزاق کاشانی، متوفای سال 730**

**(10) «تاویل الآیات»ی که گمراهان با آن در رابطه­اند.**

**اثر مولی عبدالرشید فرزند حسینی بس محمد استرآبادی.**

**و می­گوید: او کتابی بعنوان «مناقب النبی و الائمه» را دارد.**

**گفته­ام: مراد از اهل ضلال چیست؟ منظور وی همان خیر امتی است که خداوند آنها را برای بشریت فرستاد, همانگونه که از موضع­گیریهایش در برابر این فرموده خداوند متعال روشن است که: ﴿**وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى**﴾ سوره لیل، از آنجا که این آیه در حق ابوبکر صدیق نازل شد.**

**(11) تاویل الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة:**

**این کتاب فارسی است و اثر محمد تقی بن محمد طهرانی اصفهانی می­باشد، و در سال 1322 وفات کرده.**

**گفته­­ام: قبلاً درباره همین کتاب با ترجمه عربی­اش تحت همین عنوان، بحث کردیم.**

**(12) تاویل الآیات الظاهرة فی فضل العترة الطاهرة**

**اثر شرف الدین علی حسین استرآبادی است که در سال 940 وفات کرد.**

**می­گوید: در این کتاب تاویل آیاتی که شامل مدح اهل بیت و مدح اولیای آنها و ذم دشمنانشان از طریق ما و از طریق اهل سنت ـ این گونه می­گوید!! ـ آمده، و از کتابهای کنز الفوائد شیخ کراکجی متوفای سال 449، و کتاب: «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» اثر ابن حجام، و کشف الغمه­ی اربلی متوفای سال 692 و از کتابهای علام حلی، روایت کرده.**

**(13) تاویل الآیات النازلة**

**می­گوید: درباره فضل اهل بیت و اولیای آنها می­باشد، نزدیک به 20 هزار بیت یاران و پیروان ... است. فیض در اول کتاب الصافی می­گوید: گروهی از یاران ما کتابهایی را درباره تاویل قرآن بدین روش تالیف کرده­اند، و در آنچه که درباره تاویل آیه توسط خود یا پیروانشان یا دشمنانشان جمع­آوری شده، بنابر ترتیب قرآن و کتابی از جمله آنها را دیدم که نزدیک به 20 هزار بیت بود.**

**(14) تاویل ما نزل فی النبی و آله.**

**(15) تاویل ما نزل فی شیعتهم.**

**(16) تاویل ما نزل فی اعدائهم.**

**می­گوید: این سه کتاب اثر عبدالله بن عباس معروف به ابن صجابه است که دلعکبری در سال 328 آن را از او شنیده.**

**شیخ طوسی در کتاب «رجال» هشت کتاب دیگر وی را ذکر می­کند ولی نجاشی جز کتاب «المقنع» و «الدواجن» و «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» را از او ذکر نکرده، و این کتابی که گذشت، ابن سید شرف­الدین علی در کتابش «تاویل الآیات ظاهره» آن را از او نقل می­کند.**

**(17) تفسیر الآیات البیانات النازله فی فضایل اهل بیت سید الکائنات:**

**این کتاب فارسی است، و اثر سید مصطفی بن ابی قاسم موسوی است که در تاریخ 1320 به دنیا آمد.**

**(18) تفسیر الائمة لهدایة الامة**

**اثر محمد رضا بن عبدالحسین نصیری طوسی است، که در قرن یازدهم زیسته».**

**این تفسیر بسیاز بزرگ و شامل 30 جلد است.**

**و روش این مفسر بدین گونه است، که تعدادی آیات را همراه با ترجمه فارسی است می­آورد، و بعد برای تفسیر آیات به ذکر منقولات و ترجمه احادیث به فارسی و بعد تفسیر کردن آنها با عربی، می­پردازد.**

**و اغلباً از تفسیر عیاشی و بیضاوی، و از کتابهای احتجاج اثر طبرسی و تفسیر امام عسکری و قمی روایت می­کند...**

**و «مختصر تفسیر الائمه»، اثر این مولف است و در شش جلد و کاملاً فارسی می­باشد.**

**(19) تفسیر ابن جارود:**

**می­گوید: نام آن زیادبن منذر است، که در سال 150 وفات کرد، و زیدیه به وی نسبت داده می­شود، و تفسیر خود را از امام باقر در دوران حیاتش روایت کرده.**

**گفته­ام: قبل از اینکه او به زیدیه بگروید، یا بهتر بگویم: در ایام طولانی گمراهیش، امام باقر از آنچه که در آن تفسیر آمده بریء است. قمی در تفسیرش که به تفصیل از آن صحبت کردیم این را آورده.**

**(20) تفسیر الحافظ محمدبن موسی نیشابوری:**

**مولف می­گوید: آن را از دوازده تفسیر در آورده، مولف الذریعه می­گوید: کتاب: «نزول القرآن فی شأن علی» اثر شیخ محمدبن موسی شیرازی می­آید، ظاهراً این کتاب اثر حافظ مذکور می­باشد.**

**(21) تفسیر المصابیح بما نزل من القرآن فی اهل البیت:**

**اثر ابی عباس احمدبن اسرائیلی است.**

**(22) تفسیر المثنی:**

**می­گوید: شاید اثر امیر محمد رضا حسینی منشی الممالک ما باشد، هم عصر شیخ حُر، و هنگام تالیف کتاب «الامل» در اصفهان اقامت داشته، و می­گوید: این بیشتر از 30 جلد کتاب که به عربی و فارسی است، می­باشد و در آن احادیث و ترجمه آنها را آورده، و از بعضی از این ویژگیها روشن خواهد شد که این غیر از تفسیر امامان سابق الذکر است هر چند که در بعضیها با آنها شریک می­باشد.**

**(23) تفسیر النعمانی:**

**می­گوید: او ابو عبدالله محمدبن ابراهیم بن جعفر شاگرد ثقه الاسلام کلینی است. در مقدمه تفسیرش شامل روایاتی است که با اسناد خویش از امام صادق روایت کرده، و این به تنهایی همراه با خطبه­ی مختصری به نام «الحکم و المتشابه» تدوین و در ایران چاپ شده و امام مجلسی آن را کاملاً در مجلد «القرآن من البحار» آورده.**

**گفته­ام: کلینی­ای که شیعه­ آن را ثقه­الاسلام می­دانند، و در جزء ثالث اندازه گمراهی و دروغهای وی را بیان کردم، و او شاگرد قمی است که صحبت از تفسیرش گذشت، و نعمانی می­آید تا آن سلسله­ی گمراهی را تکمیل نماید، و علامه مجلسی نیز در این تحقیق قبلاً راجع به آن صحبت کردیم، و در اینجا تقدیر و بزرگداشت ما از عالم عابد و فهمیده امام صادق باقی مانده که از همگی این گمراهان بیزار است.**

**(24) تفسیر میرزا هادی**

**می­گوید: این اثر سید علی از نوادگان میر کلان مروی بجستانی خراسانی حائری معاصر است و این مکمل تفسیر علی بن ابراهیم قمی می­باشد با آوردن احادیث روایت شده از طریق عامه ـ یعنی غیر فرقه خویش ـ مطابق با روایات ائمه مذکور در تفسیر قمی است.**

**می­گویم: چه روایتهایی که در تفسیر این گمراه آمده، ولی در روایتهای موضوع نیامده؟!**

**(25) تفسیر آیه ﴿**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ**﴾ سوره بقره 124.**

**می­گوید: اثر مولی محمد رفیع گیلانی متوفای سال 1161 است، و این تفسیر جزئی لطیف درباره امامت و اثبات عصمت امامت می­باشد.**

**گفته­ام: اقوال آنها را در بحث این آیه ذکر و به بیان بطلان آنها در جزء سابق پرداخته­ام، و آنها بیان داشته‌اند عصمتی که آنها برای امامانشان قایلند، پیامبر به آن دست نیافته غ!**

**(26) تفسیر آیه­ی ﴿**إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ**﴾ آل عمران 69.**

**اثر میرزا محمد تنکابنی است، می­گوید: این نزدیک به هزار بیت می­باشد.**

**گفته­ام: عجیب است موضوعی که این کتاب در اینجا آورده، چه رابطه­ای میان امامت و بیت­الله­الحرام در مکه، وجود دارد؟**

**ولی دیده­ام که آنها در آنجا گفته­اند: «در آن بیان تاویل به کربلا وجود دارد»!**

**این مرا به یاد شاعر آن قوم، مولف کتاب «الارض و التربة الحسینیه»، آورد.**

**و از جمله داستان کربلا و کعبه این که کربلا نسبت به کعبه دارای رتبه­ای بلندتر است!!**

**(27) تفسیر آیه تطهیر** ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**﴾ احزاب 33.**

**مولف کتاب: الذریعه، چهار کتاب را به این عنوان که یکی از آنها فارسی است را ذکر کرده، و قول آنها درباره این آیه مبارکه، در جزء سابق به طور گسترده آن را مورد بررسی قرار داده­ام.**

**(28) تفسیر آیه­ی ﴿**وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى**﴾**

**مولف کتاب: الذریعه، دو کتاب را به این عنوان ذکر کرده.**

**گفته­ام: چیزی که آنها را به نوشتن این کتاب وا داشته، همان چیزی است که این آیه کریمه و ما بعد آن درباره ابوبکر صدیق نازل شده، همانگونه که بزار از ابی زبیر و حاکم او از زبیر و ابی حاتم از عروه روایت می­باشد، و اینکه خوبترین مردم بعد از رسول خدا غ ـ همانگونه که به تواتر از خود علی روایت شده ـ ابوبکر می­باشد، و در نظر آنها ابوبکر غاصب خلافت است، و به همین خاطر است که آن را زیر آیاتی که از کفار و منافقین و ظلم و طاغوت سخن می­رانند، آورده­اند؛ و می­خواهند این آیات را از او دور گردانند.**

**(29) تفسیر آیة­الکرسی: اثر عطاءالله بن محمود حسینی.**

**گفته­ام: هیچ نوع رابطه­ای میان آیه­الکرسی­ای که خداوند از آن صحبت می­راند و میان امامت نیست، غیر از اینکه در الزریعه دیده­ام که می­گوید: این تفسیر بر شیعه بودن مولف و قوت فهم و کثرت علم او دلالت می­کند، و بعید نیست چرا که این مولف از جمله علماء دولت صفوی است و قبلاً دیده­ام که آنها ائمه را تا حد الوهیت بالا برده­اند، ما می­دانیم که توسط دولت صفوی شیعه چه چیزهایی بر سر اسلام آورد.**

**(30) تفسیر آیه­ی﴿**كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ **آل عمران:110.**

**اثر حسین بن دلدار علی**

**گفته­ام: قبلاً به تحریف این آیه کریمه توسط آنها اشاره کردیم، از آنجا که آنها آیه ﴿کنتم خیر امة﴾ را خاص امامان خویش می­دانند.**

**این بعضی از کتابهای تفسیر بود که مولف الذریعه آنها را در حرف همزه در کلمه «آیات» و در حرف تاء در کلمه «تاویل و تفسیر» آورده. غیر از این کتابهایی را در جایی دیگر می­بینیم، مثلاً در جزء چهارم ص 318 می­گوید: «تفسیر نور الانوار و مصباح الاسرار» و «نور التوفیق» و «نور الثقلین» همه اینها در حرف نون آمده، و در همان جز ص 268 می­گوید: «تفسیر تنزیل الآیات الباهره» و «التنزیل فی امیرالمومنین» و «التنزیل من القرآن» و «التنزیل و التعبیر».**

**در جزء سه بعد از صحبت از «تاویل الآیات الباهرة فی فضل العتره الطاهرة» می­گوید: در جزء اول کتابهای «الائمه» و «آیات الفضایل» و «آیات النازلة فی فضایل العترة الطاهرة» و «آیات الولایة» را ذکر کردیم، و در حرف میم نزدیک به 20 کتاب از تالیفات گذشتگان محدث با عنوان آنچه که در قرآن درباره امیرالمومنین، و اهل بیت یا درباره حجت... ذکر شده، و هر یک از این کتابها صحیح دانسته شده و از زمره­ی کتابهای حدیث به شمار می­آیند، چون در آن نوعی خاص از احادیث تدوین شده، آن نوع خصوصی­ای که از امامان درباره بیان آیاتی که درباره فضایل اهل بیت و جایگاه آنها نازل شده، روایت
می­شود، و می­توان آن را نیز از زمره کتابهای تفسیر به شمار آورد. چون در آن به ذکر آن آیات و تاویل و شرح آنها و بیان مراد از آنها، پرداخته، به ویژه همراه با ترتیب آن آیات که در اکثر این کتابها بر ترتیب سوره­های قرآن از سوره فاتحه تا سوره ناس است.**

**و انگیزه تنهایی گذشتگان و متاخران در این نوع از احادیث و استقلال تالیف آنها در این می­باشد که نصی از قرآن یا  یا  از آیات شریفه ـ که روایات زیادی بر اختلاف آن آمده ـ را به اهل بیت و پیروان و دوستان آنها و دشمنانشان اختصاص داده و می­گویند: درباره آنها نازل شده است.**

**و آقای فیض، بعضی از آنها را در مقدمه سوم در اول کتاب الصافی آورده و به بیان عدم منافات میان آنها پرداخته...**

**گفتم: سخن از کتاب صافی راندیم، و بیان داشتیم که این گمراه و گمراه کننده است، و آنچه که مولف کتاب الذریعه در آنجا درباره مولف تفسیر صافی و امثال وی از افراط گرایان شیعه اثنی­عشر گفته، این را تالیف و تاکید می­کند و هر که کتاب الذریعه را بخواند، مولف کتاب الصافی را به زمره­ی افراط گرایان شیعه ملحق می­نماید و آنچه که الآن گفت شاهد این است.**

**بعد از همه اینها گمان می­کنم که نمونه­ای از کتابهای تفسیر شیعه اثنی­عشر را تا حد زیادی بیان کرده­ام، و تحقیق ما پیروان شانزده کتاب از قرن سوم تا قرن حاضر، گرایشها و دیدگاه­های تفسیر را در خلال این قرنها بیان داشته، ونگاه ما به سی کتاب که در کتاب الزریعه آمده بودند، صورت بسیار واضح و روشنی را به بار آورد، و بعضی از این کتابها در نیمه اول قرن و دوم بوده همانند تفسیر ابی جارود، و بعضیها در عصر حاضر بوده همانند تفسیر ابی جارودی که قمی آن را نقل كرده و اشاره می­نماید به اینکه حرکت تشکیک و تضلیل همراه با اوایل عصر تدوین آغاز شد، و تفسیرهای جدید بسیاری به استمرار این حرکت گمراه و عدم موفقیت آنها اشاره می­نمایند.**

**همراه با آن سی کتاب، اشاره مولف کتاب الذریعة به بیست کتاب در جایی دیگر را ذکر کرده­ام، و تعلیق او را نیز بر آنها آورده­ام، همه اینها بر ضخامت و بزرگی این حرکت گمراه دلالت می­نمایند، و چه بسا اکثریت تفاسیر شیعی را در بر می­گیرند.**

**خلاصه‌ی بحث:**

**خدا را سپاس می­گویم که مرا به این هدایت داد، هدایتی که اگر توفیق الهی نمی­بود، هرگز بدان راه نمی­یافتیم.**

**بعد از اتمام ـ بعون خدا ـ آنچه را که در بیان تفسیر و اصول نزد شیعه­ی اثنی عشر، در اینجا به خلاصه­ای از بحث و نتایج آن اشاره می­نمایم.**

**این بحث را به دو قسمت، تقسیم کرده­ام.**

**قسم اول: راجع به تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت**

**قسم دوم: را به بیان تفسیر و اصول آن نزد شیعه، اختصاص داده­ام.**

**قسم اول شامل هشت فصل است.**

**فصل اول را به بیان علم تفسیر و مراد از تفسیر و تاویل اختصاص داده­ام.**

**در فصل دوم تفسیر ـ صحیح و حسن آن بدون ضعیف و موضوع که به 35 تا می­رسید را جمع کرده­ام، و به ملاحظاتی پیرامون آنها پرداخته­ام، و به این موضوع اشاره کرده­ام که شیعه امامانشان را با پیامبر در عصمت شریک می­دانند، و اینکه آنها، اقول امامانشان را بدون فرق همانند اقوال پیامبر می­دانند!!**

**و در فصل سوم، از تفاسیر صحابه، و آگاهترینهایشان به قرآن، بحث کرده­ام، به آنچه که تفسیرشان در حکم مرفوع است اشاره نموده­ام، و بعضی از تفسیرهایی که خود آنها جمع کرده، و ویژگیهای آنها را بیان داشته­ام، و بعد از تدوین بحث کرده­ام، و ثابت کرده­ام که نسبت کتاب «تنویر المقیاس» به ابن عباس صحیح نیست. و به خطر چاپ پرداخته­ام و اینکه چندها بار به خاطر آنکه تفسیر «ترجمان قرآن = ابی عباس» است چاپ شده، و این فصل را با اشاره­ای صریح به موضع شیعه در برابر «ترجمان قرآن» و موضع آنها در برابر تفسیر صحابه، به پایان رسانده­ام.**

**و فصل چهارم را به تفسیر تابعین اختصاص داده­ام، و بیان کرده­ام که آنها بیشتر از صحابه محتاج تفسیر بوده­اند، و مدارس تفسیر در عصر آنها به آغاز تدوین و بعد به تفسیر «مجاهد» و بیان ویژگیهای تفسیر تابعین اشاره کرده­ام.**

**و چنان مناسب دیده­ام که در فصل پنجم و قفه­ای کوتاه درباره بیان بهترین روش تفسیر نزد جمهور داشته باشم، و در این فقه به بیان ارزش تفسیر ماثور از تابعین و حدیث از اسرائیلیات و تفسیر با رای، پرداخته­ام، و این چیزی بود که لازم دیدیم آن را بعد از سخن راندن از تفسیر تابعین بیان داریم، و این وقفه مرا از تکرار بی نیاز کرد... و چنان مناسب دیده­ام که در این فصل به گفته­های چندی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، و حافظ ابن کثیر اشاره نمایم و...**

**و در فصل ششم، از تفسیر در قرن دوم سخن گفته­ام، و به بیان منهج و روش آن پرداخته­ام، و به سه کتابی که در این قرن نگارش شدند اشاره داشته­ام آنها عبارتند از 1ـ تفسیر «مقاتل بن سلیمان» به بحث آن نپرداخته­ام زیرا مولف آن مجروح است، و تفسیر «یحیی بن سلام» تفسیری که او را حلقه­ی اتصال میان قرن اول و سوم می­­دانند، و تفسیر «معنای القرآن» اثر فراء، تفسیری که نمونه­ای از تفسیر عقلی محسوب می­شود.**

**فصل هفتم: آن را به قرن سوم و تفسیر طبری اختصاص داده­ام، و وقفه­ای کوتاه نزد شیخ المفسرین امام طبرسی و تفسیرش که در سطح تفسیر بزرگترین کتاب محسوب می­شود، داشته­ام.**

**فصل هشتم: به کتابهای تفسیر بعد از طبرسی اشاره کرده­ام، و بیان داشته­ام اکتفا بدانها مرا بی نیاز می­گردانند، نه به این خاطر که به درازا می­انجامد، بلکه به خاطر آنکه تفسیر ماثوری که بعد از طبرسی به عنوان صحبت محسوب می­شود و مصدر رأیسی خوانده می­شوند همانا، کتابهای حدیث و آثار و کتاب طبرسی است و این فصل پایان قسم اول درباره تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت می­باشد.**

**بعد از این به قسم دوم پرداخته­ام که آن را به بیان تفسیر و اصول آن نزد شیعه اثنی­عشری در عصمت فصل اختصاص داده­ام، نخست مقدمه­ای به مراجعه به تفسیر و اصول آن و کتابهای آنها آورده­ام، و اینکه امامیه بزرگترین اصل در وضع اصول و در پذیرش کتاب خدا را داشته و...**

**فصل اول: تحت عنوان «قرآن صامت و قرآن ناطق» است، از آنجا که می­گویند قرآن صامت است و صحبت نمی­کند! و امام نیز قرآن ناطق است، و قرآن را جز از طریق امامان قبول نمی­کنند، و امام همانند پیامبر است در عصمت و عملش!، و به مذهب اخباریون آنهایی که اعتماد به اخبار نه به عقل می­کنند، اشاره کرده­ام، واصولیون آنها نیز که مخالف اخباریون­اند، و به قول بعضی از آنها درباره نسخ بعد از نبوت پرداخته­ام، و اینکه حکم ممکن است در وقت خویش بنابه باب تقیه یا بنابه باب تدریج در تشریع، بیان می­شود، بنابه گمان آنها ممکن است پیامبر بعضی از احکام را بیان نماید و بعضی­هایش را برای ائمه اثنی­عشر جهت بیان آن در وقت مناسب، واگذارد!!**

**فصل دوم: را به بحث از ظاهر و باطن اختصاص داده­ام، و به اختلاف آنها پیرامون حجیت ظاهر اشاره داشته­ام، و اینکه آنها به تاویل و حقیقت باطن نزد آنها برای تاثر عقیده خویش روی آورده­اند، و این سخن به دیدگاه اسماعیلیه باطنیه نزدیک است، و بعد قول جمهور را بیان کرده­ام، و در پایان این فصل به دیدگاه آنها مبنی بر اینکه  یا  قرآن درباره امامان و  یا  آن درباره مخالفانشان است، اشاره کرده­ام.!**

**و فصل سوم درباره دیدگاه افراط گرایان آنها پیرامون تحریف قرآن، است، و سبب روی کردن آنها به این سخن را بیان کرده­ام، از آنجا که بر آنها گران آمد قرآن از بحث از امامان و عقیده­شان خالی بود، و به مشهورترین کتاب آنها در این باب اشاره کرده­ام آن هم در «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» و به بعضی از نامهای قائلین به تحریف اشاره نموده­ام، از جمله آنها ـ با کمال تأسف ـ بزرگترین علمایشان! امام قمی مولف مهمترین کتاب تفسیر نزد آنها، و آنها هر آنچه را که در این کتاب آورده است و روایت کرده صحیح می­دانند! و شاگرد او کلینی مولف کتاب کافی کتاب نخست آنها در حدیث است، و همچنین عیاشی و... بیان داشته­ام که در خود شیعه­ها کسانی بوده­اند که با حرکت افراط گرایی شیعه چه در قدیم و چه در عصر حاضر مقابله کرده­اند، هر چند که محدثین آنها دچار تناقضی عجیب شده­اند و بدان اشاره کرده­ام.**

**و بعد از این به تحقیق درباره تفسیر آنها پرداخته­ام و فصل چهارم را به کتابهای قرن سوم اختصاص داده­ام، و در قدیم­ترین آنها که بدان اطلاع یافته­ام و مرا از دیگر کتابها بی نیاز می­گرداند، همان تفسیر ابی جارود است که آن را تفسیر امام باقر به شمار می­آورند ـ هر چند که امام از آن بری و بیزار است ـ این در اواخر قرن اول و اویل قرن دوم بوده، این تفسیر الآن در دسترس نیست ولی قمی آن را در تفسیر خویش در قرن سوم نقل کرده.**

**در این فصل از سه کتاب بحث کرده­ام:**

**کتاب اول: تفسیر حسن عسکری، این تفسیر نمونه­ای از افراط گرایی و گمراهی و خرافات است، این کتاب اصحاب کرام به ویژه ابوبکر و عمر را کافر می­داند و آنها را متهم به نفاق و کفر و کذب می­نماید، و می­گوید هر که ولایت علی را انکار نماید کافر است، و موسی مردم را به این ولایت فرا خوانده، و می­گوید: علی معجزات فراوانی داشته و داستانهای خرافی را بنابه زعم خویش برای بیان معجزات می­آورد که جز کودکان آنرا باور نخواهند کرد! و بعد تعهد و قرارداد و ضمانت مغفرت را تنها برای کسانی صادر می­نماید که به خرافات و گمراهای­های وی ایمان بیاورند...**

**و به همین خاطر گفته­ام که امام حسن بری از آن است که مولف این کتاب باشد، و اینکه این رای بعضی از شیعه­ها دارای آن هستند، اما بعضی از شیعه­های امروز و دیروز نیز صحت نسبت این کتاب به امام را باور دارند!**

**و اگر این کتاب واقعاً از آن او بوده، ما کفر وی ـ نه کفر امامت وی ـ را اعلام می­کردیم.**

**و کتاب دوم: تفسیر قمی است، نزد این کتاب کمی درنگ کرده­ام، زیرا این کتاب و مولف آن دارای مکانتی علیا نزد شیعه می­باشند اعم از افراط گرایان و اعتدال گرایان، اخباریون و اصولیون، چه در عصر حاضر و چه در اعصار قدیم، این مسله­ای است که برای وجود و استدلال به آن نزد افراط گرایان شیعه دلیل و بهانه‌ای می‌بینیم، اما برای استدلال به آن نزد شیعه­های اعتدال گرا هیچ دلیل و بهانه‌ای نمی‌بینم!!..**

**این کتاب پُر از تحریف قرآن چه از لحاظ نص و متن و تاویل و تنزیل، و افترا به صحابه است وامامان را مورد مراد کلمات خداوند می­داند، و همچنین آنچه که مربوط به عقیده امامیه است همانند رجعت و نزول وحی بر ائمه و علم آنها به غیب...**

**و گمان می­برد که صحابه با ابلیس در اسباب نزول تحالف بسته­اند، و به بیعت روز غدیر و عاقبت کسانی که بنابه گمان خود ولایت را غصب کرده­اند، پرداخته، و اینکه امام مهدی مطالبه خون حسین را خواهد کرد، و حادثه افک را اتهامی به ام المومنین ـ نه اینکه تبرئه الهی نسبت به وی ـ می­داند، و می­بینیم که قرآن را به کتاب تاریخ شیعه اثنی عشر تبدیل می­نماید، و در آن اصحاب جمل را و می­بینی! و از فرقه­های دیگر و امام مهدی و لشکرش بحث می­کند.**

**و می­بینی که او راه­هایی را برای فریب کم عقلان و گمراه کردن جاهلان می­پیماید...**

**کتاب سوم، همان تفسیر عیاشی، در منزلت و هدف و روش همانند کتاب قبلی می­باشد، و این را بیان کرده­ام.**

**بعد از آن فصل چهارم را به تفسیر تبیان طوسی و تفاسیر طبرسی اختصاص داده­ام.**

**و طوسی و طبرسی، به عنوان نمایندگان طرف اعتدال گرایان نسبی و دوری از افراط تا جایی که به بیان اصول تفسیر آن دو و فرق میان آنها و جمهور، معروف­اند؛ و اثر امامیه در آوردن تاویل برای استدلال به عقیده خویش، واضح است؛ و ذکر قراءتهای ساختگی و موضوع و شعار در رابطه با مذهب و روایت آنها درباره اسباب نزول، در آن آمده؛ و ائمه را مورد مراد کلمات خدا در نزد بعضی از تاویلات آیات، می­دانند، و می­بینیم که شیخ الطائفه طوسی اعتدال گراتر و کم افراط تر از طبرسی است.**

**فصل ششم را به کتابهای تفسیر بعد از طوسی و طبرسی اختصاص داده­ام، و در آن به ذکر ده کتاب که گرایشهای مختلف تفسیر را بیان می­دارند، پرداخته­ام، می­بینیم که بعد از طوسی و طبرسی کسانی راه افراط و گمراهی را طی می­کنند، و از کتابهای تفسیر قرن سوم و مشابه آنها همانند کتاب کافی کلینی استمداد کرده، و بعضی از آنها طریق اعتدال گرایی نسبی و دوری از افراط و نظرات تا حد زیاد را می­پیمایند؛ و...**

**کتابهای ده­گانه، این گرایشها را بیان می­دارند، و سه کتاب از آنها بیان اتجاه و دیدگاه تفسیر در عصر حدیث، می­نمایند.**

**این قسم را با فصل هفتم به پایان برده­ام، و در آن نگاهی کلی به باقی کتابهای تفسیر در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» انداخته­ام، در این کتاب، کتابهای تفسیر شیعی را می­یابیم که عنوانشان بر افراط و گمراهی مولفشان دلالت می­نماید، و کتابهای دیگری را در این باره می­یابیم که مولف کتاب الذریعه از آنها صحبت می­کند.**

**این تعداد بزرگ از کتابهای گمراه، دال بر ضخامت و بزرگی (در حجم) حرکت افراط گرایان می­نماید، و اندازه تاثیر آنها در گروه میانه­روی شیعه اثنی­عشری را بیان می­دارد و...**

**بعد از همه اینها، اعتقاد دارم که این روش و این تصویر کاملاً واضح است، و دیگر نیازی به توضیح بیشتر ندارد.**

 ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ **﴾**

**سوره اعراف آیه 89**

1. ( ) فتح الباری 7/100ـ کتاب فضائل الصحابه ـ باب ذکر ابن عباس [↑](#footnote-ref-1)
2. . البرهان: 2/148 [↑](#footnote-ref-2)
3. . التفسير و التاويل در لسان العرب، القاموس المحيط و كشف الظنون: علم التاويل 1/334 ، علم التفسير 1/427 [↑](#footnote-ref-3)
4. . البخاري ـ كتاب الايمان ـ باب برتری اهل ايمان در اعمال، و مسلم ـ كتاب فضائل صحابه ـ باب فضائل عمر [↑](#footnote-ref-4)
5. . سنن ابن ماجه ـ كتاب المناسك ـ باب حج پيامبر و ابو داود و نسائي نيز روايت كرده­اند. [↑](#footnote-ref-5)
6. . البخاري ـ كتاب الحج ـ باب توريث دور مكه ـ و بيعها. [↑](#footnote-ref-6)
7. . فتح الباري 3/452 [↑](#footnote-ref-7)
8. . المسند 4/155 [↑](#footnote-ref-8)
9. . الموطا ـ كتاب الباس ـ باب ماجاء في الانتعال و آيه در سوره­ي طه شماره 12 مي­باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . البخاري ـ كتاب تفسير الصلاة ـ باب يقصر اذا خرج من موضعه. [↑](#footnote-ref-10)
11. . دقائق التفسير الجامع: امام ابن تيميه 1/106. [↑](#footnote-ref-11)
12. . تفسير طبري به تحقيق شاكر 1/80. [↑](#footnote-ref-12)
13. . الرساله ـ امام شافعي ص 28ـ 29 و شماره­ي دو آيه­ي ذكر شده 188 و 275 سوره­ي بقره است [↑](#footnote-ref-13)
14. . این دو جمله را در تفسير طبري تحقيق شاكر نگاه كنيد 1/80. [↑](#footnote-ref-14)
15. . مقدمه ابن خلدون 3/996 و كم دقتي را در جمله «و هر كدام از آنها قرآن را مي­فهميدند و معاني آن را با فهم کلمات و جملات آن درك مي­كردند» ملاحظه مي­كنيم، زيرا بعضي از اصحاب بعضي آيات را اشتباه فهميده­اند و چيزهايي بر اصحاب مخفي بوده است. [↑](#footnote-ref-15)
16. . در كتاب تفسير 57 حديث را اخراج كرده و در 14 حديث با بخاري متفق هستند. [↑](#footnote-ref-16)
17. . تدريب الراوي 1/192 ، الاتقان 1/31 [↑](#footnote-ref-17)
18. . فتح الباري چاپ المطبعه السلفيه، جزء هشتم، كتاب التفسير [↑](#footnote-ref-18)
19. . صفحه ي دوم از تفسير ابن عباس [↑](#footnote-ref-19)
20. . تفسير ابن كثير 1/17. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان مرجع 1/39. [↑](#footnote-ref-21)
22. . الدار المنثور 1/8 [↑](#footnote-ref-22)
23. . به شرح حال عطيه در تهذيب، و ميزان الاعتدال، و آنچه از عطيه در فصل سوم نوشته مراجعه شود [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان مرجع 1/121ـ 122 [↑](#footnote-ref-24)
25. (993ـ 41) تهذيب 9/436 ، ترجمه شماره 719 و سدي نسبت به سده مسجد كوفه است و از راويان سدي بزرگ اسماعيل بن عبدالرحمن بن ابي كريمه است: كه حال بهتري از سدي صغير ندارد، بعضي آن را معتبر و بعضي آن را ضعيف دانسته­اند. [↑](#footnote-ref-25)
26. . شرح حال كلبي در تهذيب التهذيب، ميزان الاعتدال و وضيات الاعيان 4/ 309 ـ 311 ، و طبقات المفسرين داودي شرح حال شماره 491.

و در شرح حال او آمده كه از پيروان عبدالله بن سبا بوده كه گفتند علي نمرده و به دنيا بر مي­گردد و جور و ستم آن را به عدل تبديل مي­كند و هنگامي كه ابري را مي­ديدند مي­گفتند علي در آن ابر است! [↑](#footnote-ref-26)
27. . سيوطي از بهترين طريق از ابن عباس سخن گفته است (الاتقان 2/189 [↑](#footnote-ref-27)
28. . التفسير و المفسرين 1/82. [↑](#footnote-ref-28)
29. . شرح حال اينها و ديگران را در كتاب مذكور نگاه كنيد. [↑](#footnote-ref-29)
30. . دقائق التفسير 1/81. [↑](#footnote-ref-30)
31. الاتقان 2/189 [↑](#footnote-ref-31)
32. . دقائق التفسیر 1/57. مرحوم شیخ ذهبی این را ترجیح می­دهد که مدیر مدرسه­ی مدینه ابی ابن کعب باشد به کتاب ایشان (التفسیر و المفسرون 1/100ـ 127 ، مراجعه شود.) [↑](#footnote-ref-32)
33. . و گفته می­شود که غیر از آنها کسانی دیگر نیز تفسیر داشته­اند همانند: رفیع بن مهران ابو العالیه الریاحی، و الضحاک ابن مزاحم و حسن بصری، و عطاءبن ابی رباح و ابو جعفر و تابعینی دیگر نیز در این رشته زحمتهایی کشیده­اند؛ به طبقات المفسرین (داودی) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-33)
34. . استاد عبدالرحمن طاهربن محمد سورتی عضو مجمع بحثهای علمی در پاکستان بر آن تحقیق کرده است و همچنین استاد دکتور محمد عبدالسلام نیز بر آن تحقیق کرده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. . دکتور محمد عبدالسلام در توصیف آن نوشته می­گوید: تمام این تفسیر از مجاهد نیست بلکه بعضی از سوره­های مجاهد هیچگونه تفسیر در مورد آنها بیان نکرده است مانند: معارج، نوح، ملک، قیامه، الدهر، التکاثر، القارعه، فاتحه و کافرون [↑](#footnote-ref-35)
36. . عبدالرحمان سورتي محقق تفسير مجاهد را مي­بينيم كه به تفسير سفيان ثوري در حاشيه بسيار مراجعه مي­كند. [↑](#footnote-ref-36)
37. . تهذيب التهذيب 10/279: 285 و طبقات المفسرين: داودي 2/330ـ 331 ، شرح حال مقاتل سليمان. [↑](#footnote-ref-37)
38. . غايه النهايه في طبقات القراء: شمس­الدين ابو الخير محمدبن ابن الحزري، 2/373 شماره 3848 و طبقات المفسرين: داودي 2/3871 شرح حال شماره 685. [↑](#footnote-ref-38)
39. . ميزان الاعتدال: ذهبي [↑](#footnote-ref-39)
40. . تفسير مشكل اعراب قرآن و معانیه ص 287ـ 288 ج 2. [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان، ص 243 ـ 244. [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان، ج 2 ص 287ـ 288. [↑](#footnote-ref-42)
43. . همان، ج 2 ص 359. [↑](#footnote-ref-43)
44. . كتاب سير اعلام النبلاء 14/267. [↑](#footnote-ref-44)
45. . همان، 14/270. [↑](#footnote-ref-45)
46. . مرجع سابق 14/369 و بدايه و نهايه 11/145، و لسان الميزان 5/100. [↑](#footnote-ref-46)
47. . بدايه و نهايه 11/145. [↑](#footnote-ref-47)
48. . طبقات المفسرين سيوطي ص 95ـ 96. [↑](#footnote-ref-48)
49. . با تحقيق دكتر ناصر رشيد به چاپ رسيده. [↑](#footnote-ref-49)
50. . تهذيب الآثار 1/89ـ 90 حديث اول در بحث اول در فصل پنجم در مناقب علي بن ابي طالب آورده و گفته اين حديثي غريب و منكر است و حديث دوم بخاري درباره آن گفته: منكر است و جوزي و ذهبي و... قایل به جعل آنند ولي احكام آن را صحيح دانسته 11 و ابن حجر آن حسن دانسته، فيض القدير 3/46ـ 47 و مقاصد الحسنه 97، و كشف الخلفاء 1/225. [↑](#footnote-ref-50)
51. . تهذيب الآثار 1/40. [↑](#footnote-ref-51)
52. . سير اعلام نبلا 14/275. [↑](#footnote-ref-52)
53. . لسان­الميزان 5/100. [↑](#footnote-ref-53)
54. . ضعیف الاسناد. [↑](#footnote-ref-54)
55. . ابو جعفر همان رازي تيمي است و مورد اعتماد مي­باشد. [↑](#footnote-ref-55)
56. . عبدالرحمان بن زيد متاخر و از اتباع تابعين و جداً ضعيف است. [↑](#footnote-ref-56)
57. . اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-57)
58. . اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-58)
59. . اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-59)
60. . اسناد آن صحیح است. و بعداً تفسیر ضالین با همین اسناد خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-60)
61. . تخریج نشده. [↑](#footnote-ref-61)
62. سوره مائده آیه 60 [↑](#footnote-ref-62)
63. زخروف آیه 55 [↑](#footnote-ref-63)
64. 1ـ مائده 77. [↑](#footnote-ref-64)
65. . قبلاً به آنها اشاره شد در تفسیر مغضوب علیهم و همه این روایتها نیز همان مرجع را دارند. [↑](#footnote-ref-65)
66. . اسناد این حدیث قبلاً بدان اشاره شد. [↑](#footnote-ref-66)
67. 1ـ سوره جاثیه آیه 23 [↑](#footnote-ref-67)
68. . دارای اسناد صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-68)
69. . دارای اسناد صحیح می­باشد این حدیث حکماً مرفوع شده. [↑](#footnote-ref-69)
70. . دارای اسناد صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-70)
71. . نگاه تفسیر طبری برای آیه­ی سه سوره مائده در کتاب خود با تحقیق شاکر 9/517ـ 531. [↑](#footnote-ref-71)
72. . آیه 88 از سوره ص و برای تفسیر آن به کتاب خود 23/188ـ 189 ـ مراجعه شود... [↑](#footnote-ref-72)
73. . آیه 37 احزاب. [↑](#footnote-ref-73)
74. . تفسیر ابن کثیر 3/491 [↑](#footnote-ref-74)
75. . سوره بقره آیه 18. [↑](#footnote-ref-75)
76. . تفسیر طبری با تحقیق شاکر 1/230. [↑](#footnote-ref-76)
77. . نگاه: الخبر ص 607 ج 1 [↑](#footnote-ref-77)
78. . 1/462ـ در حاشیه. [↑](#footnote-ref-78)
79. . تفسیر طبری ـ حاشیه 1/462. [↑](#footnote-ref-79)
80. . تفسیر طبری 22/50 و ما بعد آن ص 458ـ 460 و سخن طبری بعد از آن. [↑](#footnote-ref-80)
81. . تفسیر طبری 22/54 و بعد آن. [↑](#footnote-ref-81)
82. . ص 24 ـ تفسیر طبری 23/156 و... [↑](#footnote-ref-82)
83. . مجموعه فتاوای ابن تیمیه 12/385 ـ 388. [↑](#footnote-ref-83)
84. . تفسیر ابن عطیه 1/31. [↑](#footnote-ref-84)
85. . زاد المسیر فی علم التفسیر اثر ابی فرج عبدالرحمان بن جوزی متوفای 596... [↑](#footnote-ref-85)
86. . نگاه به تفسیرهای سه­گانه فوق­الذکر. [↑](#footnote-ref-86)
87. . الشیعه و التشیع ص 45 و گمان می­برند که امام علی گفته: این قرآن را به نطق آورید زیرا آن خود برای شما به نطق نخواهد آمد و از آن کسب خبر کنید زیرا در آن علم گذشته و علم به آینده تا روز قیامت وجود دارد و آن میان شما حکم می­کند و به بیان موارد اختلاف شما می­پردازد. اگر آن را از من بخواهید من از روی قرآن به شما قرار می­دهم چون من عالمترین شما هستم. ص 3 مقدمه تفسیر قمی کافی 1/61 ـ 8/50 [↑](#footnote-ref-87)
88. . جعفریه به اصولین و اخبارین تقسیم می­شوند: اصولیها اجتهاد و به کارگیری عقل اعتماد می­کنند آنها با ذهنیت اصولی بحث و فکر می­کنند و آنها نزد جعفریه اصحاب علم اصول الفقه خوانده می­شوند.

اخباریون تنها به متون روایاتی که از امامانشان روایت می­کنند، اعتماد دارند و اصولین چنان اعتقاد دارند که حرکت اخباری در اوایل قرن 11 توسط میرزا محمد امین استرابادی به وجود آمد... [↑](#footnote-ref-88)
89. . فوائد الاصول 3/48 و کتاب الاصول العامه للفقه المقارن ص 102ـ 105 واصول الفقه للمظفر 3/135ـ 134 ـ 138ـ 141. [↑](#footnote-ref-89)
90. . اصول الفقه للمظفر 1/141: 142. [↑](#footnote-ref-90)
91. . مرجع سابق 1/143ـ 144. [↑](#footnote-ref-91)
92. . فوائد الاصول 4/274. [↑](#footnote-ref-92)
93. . اجود التقریرات ص 512 [↑](#footnote-ref-93)
94. . فوائد الاصول 4/274. [↑](#footnote-ref-94)
95. . مرجع پیشین 4/274. [↑](#footnote-ref-95)
96. . اصول الفقه المظفر 1/144. [↑](#footnote-ref-96)
97. . مرجع سابق 1/144. [↑](#footnote-ref-97)
98. . نگاه آراء مختلفه و برای ترجیحات در حاشیه کافیه 2/198 ـ 199 و فوائد الاصول 4/274 و اجود التقریرات ص 506ـ 512 و البیان ص 424ـ 428. [↑](#footnote-ref-98)
99. . سوره بقره 143. [↑](#footnote-ref-99)
100. . اصول الشیعه و اصولها ص 145ـ 146. [↑](#footnote-ref-100)
101. . التصنیف فی علم الاصول ص 54 و مابعد آن. [↑](#footnote-ref-101)
102. . البیان اثر خوئی 281ـ 282 و ص 291. [↑](#footnote-ref-102)
103. . او محمد تقی حکیم است و استاد اصول و فقه مقارن در دانشگاه فقه در نجف عراق می­باشد ـ اصول عامه او ص 102ـ 107. [↑](#footnote-ref-103)
104. . مرجع سابق ص 102ـ 103. [↑](#footnote-ref-104)
105. . المیزان 1/5 و کافی 1/374. [↑](#footnote-ref-105)
106. . اصول التشریح الاسلامی ص 25ـ 26. [↑](#footnote-ref-106)
107. . در سال 1254 هـ در طبرستان به دنیا آمد و در سال 1320 در کوفه وفات کرد و مولف کتاب مستدرک وسایل الشیعه است. [↑](#footnote-ref-107)
108. . مرجع فوق ص 9ـ 10. [↑](#footnote-ref-108)
109. . فصل الخطاب ص 156ـ 157. [↑](#footnote-ref-109)
110. . جزء اول اصول الکافی و روضه الکافی کتاب اثر الامامه فی الفقه الجعفری و اصوله ص 296ـ 355. [↑](#footnote-ref-110)
111. . فصل الخطاب ص 25ـ 26. [↑](#footnote-ref-111)
112. . مرجع سابق ص 30. [↑](#footnote-ref-112)
113. . مرجع سابق ص 31ـ 32. [↑](#footnote-ref-113)
114. . مرجع سابق ص 82. [↑](#footnote-ref-114)
115. . مرجع سابق ص 211 [↑](#footnote-ref-115)
116. . ص 227 [↑](#footnote-ref-116)
117. . ص 228 [↑](#footnote-ref-117)
118. . او محمدبن مرتضی مشهور به محسن است ـ نگاه به کتابش الصافی ج 1 ص 19 [↑](#footnote-ref-118)
119. . نگاه مقدمه مذکور ص 22. [↑](#footnote-ref-119)
120. . تفسیر قمی ـ ص 23 ـ 24 ـ مقدمه آن. [↑](#footnote-ref-120)
121. . تاریخ وفات آنها به ترتیب: 381، 436، 460، 548 هـ [↑](#footnote-ref-121)
122. . مقدمه جمع البیان ص 15 [↑](#footnote-ref-122)
123. . مقدمه سابق ص 15. [↑](#footnote-ref-123)
124. . التبیان 1/3 [↑](#footnote-ref-124)
125. . رساله­ وی درباره اعتقادات ص 93. [↑](#footnote-ref-125)
126. . اصول الشیعه و اصولها ص 123 [↑](#footnote-ref-126)
127. . نگاه به کتاب وی البیان ص 215ـ 278. [↑](#footnote-ref-127)
128. . نگاه به مقدمه­ی وی به تفسیر بشر ص 16ـ 19. [↑](#footnote-ref-128)
129. . نگاه به کتابش اصول العامه لفقه المقارن ص 107ـ 117 [↑](#footnote-ref-129)
130. . تعلیق بر مقال ص 13 [↑](#footnote-ref-130)
131. . الآن صحبت از تفسیر قمی، و آنچه از کافی اثر کلینی اثر الامه فی الفقه الجعفری و اصوله نوشته­ام، می­آمد. [↑](#footnote-ref-131)
132. . این دو راوی از متعهدان جعفریه­اند ـ نگاه شرح حال آنها در تنقیح المقال اثر مامقانی. [↑](#footnote-ref-132)
133. . ص 2 و ما بعد آن [↑](#footnote-ref-133)
134. . در اصل «کک» [↑](#footnote-ref-134)
135. . ص 32ـ 33 [↑](#footnote-ref-135)
136. . ص 34 [↑](#footnote-ref-136)
137. . ص 34ـ 36 [↑](#footnote-ref-137)
138. . ص 36ـ 41 [↑](#footnote-ref-138)
139. . ص 41 ـ 42 [↑](#footnote-ref-139)
140. . ص 42 [↑](#footnote-ref-140)
141. . ص 44 [↑](#footnote-ref-141)
142. . ص 100 [↑](#footnote-ref-142)
143. . ص 42ـ 43 [↑](#footnote-ref-143)
144. . ص 43ـ 44 [↑](#footnote-ref-144)
145. . ص 60 [↑](#footnote-ref-145)
146. . ص 61 [↑](#footnote-ref-146)
147. . 48ـ 49 [↑](#footnote-ref-147)
148. . 48ـ 49 [↑](#footnote-ref-148)
149. . نگاه به آنچه که جزائری در مقدمه خویش بر این تفسیر نوشته ص 8 [↑](#footnote-ref-149)
150. . نگاه به گفته وی ج 1 ص 5ـ 6 از تفسیر قمی ـ الزریعه 4/302ـ 309 [↑](#footnote-ref-150)
151. . ص 20 [↑](#footnote-ref-151)
152. . ص 23ـ 24 در مقدمه مذکور [↑](#footnote-ref-152)
153. . مقدمه تفسیرش ص 10ـ 11 [↑](#footnote-ref-153)
154. . ج 1 ص 110ـ 118 ـ 122ت 125ـ 126ـ 272... [↑](#footnote-ref-154)
155. . ص 153 در این فصل [↑](#footnote-ref-155)
156. . این دو آیه از سوره نساء 64ـ 65 هستند، مورد خطاب آنها رسول اکرم است ولی قمی آن را علی ذکر کرده و «یا علما» را دوباره زیاد نموده یعنی اینکه این از قرآن حذف شده. [↑](#footnote-ref-156)
157. . آیات 57ـ 59 [↑](#footnote-ref-157)
158. . 2/286 [↑](#footnote-ref-158)
159. . 1/301ـ 302 [↑](#footnote-ref-159)
160. . مائده آیه 13 آیه­ی سابق آن « وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ ….» قمی آن را خاص امام علی کرده و صحابه را لعن کرده؛ چون عهد امیرالمومنین را نقض نمودند. [↑](#footnote-ref-160)
161. . 1/163 [↑](#footnote-ref-161)
162. . 2/286، منظور از فلان و فلان ابوبکر صدیق و عمر فاروق است از آنجا که شیعه گمان می­برند که آن دو خلافت علی را غصب کرده­اند، این بهتان عظیمی برای خود امام است! زیرا امام علی دخترش را به عنوان همسر به نکاح عمر در آورد. [↑](#footnote-ref-162)
163. . آنچه را که در آنجا ذکر کرد، جمع میان افتراء به شیخین و صحابه و تحریف قرآن است. و نص آیات قرآن کریم غیر از این است ـ زخرف آیه 38ـ 43 [↑](#footnote-ref-163)
164. . 2/300 [↑](#footnote-ref-164)
165. . 2/302 [↑](#footnote-ref-165)
166. . 2/86. [↑](#footnote-ref-166)
167. . 2/253. [↑](#footnote-ref-167)
168. . فرقان آیه 11 [↑](#footnote-ref-168)
169. . ص 19 [↑](#footnote-ref-169)
170. . تفسیر 1/34 [↑](#footnote-ref-170)
171. . ص 21 از مقدمه مذکور [↑](#footnote-ref-171)
172. . مقدمه­ در تفسیر ص 24ـ 25 [↑](#footnote-ref-172)
173. . مرجع سابق ص 24 [↑](#footnote-ref-173)
174. 1ـ سوره اسراء 72 [↑](#footnote-ref-174)
175. 2ـ سوره هود 34 [↑](#footnote-ref-175)
176. . 1/136 ، و نص خود آیه « فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» [↑](#footnote-ref-176)
177. . در آیه البته قید اخیر اضافه است. و آیه 31 سوره قیامه و سوره سبا مکی‌اند، و مسئله غدیر بدون خلاف در بین خود شیعه بعد از حجه­الوداع بود. [↑](#footnote-ref-177)
178. . سوره قیامه آیه 16 این از قرآن صحبت می­کند و سیاق آیات بحث قرآن است. [↑](#footnote-ref-178)
179. . 2/397 [↑](#footnote-ref-179)
180. . 2/358. [↑](#footnote-ref-180)
181. 2ـ سوره نور آیه 11 [↑](#footnote-ref-181)
182. . عین آن نقل شده. [↑](#footnote-ref-182)
183. . تفسیر شیعه ص 338. [↑](#footnote-ref-183)
184. . بحار الانوار ص 22ـ 23. [↑](#footnote-ref-184)
185. . نگاه 2/95 و نص آیه اینکه « هَذَا كـتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ» جاشیه 29 آیه کریم تحریف شده تا اینکه با دیدگاه وی تعارض پیدا نکند. [↑](#footnote-ref-185)
186. . ایشان ابو النضر محمدبن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی می­باشد به شرح حال ایشان در تنقیح، و هدیه العارفین 2/32 ، و مجمع المومنین 12/20 مراجعه شود؛ و در کتاب «بهجه الآمال فی شرح زبده المقال» نویسنده او را از علماء جعفریه که به قول ایشان در جرح و تعدیل مراجعه می­شود حساب می­کند ص 43. [↑](#footnote-ref-186)
187. . نویسنده کتاب المیزان فی تفسیر القرآن ـ در آینده از آن کتاب حرف می­زنیم. [↑](#footnote-ref-187)
188. . فصل الخطاب ص 26. [↑](#footnote-ref-188)
189. . همان مرجع ص 14. [↑](#footnote-ref-189)
190. . همان مرجع ص 232 و آیه شماره 90 سوره بقره است و تحریف آن در اضافه کردن «فی علی» است. [↑](#footnote-ref-190)
191. . شماره آیه 106 سوره بقره است. [↑](#footnote-ref-191)
192. . 33 سوره­ی فصلت تحریف آن اضافه کردن «و هو صبی» است. [↑](#footnote-ref-192)
193. . 173 آل عمران = (الم تر الی) اضافه است، و سخن عیاشی در مورد تحریف کلام مسیله­ی کذاب را به ما یادآور می­کند. [↑](#footnote-ref-193)
194. . 2/257، سوره نحل شماره­ی 24ـ تحریف در اضافه کردن «فی علی» است. [↑](#footnote-ref-194)
195. . 2/267 ، 90 سوره­ی نحل ، تحریف در «حقه» است و می­خواهد به جمله­ی «ولایت فلان و فلان» به ابوبکر و عمر اشاره کند. [↑](#footnote-ref-195)
196. . تفسیر صافی ج 1 ص 148. [↑](#footnote-ref-196)
197. . هدف ایشان خلفای راشدین سه­گانه و مبایعین آنها است. [↑](#footnote-ref-197)
198. . تفسیر عیاشی 1/72 ، سوره بقره از آیه 165 تا 167. [↑](#footnote-ref-198)
199. . 1/73. [↑](#footnote-ref-199)
200. . (2) 1/552 ، وسوره نساء از آیه 63 تا 65 ، عیاشی در اینجا نفاق را به ابوبکر و عمر نسبت می­دهد. [↑](#footnote-ref-200)
201. . 2/256: 257، سوره­ی نحل از آیه­ی 20 تا 23، و"عن ولایة علی" تحریف در آیه است. و هدف ایشان از: دوم و سوم: خلفاء راشدین است. [↑](#footnote-ref-201)
202. . 1/9. [↑](#footnote-ref-202)
203. . 1/13. [↑](#footnote-ref-203)
204. . 1/62، سوره بقره آیه­ی 143 [↑](#footnote-ref-204)
205. . 1/57، سوره­ی بقره آیه­ی 124 [↑](#footnote-ref-205)
206. . 1/330 ، 66 مائده [↑](#footnote-ref-206)
207. . 2/140 ، 141 ، 8 هود [↑](#footnote-ref-207)
208. . 2/31 ، 157 اعراف [↑](#footnote-ref-208)
209. . 2/256 ، 16 نحل [↑](#footnote-ref-209)
210. . 2/267، [↑](#footnote-ref-210)
211. . 2/261، 51 سوره نحل [↑](#footnote-ref-211)
212. . اثر الامه فی الفقه الجعفری و اصوله ص 205 [↑](#footnote-ref-212)
213. . 96، 97: سوره­ی مریم [↑](#footnote-ref-213)
214. . مجلسی می­گوید: رمع کنایه از عمر است!!! بحار الانوار 36/101. [↑](#footnote-ref-214)
215. . بحار الانوار 36/100ـ 101 و تعداد آیات 13 آیه می­باشد نه ده آیه. تحریف در معنای آیه و به مسخره گرفتن کلام پاک الهی در سخنانش واضح است. [↑](#footnote-ref-215)
216. . طوسی در سال 385 هجری متولد شد و به عراق هجرت کرد و در بغداد اقامت کرد، بعد به کوفه و نجف کوچ کرد، نخست به مذهب شافعی گرایش داشت، بعد کلام و اصول را از شیخ مفید فرد نخست امامیه دریافت کرد و دارای کتابهای زیادی است و در سال 460 وفات کرد. هدیه العارفین 2/72 ، معجم المومنین 9/202. [↑](#footnote-ref-216)
217. . زخرف 30 [↑](#footnote-ref-217)
218. . شعراء: 195 [↑](#footnote-ref-218)
219. . ابراهیم: 4 [↑](#footnote-ref-219)
220. . نحل: 89 [↑](#footnote-ref-220)
221. . انعام: 38 [↑](#footnote-ref-221)
222. . نساء: 83 [↑](#footnote-ref-222)
223. . اعراف: 187 [↑](#footnote-ref-223)
224. .لقمان: 34 [↑](#footnote-ref-224)
225. . انعام: 151 [↑](#footnote-ref-225)
226. . اول سوره اخلاص [↑](#footnote-ref-226)
227. . بقره: 43 [↑](#footnote-ref-227)
228. . آل عمران: 97 [↑](#footnote-ref-228)
229. . انعام: 141 [↑](#footnote-ref-229)
230. . التبیان 9/325ـ 326. [↑](#footnote-ref-230)
231. . در سال 548 هجری فوت کرد. [↑](#footnote-ref-231)
232. . صاحب الذریعه می­گوید 4/310: و کتاب سوم تفسیر الکاف الشاف من کتاب الکشاف، یا اینکه الوجیز نام دارد، و این کتاب را در کتابخانه­ی لندن یافتم. [↑](#footnote-ref-232)
233. . التبیان 2/441، مجمع البیان 2/433. [↑](#footnote-ref-233)
234. . التبیان 7/412. [↑](#footnote-ref-234)
235. . جوامع الجامع ص 326. [↑](#footnote-ref-235)
236. . التبیان 8/331. [↑](#footnote-ref-236)
237. . جوامع الجامع ص 370. [↑](#footnote-ref-237)
238. . التبیان 6/166، جوامع الجامع ص 83ـ 84 ، و به تحریف قمی بر این آیه در ص 188 مراجعه شود.

شیعه و دیگران ذکر کرده­اند که حمزه یکی از قراء سبعه است، قرآن را از امام جعفر گرفته: مجمع البیان 1/12 و ابن جزری در غایه النهایه فی طبقات القراء می­گوید: جعفربن محمد تنها در ده حرف با حمزه اختلاف داشت، و این ده حرف با هیچ کدام از قرائتهای شیعه همخوانی ندارد، و هیچ گونه اثری از امامیه در آن نمی­یابیم، و امام جعفر در آخر می­گوید: قرائت علی این گونه بود» به کتاب مذکور ص 1/196 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-238)
239. . سوره­ی زخرف مکی است، طوسی پس چگونه از منافقین سخن به میان می­کشاند، آیا در مکه نیز منافقین وجود داشته­اند؟ [↑](#footnote-ref-239)
240. . التبیان 9/209ـ 210 [↑](#footnote-ref-240)
241. . جوامع الجامع ص 436، مجمع­البیان 9/53 [↑](#footnote-ref-241)
242. . جوامع الجامع ص 249، و سوره نحل مکی است. [↑](#footnote-ref-242)
243. . همان مرجع ص 504، و سوره قلم از جمله اولین سوره­های نازل شده و بعد از علق نازل گشته، آن گاه که علی پسر بچه­ای کوچک بود. [↑](#footnote-ref-243)
244. . التبیان 10/268. [↑](#footnote-ref-244)
245. . همان مرجع: 10/269. [↑](#footnote-ref-245)
246. . مجمع البیان 10/501ـ 502. [↑](#footnote-ref-246)
247. . 10/363 [↑](#footnote-ref-247)
248. . جوامع الجامع ص 92، التبیان 3/274 [↑](#footnote-ref-248)
249. . التبیان 4/13 [↑](#footnote-ref-249)
250. . جوامع الجامع ص 146 [↑](#footnote-ref-250)
251. . مجمع البیان ط مکتبه الحیاه 20/251 ، التبیان 8/119 ـ 120 [↑](#footnote-ref-251)
252. . مجمع البیان 9/106 ، التبیان 9/306 ولی طوسی ذکر نکرده است. [↑](#footnote-ref-252)
253. . مجمع البیان 9/174 ، التبیان 9/366ـ 367 دوباره طوسی ذکر نکرده است. [↑](#footnote-ref-253)
254. . التبیان 1/169. [↑](#footnote-ref-254)
255. . مجمع البیان 1/89. [↑](#footnote-ref-255)
256. . طبرسی در تفسیر حبل الله سه قول را ذکر می­کند: یکی اینکه مراد قرآن است، دومی: دین اسلام، سومی: ائمه­ی جعفریه، بعد می­گوید: کاملترین این است که بر همه حمل شود: مجمع البیان 2/482، التبیان 2/545 ـ 546. [↑](#footnote-ref-256)
257. . التبیان 3/234، جوامع الجامع ص 89. [↑](#footnote-ref-257)
258. . التبیان ، 3/236ـ 237، و جوامع الجامع ص 89. [↑](#footnote-ref-258)
259. . همان، 3/273، و جوامع الجامع ص 89. [↑](#footnote-ref-259)
260. . التبیان 7/232، و جوامع الجامع ص 289. [↑](#footnote-ref-260)
261. . التبیان 8/243، و جوامع الجامع ص 389. [↑](#footnote-ref-261)
262. . مجمع البیان 9/427، التبیان: 10/249. [↑](#footnote-ref-262)
263. . التبیان 2/185، مجمع البیان 2/302. [↑](#footnote-ref-263)
264. . التبیان 3/459، جوامع الجامع ص 106. [↑](#footnote-ref-264)
265. . التبیان 7/196، جوامع الجامع ص 284. [↑](#footnote-ref-265)
266. . مجمع البیان 1/105، التبیان 9/304ـ 305. [↑](#footnote-ref-266)
267. . التبیان 9/255، مجمع البیان 1/38. [↑](#footnote-ref-267)
268. . التبیان 7/284، جوامع الجامع ص 296. [↑](#footnote-ref-268)
269. . التبیان 7/457، جوامع الجامع ص 318. [↑](#footnote-ref-269)
270. . التبیان 9/336، مجمع البیان 9/127. [↑](#footnote-ref-270)
271. . تفسیر صافی ج 1 ص 2. [↑](#footnote-ref-271)
272. . ج 4 ص 11، ج 1 ص 6، 7، 8. [↑](#footnote-ref-272)
273. . ج 1 ص 2 [↑](#footnote-ref-273)
274. . ج 1 ص 8 [↑](#footnote-ref-274)
275. . ج 1، از اول تا ص 18 [↑](#footnote-ref-275)
276. . ج 1 ص 17، 18 جهت تفسیر این آیه به تفسیر ابن کثیر 1/449 ـ 450 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-276)
277. . ج 1 ص 18. [↑](#footnote-ref-277)
278. . ج 1 ص 19، 20، ایشان معتفد است که قرآن غیر از آن کتاب آسمانی در دسترس می­باشد. [↑](#footnote-ref-278)
279. . ج 1 ص 148، ج 4 ص 133. [↑](#footnote-ref-279)
280. . ج ص 30. [↑](#footnote-ref-280)
281. . ج 1 ص 31 و هدف ایشان از اول و دوم: ابوبکر و عمر است. برترین مسلمانان بعد از پیامبر (به قول علی ع) [↑](#footnote-ref-281)
282. . ج 1 ص 168. [↑](#footnote-ref-282)
283. . ج 1 ص 177 [↑](#footnote-ref-283)
284. . ج 1 ص 23 که قبلا به عدم صحت این حدیث اشاره کردیم. [↑](#footnote-ref-284)
285. . العالم الجدید لا اصول ص 82، 83. [↑](#footnote-ref-285)
286. . ص 15/17 [↑](#footnote-ref-286)
287. (1347ـ 394) ص 21 [↑](#footnote-ref-287)
288. . ص 34 [↑](#footnote-ref-288)
289. . ص 35 [↑](#footnote-ref-289)
290. . ص 36، سوره اسراء آیه­ی 4 [↑](#footnote-ref-290)
291. . ص 37، سوره­ی نمل آیه­ی 83 [↑](#footnote-ref-291)
292. . ص 47، و مراد ایشان از اول و دوم ابوبکر و عمر است. [↑](#footnote-ref-292)
293. . به تفسیر المیزان ص 260 نیز مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-293)
294. . آن دو جزء: ج 23 از ص 167 تا آخر جزء ، و ج 24 از اول تا آخر که 402 صفحه است. [↑](#footnote-ref-294)
295. . ج 35 از ص 183 تا آخر جزء ص 436، و ج 36 از اول تا ص 192 [↑](#footnote-ref-295)
296. . باب 11 ج 23 ص 206ـ 211 [↑](#footnote-ref-296)
297. . باب 16 ج 23 ص 273ـ 283 [↑](#footnote-ref-297)
298. . باب 18 ج 3 ص 204ـ 205 [↑](#footnote-ref-298)
299. . باب 21 ج 23 ص 354ـ 390 [↑](#footnote-ref-299)
300. . باب 46 ج 24 ص 153ـ 158 [↑](#footnote-ref-300)
301. . باب 53 ج 24 ص 191ـ 203 [↑](#footnote-ref-301)
302. . باب 13 ج 35 ص 336ـ 352 [↑](#footnote-ref-302)
303. . باب 20 ج 35 ص 394ـ 407 [↑](#footnote-ref-303)
304. . باب 25 ج 36 ص 1ـ4 [↑](#footnote-ref-304)
305. . به روایات و بیانات ایشان در ج 23 ص 372ـ 373 مراجعه شود، کلینی این سه روایت را از علی بن ابراهیم قمی نقل می­کند. [↑](#footnote-ref-305)
306. . ج 23 ص 375ـ 376 [↑](#footnote-ref-306)
307. . 23/376ـ 378. [↑](#footnote-ref-307)
308. . 23/390 و مجلسی باب دیگری را به نام «باب کفر و نفاق و فضیلت اعمال سه نفر» گذاشته است که مراد از ایشان از سه نفر: خلفای سه­گانه­ی راشدین می­باشد. به کتاب ایشان 8/208 تا 252 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-308)
309. . شیخ محمد جواد یکی از دانشمندان معاصر شیعی می­باشد، که تالیفات فراوانی در فقه مذهب پنجگانه به نگارش در آورده، و مذهب جعفری را مانند مذهب پنجم معرفی کرده است، و تقریباً اعتدال در تالیفات ایشان مشاهده می­شود و در مورد بسیاری از تالیفات شیعه به نظرپردازی روی کرده است و در مورد کتاب مجلسی می­گوید: به نظر شما مجلسی خود دانسته است آنچه در بحار نوشته یا ندانسته است؟! فضائل امام علی ص 247 [↑](#footnote-ref-309)
310. . بحار الانوار 23/168. [↑](#footnote-ref-310)
311. . در سال 1242 هجری وفات کرده است. [↑](#footnote-ref-311)
312. . تفسیر شبر ص 96. [↑](#footnote-ref-312)
313. . به تفسیر ایشان ص 96 نگاه کن [↑](#footnote-ref-313)
314. . ص 97 [↑](#footnote-ref-314)
315. . تفسیر ایشان ص 264 [↑](#footnote-ref-315)
316. . ص 328 [↑](#footnote-ref-316)
317. . به عنوان نمونه به ص 146، 212، 353، 425 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-317)
318. . استاد محمد حسن ذهبی می­گوید: شبر در اول معتقد بود که قرآن تحریف شده است! اما وقتی با آیه­ی **«انا له لحافظون»** برخورد کرد نظر خود را تغییر داد و گفت: باید در قرآن تاویلاتی بشود. التفسیر و المفسرون 2/191. [↑](#footnote-ref-318)
319. . ص 238 و به آنچه در مورد افک که قمی از آن حرف زده بود اشاره کردیم مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-319)
320. . ص 562 [↑](#footnote-ref-320)
321. . در آنچه به انزل سکینه بر پیامبر اشاره می­کند نه هر دوی آنها، به سخنان یکی از اهل تشیع در تفسیر آیه­ی سوره­ی بقره ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ اشاره می­کنیم. طبرسی می­گوید: به خاطر این خداوند «فتاب علیه» به صورت مفرد آورده و از «علیهما» به صورت تثنیه خودداری کرده است که اختصار را رعایت کند و به خاطر ایجاز و تغلیب آن حذف را ایجاد کرده است، همچنانکه در آیه­ی 62 سوره­ی توبه نیز همینگونه می­باشد ﴿وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضوهُ﴾ و معنی آن «یرضوهما» راضی کردن هر دو است، و در اخر سوره­ی جمعه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَ﴾. [↑](#footnote-ref-321)
322. . تا اوائل قرن نهم هجری زندگی کرده است. [↑](#footnote-ref-322)
323. . ص 9، 10 [↑](#footnote-ref-323)
324. . 70، 71 [↑](#footnote-ref-324)
325. . ص 21، 22 [↑](#footnote-ref-325)
326. . به جزء چهارم همین موسوعه بحث سئور آدمی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-326)
327. . به کتاب ایشان ص 58ـ 61 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-327)
328. . ص 88 محراب امیرالمومنین در جامع کوفه می­باشد، و مسجد چهارم حایر حسینی در کربلاء است. [↑](#footnote-ref-328)
329. . در سال 993 وفات کرد. [↑](#footnote-ref-329)
330. . ص 10 [↑](#footnote-ref-330)